

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی

معلم

ماه نامه
آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره سی ام
دی ماه 1390
شماره پیدری 262

جهانی شدن و آموزش و پرورش / 2

امیرکبیر / 3

دیدار با سعادت (گفت و گو با اسماعیل سعادت) / محمد دشتی / 4

* تعلیم و تربیت در جهان / ادگار فور؛ ترجمه پوری سلطانی / 11

* نظم، اخلاق، آموزش و پرورش در عصر جهانی شدن / دکتر احمد نقیبزاده / 19

سرزمین گنجینه فرهنگ ها / ویژه نامه آموزش و پرورش خراسان شمالی / 21

* بحران های فراگیر نظام آموزشی تربیتی در عصر جهانی / دکتر اصغر افتخاری / 29

* جهانی شدن و مسئله تربیت / داود فیروزی / 35

* سه اصل مهم تربیتی در عصر جهانی شدن / دکتر محمود سریع القلم / 37

اصلاح ملاک های انتخاب معلمان نمونه / ابوالقاسم محمد خلیلی پور / 41

رادیو معلم / 42

تأثیرات تشویق / مینا پاکپور رودسری / 44

چوب معلم گله / فریبا عزیزی / 46

رهایی احمد از دانیات / وحید حاج سعیدی / 47

تجربه های موفق من / فریبا صادق مهدوی / 48

* این مقالات ویژه دوره ضمن خدمت فرهنگیان با عنوان "جهانی شدن و نقش آن در تعلیم و تربیت" است.
(کدوره: 91400477)

مدیر مسئول: محمد ناصری
سرمدیر: جعفر ربانی
شورای برنامه ریزی و کارشناسی:
اسفندیار معتمدی، سعید قریشی، سید امیر رون، محمد هادی
نهاوندیان

مدیر داخلی: کبری محمودی
طراح گرافیک: حسین نوروزی
نشانی پستی دفتر مجله:
تهران - صندوق پستی 15875-6586 تلفن: 021 - 88490229
نشانی پستی امور مشترکین: تهران - صندوق پستی 16595/111
تلفن: 77335110-77336656
وبگاه: www.roshdmag.ir
پایم نگار: moallem@Roshdmag.ir
تلفن پیام گیر نشریات رشد: 021 - 88301482 - 88839232
کد مدیر مسئول: 102 کد امور مشترکین: 114
شمارگان: 56000 نسخه
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر نشریات مجله معلم

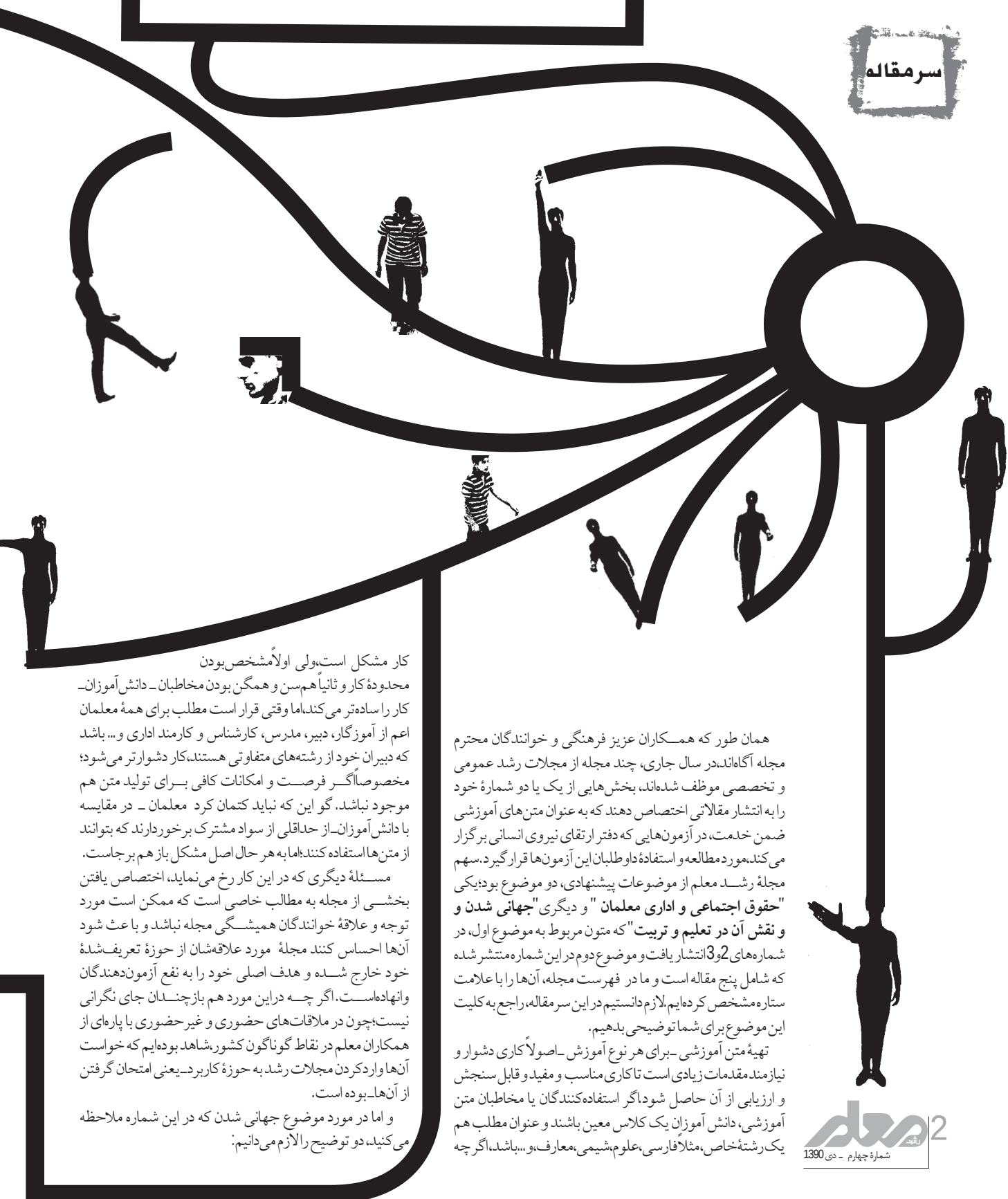
آثار ارسالی برای درج در مجله
با ویژگی های زیر قابل بررسی است:

- قبلاً جای دیگری چاپ نشده باشد.
- دارای چکیده و منبع باشد.
- ترجمه ها، هم خوان و همراه با متن اصلی باشد.
- از نظر موضوع، نو و کاربردی باشد و قابلیت تعمیم در مدرسه را داشته باشد.
- خوانا، روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد.
- در کاغذ A4 و یک روی کاغذ نوشته شود.
- مقاله ها حتی الامکان دارای جدول، نمودار و عکس مناسب باشد.
- مجله در قبول، رد، ویرایش و تلخیص آثار رسیده آزاد است.
- آثار ارسالی بازگردانده نمی شود.

قابل توجه
نویسندگان محترم

جهانی شدن و آموزش و پرورش

سرمقاله



کار مشکل است، ولی اولاً مشخص بودن محدوده کار و ثانیاً هم‌سین و هم‌گن بودن مخاطبان - دانش‌آموزان - کار را ساده‌تر می‌کند، اما وقتی قرار است مطلب برای همهٔ معلمان اعم از آموزگار، دبیر، مدرس، کارشناس و کارمند اداری و... باشد که دبیران خود از رشته‌های متفاوتی هستند، کار دشوارتر می‌شود؛ مخصوصاً اگر فرصت و امکانات کافی برای تولید متن هم موجود نباشد. گو این که نباید کتمان کرد معلمان - در مقایسه با دانش‌آموزان - از حد اقلی از سواد مشترک برخوردارند که بتوانند از متن‌ها استفاده کنند؛ اما به هر حال اصل مشکل باز هم برجاست. مسئلهٔ دیگری که در این کار رخ می‌نماید، اختصاص یافتن بخشی از مجله به مطالب خاصی است که ممکن است مورد توجه و علاقه خوانندگان همیشگی مجله نباشد و باعث شود آن‌ها احساس کنند مجله مورد علاقه‌شان از حوزه تعریف شدهٔ خود خارج شده و هدف اصلی خود را به نفع آزمون‌دهندگان وانهاده است. اگر چه در این مورد هم باز چندین جای نگرانی نیست؛ چون در ملاقات‌های حضوری و غیر حضوری با پاره‌ای از همکاران معلم در نقاط گوناگون کشور، شاهد بوده‌ایم که خواست آن‌ها وارد کردن مجلات رشد به حوزه کاربرد - یعنی امتحان گرفتن از آن‌ها - بوده است.

و اما در مورد موضوع جهانی شدن که در این شماره ملاحظه می‌کنید، دو توضیح را لازم می‌دانیم:

همان‌طور که همکاران عزیز فرهنگی و خوانندگان محترم مجله آگاه‌اند، در سال جاری، چند مجله از مجلات رشد عمومی و تخصصی موظف شده‌اند، بخش‌هایی از یک یا دو شماره خود را به انتشار مقالاتی اختصاص دهند که به عنوان متن‌های آموزشی ضمن خدمت، در آزمون‌هایی که دفتر ارتقای نیروی انسانی برگزار می‌کند، مورد مطالعه و استفادهٔ داوطلبان این آزمون‌ها قرار گیرد. سهم مجلهٔ رشد معلم از موضوعات پیشنهادی، دو موضوع بود: یکی "حقوق اجتماعی و اداری معلمان" و دیگری "جهانی شدن و نقش آن در تعلیم و تربیت" که متون مربوط به موضوع اول، در شماره‌های 2 و 3 انتشار یافت و موضوع دوم در این شماره منتشر شده که شامل پنج مقاله است و ما در فهرست مجله، آن‌ها را با علامت ستاره مشخص کرده‌ایم، لازم دانستیم در این سرمقاله، راجع به کلیت این موضوع برای شما توضیحی بدهیم.

تهیه متن آموزشی - برای هر نوع آموزش - اصولاً کاری دشوار و نیازمند مقدمات زیادی است تا کاری مناسب و مفید و قابل سنجش و ارزیابی از آن حاصل شود اگر استفاده‌کنندگان یا مخاطبان متن آموزشی، دانش‌آموزان یک کلاس معین باشند و عنوان مطلب هم یک رشته خاص، مثلاً فارسی، علوم، شیمی، معارف، و... باشد، اگر چه



بیستم دی ماه امسال، حدود ۱۶۰ سال از کشته شدن امیرکبیر می‌گذرد. اقداماتی که او در کمتر از چهار سال زمامداری‌اش انجام داد، الگویی برای تحول و توسعه است.

برخی از اقدامات امیرکبیر:

۱. محدود کردن حقوق شاه و درباریان؛
 ۲. سامان دادن به اوضاع مالیاتی کشور؛
 ۳. مبارزه با دخالت‌های کشورهای مانند روس و انگلیس،
 ۴. تأسیس مدرسه دارالفنون؛
 ۵. انتشار نخستین نشریه کشور به نام وقایع اتفاقیه؛
 ۶. مبارزه با فرقه‌سازان مذهبی، سرکوب بایه و اعدام سید علی محمدباب؛
 ۷. رسیدگی به اوضاع نظامی و مشخص کردن درجات نظامی و چگونگی ترفیع؛
 ۸. حمایت از صنایع داخلی با اموری مانند وضع مالیات بر واردات کالا؛
 ۹. سامان دادن اوضاع قضاوت و منع شکنجه توسط حاکمان ولایات؛
 ۱۰. اعزام نخستین سفیران کشور ایران به کشورهای مانند انگلیس، روسیه، عثمانی و تربیت کادر برای سفارت‌خانه‌ها.
- اگر شرایط سخت آن روزگار مانند جهالت و بی‌سوادی مردم، استبداد شاه و فساد درباریان و نبودن زیرساخت‌های توسعه را در نظر بگیریم، به اهمیت اقدامات امیرکبیر پی می‌بریم. در حقیقت در دوره ۱۳۷ ساله شاهان قاجار، دوره امیرکبیر یک دوره طلایی چهار ساله است. امیرکبیر برای ماندگار کردن یاد و خاطره خود و اقدامات ارزنده‌اش، به تبلیغات روی نیاورد. این در حالی بود که چند سال قبل از او، فتح‌علی شاه که بخش بزرگی از شمال ایران را به روس‌ها واگذار کرده بود و به شاعران جایزه می‌داد تا برایش «فتح‌نامه» به سیاق شاه‌نامه بنویسند. اما برعکس هنگامی که شاعر توانمندی مانند قانّی در وصف امیرکبیر، در حضور او شعر مدح‌آمیز می‌سراید، بازخواست می‌شود و امیر از او می‌خواهد با توجه به تسلطش به زبان فرانسه، کتابی را با موضوع کشاورزی ترجمه کند. حدود ۱۰۰ سال از آغاز نظام جدید آموزشی می‌گذرد. ای کاش شورایی تحقیقاتی، مهم‌ترین اقداماتی را که وزیران آموزش و پرورش در یک صد سال فعالیت خود انجام داده‌اند، استخراج و بررسی و به جامعه عرضه می‌کرد.

علی‌رضا توحیدی



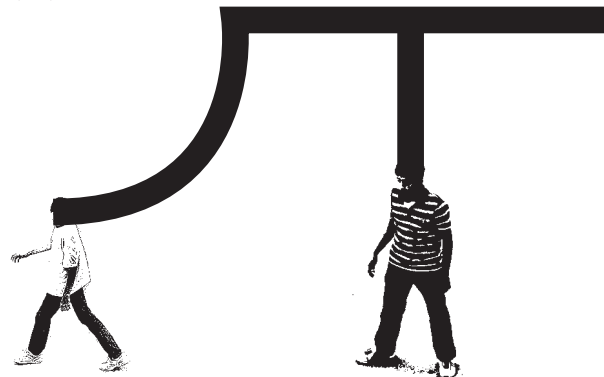
۱. جهانی شدن از بحث‌های چنددهه اخیر در سطح جهان است که گفت‌وگوهای بسیاری را موجب شده است و اختلاف‌نظرهای بسیاری هم در باب آن وجود دارد. پاره‌ای از صاحب‌نظران، زمان آغاز این پدیده را بعد از رنسانس و آغاز انقلاب صنعتی در اروپا و گسترش استعمار می‌دانند که طی چند قرن جهان را درنوردید تا امروز که رویای دهکده جهانی را عملاً تحقق یافته می‌بینیم. در مقابل این عده، پاره‌ای هم شروع جهانی شدن را به چند دهه اخیر منسوب می‌کنند که سرمایه‌داری جهانی بیش از پیش گسترش یافت و بویژه انقلاب ارتباطات، مرزهای میان کشورهای ملت‌ها را بیش از گذشته از میان برداشت. ما با هر یک از این دو نظر که موافق باشیم، نباید تردید کنیم که واقعیتهایی به نام جهانی شدن وجود دارد و آموزش و پرورش نیز از آن بسیار تأثیر پذیرفته است؛ لذا طرح این مسئله در میان معلمان امری مطلوب است.

۲. مطالبی که در این شماره درباره جهانی شدن می‌خوانید، پنج مقاله است. مقاله «تعلیم و تربیت در جهان» که می‌تواند مقدمه‌ای بر جهانی شدن تلقی شود، از نوشته‌هایی است که سازمان علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو) در دهه هفتاد قرن بیستم در این باره در سراسر جهان منتشر کرد و در کشور ما در کتابی به نام «آموزش برای زیستن» آمده است. چهار مقاله دیگر اما، تازه‌تر و به اصطلاح به روزتر است؛ زیرا آن‌ها را خود وزارت آموزش و پرورش تهیه کرده است. در سال ۱۳۸۲، پژوهشکده مطالعات راهبردی سازمان آموزش و پرورش تهران، همایشی را برگزار کرد تا تأثیر جهانی شدن بر آموزش و پرورش را به بحث بگذارد. صاحب نظرانی که در آن همایش شرکت کردند، مطالب متنوع و مفیدی را عرضه کردند که بعداً همان پژوهشکده، مجموعه آن‌ها را در کتابی با عنوان «جهانی شدن، فرصت‌ها و چالش‌های فراروی نظام آموزش و پرورش»، منتشر کرد. وجود چنین منبعی، کار را برای ما آسان کرد و ما با انتخاب چهار مقاله از آن مجموعه، بخش ویژه این شماره را سامان دادیم که اکنون در اختیار شماست.

نکته قابل توجه این است که صرف‌نظر از آزمونی بودن این مقالات یا متون، مقالات از چنان غنایی برخوردار است که می‌تواند مورد مطالعه همه معلمان عزیز قرار گیرد.

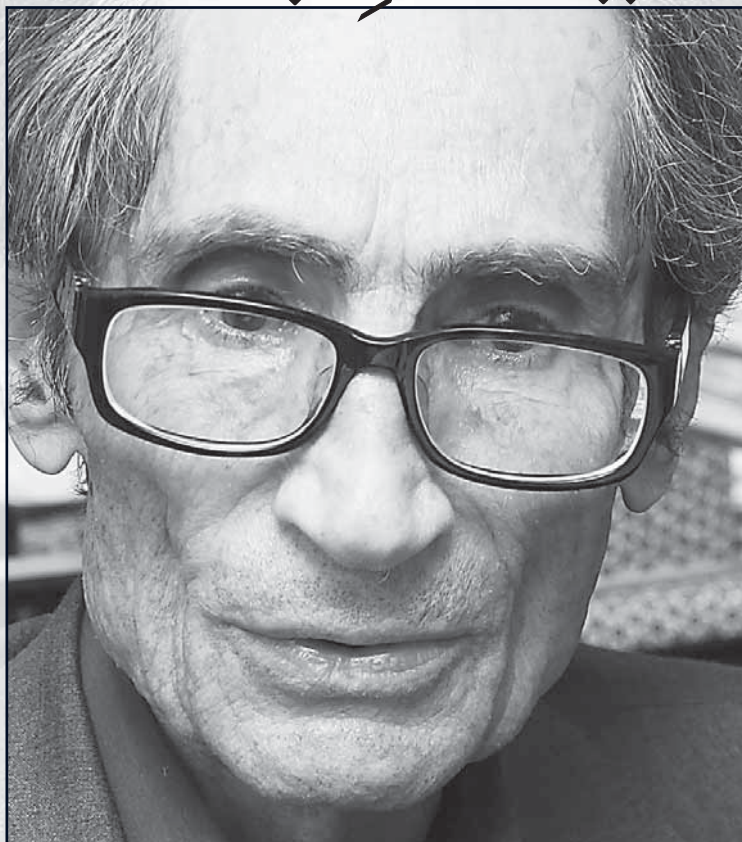
ضمناً به خاطر حجم نسبتاً زیاد این بخش، در این شماره بخش‌های شناخت علمی، آموزه‌های قرآنی و گوناگون را حذف کردیم. ان‌شاءالله در شماره‌های آینده، این بخش‌ها نیز ادامه خواهد یافت.

سر دبیر



دیدار با سعادت

محمد دشتی



اشاره

در یکی از روزهای نه چندان گرم شهریور ماه گذشته، با گذر از خیابان‌های مرکزی شهر تهران، راهی تپه‌های عباس‌آباد در شمال تهران شدیم تا در ساختمان تازه‌ساز «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» به دیدار مردی نایل شویم که روزی روزگاری، خود و همکارانش، غذای فکر و ذهن کودکان آن روز را تهیه می‌کردند و امروز ما به جای آن‌ها، غذای اندیشه «مردان و زنان» فردا را تولید می‌کنیم. آن‌ها با انتشار «مجلات پیک»، نهال درختی را نشانند که به مرور زمان بالید و «رشد» کرد تا به امروز که پتر فراگیر آن بر سر دانش‌آموزان و معلمان در سراسر کشور سایه افکن شده است.

ما سه نفر بودیم؛ محمد ناصری، مدیر کل دفتر انتشارات کمک آموزشی و مدیر مسئول مجلات رشد، محمد دشتی، مدیر مسئول تهیه تاریخچه 50 ساله دفتر و نگارنده (سر دبیر).

استاد سعادت ما را به گرمی پذیرفتند و در یکی دو ساعتی که حضورشان بودیم، از روزگار رفته حکایت کردند. از تولد و تحصیل در خوانسار و اصفهان، از چگونگی ورود خود به «مرکز تهیه خواندنی‌های نوسودان» و سپس دفتر انتشارات کمک آموزشی و انتشار نخستین مجلات پیک

و...

سخن کوتاه، استاد اسماعیل سعادت (متولد 1304، خوانسار) سال‌هاست عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی است و در ضمن، چندین سال است سرپرستی تألیف و انتشار مجموعه شش جلدی «دانش‌نامه ادب فارسی» را به عهده دارد که تاکنون سه جلد از آن منتشر شده است. با سپاس از ایشان، توجه شما را به متن گفت‌وگو جلب می‌کنیم.

سر دبیر

گفت‌وگو

○ ناصری: استاد سعادت، قصهٔ ارادت ما به شما و مجلات پیک این گونه است که ما در دههٔ ۱۳۶۰، در یکی از مساجد تهران (جوادالائمه علیه السلام)، جلسات قصه‌نویسی داشتیم. آن زمان دانش آموز بودیم و در این جلسات آدم‌های مطرحی در زمینهٔ قصه، داستان و شعر حضور داشتند. در همان اوان، آقای مصطفی رحماندوست به مجلات رشد آمده بودند. زمانی بود که تولید مجلات رشد (در ادامهٔ مجلات پیک) به تازگی آغاز شده بود. ایشان روزی در یکی از جلسات مسجد شرکت کرد تا از دوستانی که در آن جا جمع بودند (و ۱۵ نفری می‌شدند)، دعوت کند چنانچه تمایل دارند، با مجلات رشد همکاری کنند. آقای رحماندوست در همان جلسه گفت که ما تعداد زیادی از مجلدات پیک را در اختیار داریم که بیشتر از نیازمان است و چون شما اهل ادبیات و قصه و این موضوعات هستید، مراجعه کنید و مجلاتی را که نیاز دارید با خودتان به مسجد بیاورید.

ما به دفتر انتشارات کمک آموزشی رفتیم و تقریباً دوره‌های کاملی از مجلات را از ایشان دریافت کردیم و به کتابخانهٔ مسجد آوردیم. اسم حضرت عالی را از همان ابتدا در همهٔ مجلات پیک دیدیم. از آن پس، برای ما "اسماعیل سعادت" شخص بزرگی بود که همیشه دوست داشتیم او را از نزدیک ببینیم. خیلی خوش حال هستم که امروز خدمت شما رسیدیم تا از محضر تان بهره‌مند شویم.

● استاد سعادت: پس شما هم مثل بنده از معلمی و از حوزهٔ آموزش و مدرسه به دفتر انتشارات کمک آموزشی پیوستید؟

○ ناصری: دقیقاً. من هم از همان مسیری که شما فرمودید معمولاً کارمندان آموزش و پرورش وارد صحنهٔ مجلات می‌شوند، به دفتر آمدیم. در حال حاضر هم که با دوستان در خدمت این مجلات هستیم، بدون اغراق عرض می‌کنم، هر چه داریم، برگرفته از همان برنامه‌ریزی و طراحی انجام شده برای مجلات پیک است. یعنی آن طراحی آن‌قدر دقیق، اصولی و کارشناسانه بوده است که هر کار دیگری هم بعداً مجلات رشد کرده‌اند، افزودن خشتی بر همان ستون و بنا بوده است.

○ استاد سعادت: بله، کما بیش بنده هم با کمال خوش وقتی

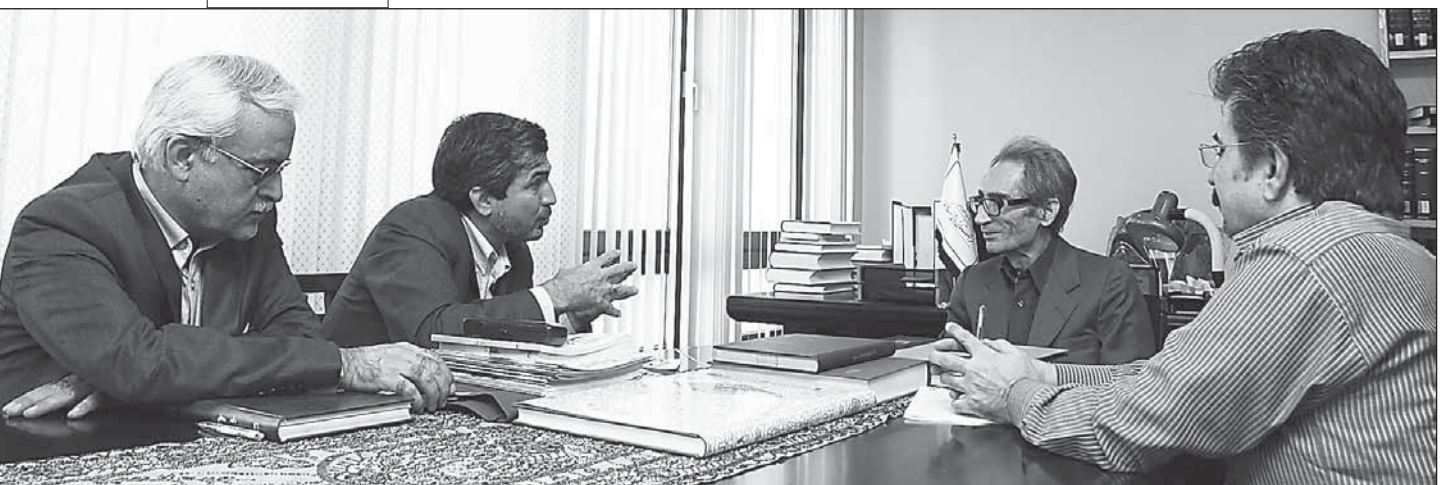
اطلاع دارم که امور در همان مسیر پی‌گیری می‌شود.

○ ناصری: به نظر بنده، این مجلات، هم قبل از انقلاب از تعادلی نسبی برخوردار بودند و هم بعد از انقلاب از درغلتیدن به ورطهٔ مسائل سیاسی، باندبازی و گروه‌گرایی به شدت پرهیز کرده‌اند و آن تعادلی را که لازمهٔ هر محصول فرهنگی به عنوان سرمایهٔ ملی است حفظ کرده‌اند و ضمن پرهیز از تربیون شخصی و یا اداری خاصی، وظیفهٔ خود را به عنوان پشتیبان برنامهٔ درسی به انجام رسانده‌اند. الحمدلله مجلات پیک هفت‌گانهٔ آن زمان، در حال حاضر به ۳۲ عنوان رسیده است. ما امروز ۵ عنوان مجلهٔ دانش آموزی، ۶ عنوان مجلهٔ عمومی برای معلمان و ۱۹ عنوان مجلهٔ تخصصی به تناسب کتاب‌ها و رشته‌های گوناگون برای دبیران داریم. دو مجله هم داریم که در قالب سال‌نامه منتشر می‌شود و یک مجله ویژهٔ کتاب‌های آموزشی به صورت فصل‌نامه.

○ من خیلی خوش‌وقتم که کار خوب تولید خواندنی‌های مناسب با حضور دوستانی آگاه مانند شما ادامه پیدا کرده است. ما فقط می‌توانیم ادعا کنیم که بنیان‌گذار این کار مفید بوده‌ایم و راهی را که شما اکنون ادامه می‌دهید، نشان‌دهندهٔ این است که پایهٔ کار خوب گذاشته شده است.

البته پایه‌ای که ما بنا نهادیم، براساس آزمون و خطا بوده است. زیرا قبل از آن چیزی وجود نداشت. بچه‌ها هیچ خواندنی مناسبی نداشتند و نهایتش این بود که همان مطالب بزرگ‌سالان را می‌خواندند. فو‌قش یک داستان را با زبانی ساده‌تر برای بچه‌ها بیان می‌کردند. من این‌جا باید از بانیان این کار بزرگ به نیکی یاد کنم.

مرحوم ایرج جهان‌شاهی که بسیار مرد دقیق و پرکاری بود و به کاری که انجام می‌داد ایمان داشت، به این کار بسیار علاقه‌مند بود و در تمامی بنیان‌هایی که گذاشته شد، پیش‌گام بود. من هم پیش از آن که به «مرکز تهیهٔ مواد خواندنی برای نوسوادان» بیایم، دبیر بودم. حدود ۲۰ سال دبیری کرده بودم که ۱۰ سال از آن را تلاش می‌کردم خودم را از کادر آموزشی به کادر اداری منتقل کنم؛ البته به دنبال پشت میز نشینی نبودم، به دنبال این بودم که به جایی منتقل شوم که بتوانم کتاب بخوانم و مطالعه کنم. در حقیقت به دنبال فرصتی برای مطالعه و خواندن بودم. تا این‌که مرکز خواندنی‌های مناسب برای



نوسودان تأسیس شد و اطلاع دارید که آن زمان دستگاہی به نام «کمیته ملی مبارزه با بی‌سوادی» وجود داشت. افراد بی‌سوادی که باسواد می‌شدند، برای تسلط بیشتر بر خواندن و ماندگاری سوادشان، به خواندنی‌های مناسب نیاز داشتند و اگر مطلب خواندنی در اختیار آنان قرار نمی‌گرفت، دوباره دچار بی‌سوادی و کم‌سوادی می‌شدند.

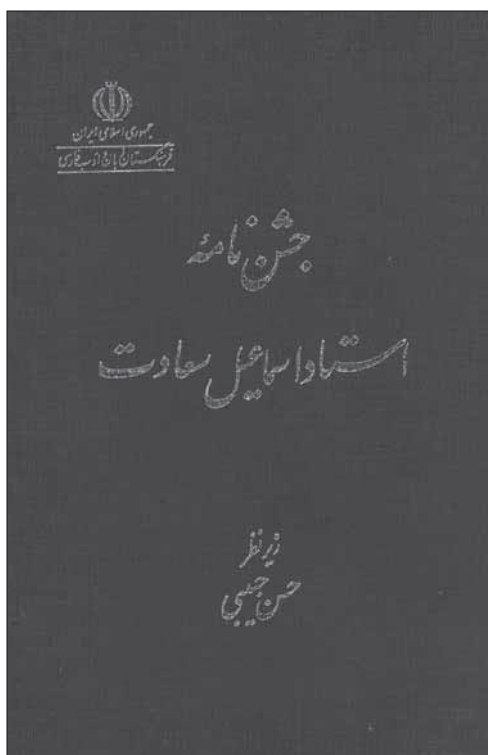
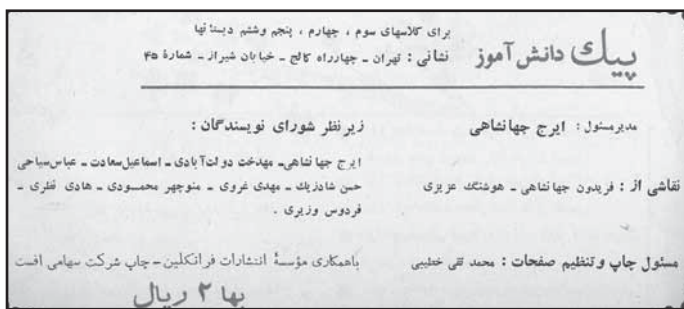
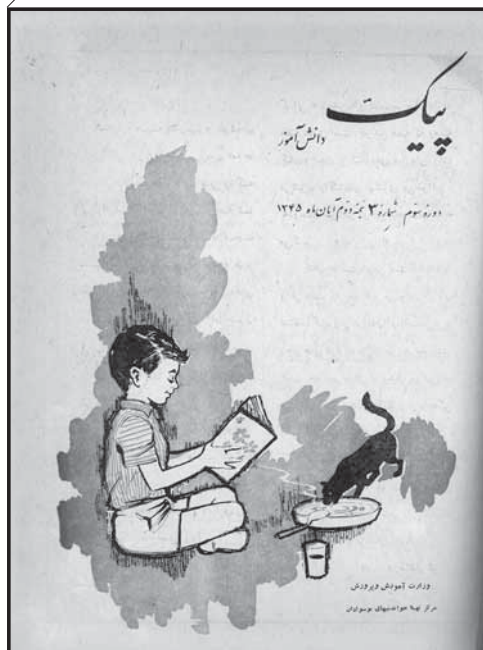
برای همین قزوین را برای الگوی آزمایشی انتخاب کردند. اول آقای صنعتی‌زاده کار را شروع کرد. بعد آقای علی اصغر مهاجر کار را ادامه داد و برای این که این کار با قوت و دقت لازم انجام شود، ایشان را «ستاندار قزوین» کردند. یعنی آقای مهاجر را که رئیس مؤسسه انتشارات فرانکلین بود، به عنوان «ستاندار قزوین» معرفی کردند تا این طرح به خوبی و با قدرت انجام شود و من به هر حال مستقیماً به مرکز تهیه خواندنی‌های مناسب برای نوسودان منتقل شدم.

● ربانی: زمانی که شما به پیک آمدید، همکارانتان چه کسانی بودند.

○ البته زمانی که من آمدم، مرحوم جهانشاهی (آن مرد بزرگ) کار را شروع کرده بود. من حدود یک سال بعد یعنی سال 1344 به مجموعه پیوستم و به تدریج هم دوستان دیگری به ما افزوده شدند. آقای حسن شادزیک معاون اداری دفتر بودند و کارهای اداری را انجام می‌دادند. آقای فریدون جهانشاهی (برادر آقای ایرج جهانشاهی) نقاش بودند. محمدزمان زمانی (که نقاش بسیار برجسته و فوق‌العاده‌ای بود)، در مجموعه بود و آقای مکتبی هم بعد به این مجموعه پیوستند. آقای پرویز کلاتری و مرحوم خانم ژانت میخاییلی هم بعدها به مجموعه پیوستند و کارهای هنری مجلات را انجام می‌دادند. آقای محمود کیانوش هم یک سالی بعد از من به دفتر پیوستند. ایشان و خانم دولت‌آبادی در زمینه شعر کمک بزرگی برای مجموعه بودند. مرحوم هادی نظری بودند و یکی از همکاران اصلی و مؤثر هم سرکار خانم فردوس‌وزیری بود. مرحوم خانم فردوس‌وزیری، انسانی فرهیخته به تمام معنا بود؛ خانمی که تحصیلات کلاسیک نداشت، یعنی خود آموخته بود، ولی تمامی داستان‌های کودکان را می‌نوشت و به زبانی هم می‌نوشت که قابل درک و فهم و برای کودکان بسیار لذت‌بخش بود.

ایشان داستان‌های معروف و بزرگ را می‌خواند و چنان آن‌ها را ساده و آماده می‌نوشت که برای بچه‌ها بسیار قابل فهم و مفید می‌شد.

آقای عباس سیاحی هم بعدها به مجلات پیوستند. ایشان هم انسان بسیار فعالی بود. کار کردن با بچه‌ها را خیلی دوست داشت و به سراسر مناطق کشور سفر می‌کرد. یکی دیگر از دوستانی که باید از ایشان یاد کنم، آقای فریدون بدره‌ای است. من و دکتر بدره‌ای دوره فوق‌لیسانس زبان شناسی را با هم طی کردیم. همان زمانی که در مرکز انتشارات آموزشی مشغول به کار بودم، یک بورسیه یونسکو به من تعلق گرفت و قرار شد به فرانسه بروم. این بورسیه زمانی به من تعلق گرفت که در سال آخر رشته زبان شناسی می‌خواستم تز (پایان‌نامه) خودم را ارائه کنم. اصلاً گمان نمی‌کردم که این کار برای ادامه تحصیل من مشکلی ایجاد کند، ولی زمانی که به فرانسه





اسماعیل سعادت در جوانی

رفتم و برگشتم، به من گفتند: چون شما ترک تحصیل کردید، دیگر نمی‌توانید ادامه تحصیل بدهید و هر چه قدر هم کوشش کردم، دیگر نتوانستم تحصیلم را ادامه دهم و به دلیل عدم ارائه تز، کار فوق‌لیسانس من ناتمام ماند و یکی از غبن‌های زندگی من نیز همین موضوع است (البته هیچ شک ندارم که مرحوم جهانشاهی می‌خواستند خدمتی به من کرده باشند) ولی چه بسا که فرمود: «و عسی آن تحبوا شیئا و هو کره لکم» و این یکی از قطعات زندگی من است که از آن پشیمانم.

آقای دکتر بدره‌ای تحصیلاتش را ادامه داد و رساله فوق‌لیسانس خود را هم با عنوان «واژگان پایه در فرهنگ نوشتاری» با استفاده از همین نامه‌های بچه‌ها که به مرکز می‌فرستادند، نوشت.

● ناصری: استاد! شما به غیر از این که سردبیر بودید،

معاون دفتر هم بودید؟

○ مسئولیت ویرایش تمام مجلات با من بود، یکی از کارهایی که ما در مجلات انجام می‌دادیم، «ویرایش دسته‌جمعی» بود. یعنی هر مجله‌ای که قرار بود منتشر شود، قبل از انتشار تکثیر می‌شد و در اختیار همه قرار می‌گرفت، افراد آن را می‌خواندند و نکاتی را که مورد نظرشان بود یادداشت می‌کردند.

بعد از این مرحله یک روز دور هم جمع می‌شدیم و «ویرایش نهایی» را انجام می‌دادیم. در آن‌جا سردبیر مجله، مقالات را جمله به جمله می‌خواند و هر کس نظری داشت می‌گفت و اگر کسی نظری نداشت تأیید می‌شد و اگر لازم بود در همان‌جا تغییرات اعمال می‌شد. فرض بفرمایید اگر به این نتیجه می‌رسیدیم که جمله‌ای برای بچه قابل فهم نیست، آن را تغییر می‌دادیم و یک جمله قابل فهم‌تر را به طور دسته‌جمعی انتخاب می‌کردیم.

● ربانی: استاد! آیا دستورالعمل ویرایشی هم داشتید یا

نظرات جمعی اعمال می‌شد؟

○ ما دستورالعمل‌های نانوشته داشتیم. یعنی با وجود این که متن مکتوبی نبود، همه اعضای جمع، قواعد و دستورات را می‌دانستند و زبان واحدی در خصوص ویرایش که ما به آن «ادیت» می‌گفتم، وجود داشت. ما اصرار داشتیم که اجزای جمله را با ویرگول از هم جدا کنیم، ولی مرحوم فردوس وزیری با این موضوع مخالف بود. می‌گفت شماها، هر روز صبح که به اداره می‌آید، خانم‌ها تا مقداری «ویرگول» درون جیبشان می‌گذارند و شما آن‌ها را روی نوشته‌ها می‌پاشید.

● ربانی: نقل است که شما در آن زمان به درست‌نویسی

خیلی اهمیت می‌دادید و نحو جمله برایتان مهم‌تر از صرف بود.

○ بله، ما اعتقاد داشتیم که «جمله هر چه کوتاه‌تر، بهتر» و

بهتر است که جمله همواره بسط پیدا نکند و اگر هم جمله فرعی است، جمله فرعی یکی باشد و همان جمله هم کوتاه باشد.

اطلاع دارید که ما کلمات و ترکیب‌هایی را که در هر مجله به کار می‌بردیم، آن‌هایی بود که بچه‌ها خوانده بودند و اگر نخوانده بودند، آن‌ها را در پایان مجله می‌نوشتیم و توصیه می‌کردیم که بچه‌ها معنی آن‌ها را از بزرگ‌ترها پرسند و در حقیقت با یک روش پیش می‌رفتیم.

● دشتی: خانم ایران گرگین که از همکاران شما در مجلات پیک بوده‌اند، از حضرت‌عالی به عنوان اول ویراستار و فردی که ویراستاری علمی و همراه با متد را مرسوم کرد، نام برده بودند. در این مورد توضیح می‌فرمایید.

○ من چون به زبان فارسی علاقه دارم، از همان ابتدا بحث درست‌نویسی و تبدیل متن‌های خام به متن صحیح، درست و سلیس برایم مهم بود و سعی می‌کردم نوشته‌ها را برای مخاطب هر چه سهل‌تر و قابل فهم‌تر کنم. این کاری است که هم‌چنان به آن مشغولم.

علاوه بر مقالاتی که به طور دسته‌جمعی ویرایش می‌شد، بنده همه مقالاتی را هم که در مجله آموزش و پرورش منتشر می‌شد، ویرایش می‌کردم.

برای چنین کار بزرگی، به یک روش و متد استاندارد نیاز بود که تلاش کردیم این روش جاری و ساری شود و موضوع ویرایش و پالودن، جا بیفتد. آقای دکتر حداد عادل هم برای مجلات پیک مقاله و مطلب می‌نوشتند. البته من آن زمان آقای حداد را نمی‌شناختم، ولی بسیاری از مقالات ایشان را ویرایش کرده بودم.

آقای عبدالحمید آیتی آن زمان سردبیر مجله آموزش و پرورش بودند.

● ناصری: شما در آن زمان برای تربیت نیروهای

انسانی خبره و کارکشته‌ای که بتوانند این مسیر را ادامه دهند، فکری کرده بودید؟ یعنی به جز چیزی که به طور خودجوش بچه‌ها می‌فرستادند و ممکن بود بین آن‌ها آدم‌های شاخصی هم پیدا شوند، در جذب نیروی انسانی اقدام خاصی می‌کردید؟

○ نه، ما کار خاصی انجام نمی‌دادیم، کسی که علاقه‌مند بود، خودبه‌خود جذب می‌شد. گمان می‌کنم الان هم باید همین طوری باشد، یعنی الزاماً شما به دنبال کسی نمی‌روید، بلکه زمینه‌ای ایجاد می‌کنید که افراد واجد شرایط به سوی شما جذب شوند و افرادی را که استعداد خود را نشان می‌دهند جذب می‌کنید.

آن موقع هم همین طوری بود. یعنی کسانی که می‌توانستند کار کنند و کارهای آن‌ها دیده و امتحان می‌شد، می‌توانستند با ما همکاری کنند.

زمانی من خودم مسئول رد و قبول داوطلبان همکاری با مجلات پیک بودم. مثلاً مرحوم محمود محمودی را من



یا این که نه، بنا به ضرورت شرایط روز کشور، تصمیم گرفته شد برای نوسودان چنین کاری انجام شود؟

○ بورسیه‌ای که در فرانسه از سوی یونسکو به من تعلق گرفته بود، عنوانش «تحقیق در مواد خواندنی برای نوسودان» بود. درست می‌فرمایید. آن‌جا مرکزی متمرکز برای انتشار این‌گونه مجلات نبود و نمایندگی یونسکو در فرانسه برای انجام کار و تحقیق، کسانی را نزد ناشران می‌فرستاد؛ ناشرانی که معمولاً کتاب‌هایی برای کودکان منتشر می‌کردند. زمانی که ما نزد ناشران و کتاب فروشی‌ها می‌رفتیم که شامل ناشران بخش خصوصی هم بود، با کتاب‌هایی که برای کودکان منتشر می‌شد، روبه‌رو می‌شدیم و من هم آن‌جا متوجه این نکته‌ای که شما فرمودید شدم که مجله‌ای متمرکز، آن هم با این تعداد و تنوع که ما در ایران داریم، وجود ندارد و دستگاهی هم که بایاد و کار خاصی برای بچه‌ها انجام دهد، وجود نداشت.

این کار در ایران به طور خاص انجام شده است، شاید در کشورهای دیگری هم انجام شده باشد، ولی تا آن‌جا که من اطلاع دارم، در کشورهای پیشرفته چنین کارهایی نشده است.

ما در ایران بحث «مبارزه با بی‌سوادی» را داشتیم و این موضوع در آن کشورها به این شکل وجود نداشت. ما می‌خواستیم کسانی که باسواد شده‌اند، دوباره دچار بی‌سوادی و کم‌سوادی نشوند. بنای طرح هم بر آزمون و خطا بود. ما هیچ تجربه‌ی مشابهی در ایران نداشتیم و این از قدم اول پیداست. اولین پیک ما پیک دانش‌آموز بود که در 24 صفحه منتشر می‌شد و به همراه آن یک پیک معلم هم منتشر می‌شد.

● استاد سعادت: ارتباط شما در مجلات رشد با بچه‌ها چگونه است؟

○ ناصری: ما مرکزی به نام مرکز بررسی آثار داریم. دانش‌آموزان، معلمان و مؤلفان سراسر کشور به شکل

انتخاب کردم. کسانی بودند که سال‌ها مقاله نوشته بودند، کار نوشتاری انجام داده بودند و اسم و رسمی داشتند. زمانی که این دوستان داوطلب می‌شدند، ما با مصاحبه‌ای آن‌ها را امتحان می‌کردیم و اگر مقاله خوبی می‌نوشتند و در امتحان قبول می‌شدند، با ما همکاری می‌کردند.

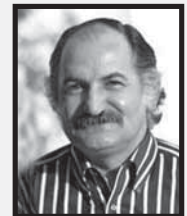
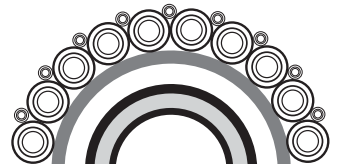
● ناصری: مرحوم جهانشاهی چه ویژگی‌های مدیریتی شاخصی داشتند؟

○ جهانشاهی مدیری عمل‌گرا بود. در هر کاری خودش جلوتر از دیگران و همراه آنان بود. مدیری نبود که کارها را فقط با دستور پیش ببرد. خودش بیش از همه کار می‌کرد. این یکی از ویژگی‌های مدیر موفق و خوب است که خودش پا به پای همکارانش، کار کند. زیرا دیگران وقتی ببینند مدیر خودش کار می‌کند، به کار و فعالیت بیشتر تشویق می‌شوند. اگر کسی کنار بنشیند و فقط به دیگران دستور بدهد، نتیجه خوبی از کارها حاصل نمی‌شود؛ کما این‌که اثر وجودی جهانشاهی در دفتر و مجلات پیک ساری و جاری بود. جهانشاهی خودش خیلی خوب، تمیز و مؤثر می‌نوشت. اگر مقالات ایشان را دیده باشید، می‌دانید که خیلی درست و خوب می‌نوشت و دغدغه درست‌نویسی همراهش بود.

شما هر زمان به دفتر کارش که به روی همه باز بود می‌رفتید، مداد و مدادتراش جهانشاهی را از هر چیزی به او نزدیک‌تر می‌دیدید و هر بار که ما ایشان را می‌دیدیم، مشغول نوشتن بود.

جهانشاهی با ما و همکاران بسیار دوست و مهربان بود و چون خودش هم سردبیر بود، در متن و بطن کار قرار داشت.

● به نظر می‌رسد مجلات رشد و مجلات پیک، مجلاتی منحصربه‌فرد بوده‌اند. به نظر شما آیا این کار در زمان شروع، الگوی خارج از کشوری داشته است؟



ایرج جهانشاهی
(1305-1370 ه.ش)
بنیان‌گذار مجلات آموزش پیک

جهانشاهی دانش‌آموخته رشته جغرافیا و تعلیم و تربیت از دانش‌سرای عالی بود. فوق‌لیسانس خود را نیز از مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران گرفته بود. در آموزش بزرگسالان و در تألیف و ترجمه نیز دست داشت. اساسی‌ترین کار او، بنیان‌گذاری مجلات آموزشی پیک برای دانش‌آموزان، از ابتدایی تا متوسطه و برای معلمان و خانواده‌ها بود. این مجلات، که از سال 1341 منتشر شده، در رشد و گسترش کتاب‌خوانی در مدارس بسیار مؤثر بود و اکنون با نام مجلات رشد منتشر می‌شود. جهانشاهی سرپرستی شورای ویراستاری فرهنگ‌نامه کودکان و نوجوانان را در شورای کتاب کودک به عهده داشت. او در سال 1370 بر اثر سکته قلبی درگذشت.

[فرهنگ‌نامه نام آورن]

■ من از
سن 15 سالگی
معلمی را آغاز
کردم. در سال
چهارم ریاضی
قدیم، یعنی
در واقع کلاس
دهم، روزها درس
می خواندم و
شبها درس
می دادم

دفتر مسئولیت داشتید، دلیل این موضوع چه بود؟ آیا واقعا کسی دیگر مدعی نبود یا نه! کارها به قدری خوب مدیریت می شد که نیازی به تغییر مدیران نبود؟

○ دلایل روشن است. تیمی که در دفتر کار می کرد، خیلی سخت به کارش علاقه مند و به هدف روشنش اعتقاد داشت. از سویی نیز انسجام خیلی خوبی بین افراد وجود داشت. ما زمانی که در جلسات شورا کنار همدیگر می نشستیم، گاهی اوقات برای مسائل کاری خیلی با هم تند می شدیم و بر نظریات خودمان پای می فشردیم، ولی در بیرون با همدیگر خیلی صمیمی بودیم. یعنی هیچ کس مدعی آن که چرا فلانی چنین است و من نیستم نبود و هر کس در جای خودش قرار داشت. هر کس، هر استعدادی داشت زمینه شکوفایی و به کارگیری آن فراهم بود.

و یکی دیگر از دلایل آن، این است که مرحوم جهانشاهی خودش فرد بسیار مدیری بود و خودش را همکار دیگران و یار آنان می دانست و صمیمیت زیادی بین ایشان و افراد دیگر وجود داشت. ما همگی با هم رفت و آمد خانوادگی داشتیم و بسیار به هم نزدیک بودیم.

با آن که من چند سالی بعد، از آن مرکز جدا شدم، تا سالهای درازی با مرحوم محمودی دوست بودم و استمرار این مدیریت به دلیل استمرار همان دوستی و همدلی بود. چون اعتقاد داشتیم باید کارمان را خوب انجام دهیم، کار اداری و صوری انجام نمی دادیم. من در آن دفتر چیزهای زیادی یاد گرفتم. چون برایم مهم بود که بچهها نوشته هایم را بفهمند، تلاش می کردم هر چه روشن تر بنویسم. الان هم این برای من ملکه شده است و در هر نوشته ای، ابتدا خودم را به جای خواننده می گذارم که آیا اگر خودم خواننده این مطلب بودم آن را می فهمیدم یا نه؟ یکی از دغدغه های ما این بود که هر چه می نویسیم، گویا و شفاف و رسا باشد. ما بعد از انقلاب هم در دانش نامه کودک، با مرحوم جهانشاهی همکاری داشتیم. تا این که من روزی در خانه نشسته بودم، آقای آیتی به من زنگ زد و پرسید که از جهانشاهی خبری داری؟ گفتم نه من خبری ندارم. گفت: فوت شد. گویا پشت فرمان ماشین سخته کرده بود.

جهانشاهی واقعا سرمایه ای علمی برای کشور بود. من کمتر کسی را نظیر ایشان دیدم که این گونه با علاقه و صلابت کاری را پیش ببرد. همه جا، خانه، اداره و هر جا بود، دغدغه اش دفتر و مجلات پیک بود. ایشان به نکته جالب و ظریفی اشاره می کرد و می گفت: «هن در خانه هم که می خواهم بنویسم یا کاری را انجام دهم، کت و شلوارم را می پوشم و پشت میز می نشینم تا حواسم باشد که من رسما دارم کار می کنم. یادش بخیر!

● ربانی: استاد! مقداری هم در مورد قبل از آمدن به پیک و در مورد زندگی خودتان برایمان بگویید.

○ من بزرگ شده خوانسارم. در مهرماه سال 1304 در آن شهر به دنیا آمدم. تا ششم ابتدایی را در خوانسار بودم. یک سال در تحصیلم وقفه افتاد تا سال اول دبیرستان راه افتاد. سال دوم هم ادامه داشت، ولی سال سوم تعطیل شد

و سببی برای این مرکز مقاله ارسال می کنند. از سوی دیگر، مخاطبان، نقاشی، شعر، داستان و امثال این ها را برای این مرکز ارسال می کنند. در این مرکز کارشناسانی را داریم که با آن ها مکاتبه می کنند و در مجلات هم صفحاتی را داریم که کارهای این بچه ها را منتشر می کنند. کارهای خوبی هم که از دانش آموزان دریافت کرده ایم، در قالب کتاب منتشر شده است. وقتی مرحوم علاقه مندان رییس وقت سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی بودند، روزی به اتفاق آقای گلدان ساز، مدیر کل وقت دفتر انتشارات کمک آموزشی، خدمت آقای دکتر شهیدی رسیدند. ایشان خیلی از کتاب های درسی گله مند بودند و انتقاداتی را هم مطرح می کنند.

آقای گلدان ساز تعدادی از این کتاب ها را با خودشان برده بودند و زمانی که این کتاب ها را به آقای دکتر شهیدی می دهند، ایشان پس از تورق تعدادی از آن ها می فرمایند: «بارک الله، خیلی کار خوبی انجام می دهید. اصلا همین ها را وارد کتاب های درسی کنید. چه قدر این متن ها سالم و خوب و متین است!»

با توجه به ساده تر و فراگیر شدن ارتباطات و مواردی که به آن اشاره کردم، ارتباط ما با مخاطبان بحمدالله ارتباط خوبی است. در حال حاضر بچه ها می توانند از طریق نامه، پیامک، ایمیل و تلفن با ما ارتباط برقرار کنند و ما هم از این ارتباط استقبال می کنیم.

یکی از کارهای دیگر ما برای ارتباط رو در رو با مخاطبان سفرهای استانی است. ما در تیم های کاری و کارشناسی با حضور سردبیران مجلات رشد به استان ها و به سراغ مسئولان، معلمان، مدیران و دانش آموزان می رویم و در مورد مجلات رشد از نزدیک با آن ها گفت و گو می کنیم و دو، سه روزی با آن ها زندگی می کنیم.

● استاد سعادت: ما گاهی اوقات در برخوردهایی که داشتیم، برخی از کسانی که بعدها صاحب قلم و اثر شده بودند می گفتند ما از طریق مجلات به این دنیا راه پیدا کرده ایم، مثل مرحوم قیصر امین پور.

○ ناصری: بله، ایشان یک نقاشی و یک خط خوش نویسی هم در مجلات داشتند.

● استاد سعادت: بسیار خوب، پس معلوم می شود که شما در مجلات ما هم بسیار دقیق شده اید.

○ ناصری: بله، خوب با مرحوم قیصر که آشنایی و دوستی داشتیم. مجلات پیک را هم ما در آن سال هایی که اشاره کردم، ده ها بار ورق زدیم، خواندیم و بهره بردیم و یاد گرفتیم و هنوز هم این کار را می کنیم و چیزهای تازه ای یاد می گیریم.

○ استاد سعادت: نه، این گونه نیست! حالا ما باید مجلات شما را ورق بزنیم که تازه تر و پربارتر هستند و وقت مستوفی می خواهد که از آن ها بهره ببریم.

● دشتی: یکی از ویژگی های مربوط به مسائل مدیریتی دفتر در زمان انتشار مجلات پیک، تداوم و استمرار مدیریت مسئولان دفتر بود. مرحوم جهانشاهی بیش از 15 سال و جناب عالی در حدود 12 سال در آن

سال دوم دانش سراسرا را به تهران آمدم و در تهران درس خواندم. در سال 1324 فارغ التحصیل و استخدام شدم (در تهران تا آن سال اجازه استخدام وجود داشت و از آن سال به بعد هم دیگر اجازه استخدام ندادند).

من ابتدا در دبستان درس می‌دادم. درسم را هم در دانشکده ادبیات ادامه دادم و از آموزگاری به دبیری رسیدم.

● **ناصری: اسامی استادان خودتان را در دانشگاه به یاد دارید؟**

○ من در دانشگاه تهران، زبان فرانسه خواندم. یک خانم فرانسوی و یک خانم مادام پاکروان (امینه پاکروان) بودند که مادر پاکروان معروف بودند. ایشان زن فرهیخته و بسیار دانشمند و فوق العاده باسوادی بود - کتابی هم در مورد تهران نوشته بود. دکتر سپهبدی، دکتر بروخیم و دکتر خانلری هم از استادان ما بودند.

● **ناصری: کتاب میکال آنژ، اثر رومن رولان را همان سال‌ها ترجمه کردید؟**

○ میکال آنژ را در سال 1334 ترجمه کردم. اولین جایزه کتابی که در ایران داده شد، از سوی مجله سخن که آقای دکتر خانلری آن را اداره می‌کرد، به این کتاب داده شد (و لطف کردند ما را هم شرکت دادند!).

● **ربانی: در چه سالی از مجلات پیک جدا شدید؟**

○ حدود یک سالی قبل از انقلاب من از مجلات پیک جدا شدم و به مرکز ویرایش و تولید فنی که بعداً انتشارات نشر دانشگاهی از آن پدید آمد رفتم که آقای دکتر پورجوادی مسئولیت آن را برعهده داشتند.

● **ناصری: خیلی خوش حال می‌شویم اگر رهنمودی بفرمایید و ما را برای ادامه کار راهنمایی کنید.**

○ من کار شما را ستایش می‌کنم. شما کار خوب و ماندگاری را انجام می‌دهید. همه ما شانس آورده‌ایم و توفیقی نصیبمان شده است که با این حوزه آموزش و نشر و دانش سر و کار داریم. کاری که ما و شما می‌کنیم ته‌نشین می‌شود و چیزی هم برای خودمان می‌ماند. به طور مثال، وقتی برای بچه‌ها مقاله می‌نویسیم خودمان هم چیزی یاد می‌گیریم و بر معلوماتمان افزوده می‌شود. به همین دلیل می‌گویم باید سپاس‌گزار باشیم. خداوند روزی ما را در این کار حواله کرده است که هم کار می‌کنیم و هم چیزی برای خودمان ذخیره می‌شود. این موضوع جای شکر دارد.

من که زبان سپاس ندارم، ولی از بابت فرصتی که به من دادید تا به گذشته نگاه کنم، از شما بسیار تشکر می‌کنم. ان شاء الله که به این کار ادامه بدهید و راه شما را هم دیگران و فرزندان شما ادامه دهند.

● **ما هم از شما سپاس‌گزاریم و برایتان آرزوی سلامتی و طول عمر داریم.**



و گفتند دولت بودجه ندارد. در آن مقطع، همه هم سن و سال‌ها و هم کلاسی‌های من به دنبال کسب و کار پدرشان رفتند. من پدر را در سنین شش هفت سالگی از دست داده بودم.

به درس خواندن خیلی علاقه داشتم و می‌خواستم تحصیلاتم را ادامه بدهم. درسم خوب بود و در کلاس‌های دبستان و دبیرستان همیشه شاگرد اول بودم و البته همین مایه دل‌گرمی من بود و معلمان هم برای درس خواندن خیلی تشویق می‌کردند. اولین کسی که رفت و در سال اول دبیرستان نام‌نویسی کرد من بودم. وقتی در سال سوم اعلام کردند بودجه نداریم و دبیرستان منحل می‌شود، واقعاً عاجز شده و مانده بودم که چه کار کنم. پس از مدتی به فکر افتادم که به اصفهان بروم، ولی بزرگ‌ترهای من مخالف بودند. پدر من بازرگان بود و مغازه‌ای داشت که بعد از فوت ایشان، شاگردش آن را اداره می‌کرد. دایی‌های من انتظار داشتند من هم دنبال کسب و کار باشم. آن موقع تحصیل، مانند حالا جاذبه و همه‌گیری نداشت و مردم بیشتر به دنبال کسب و کار و نان و آب بودند و من از این جهت که تحصیل را رها کنم، خیلی تحت فشار بودم.

من به اصفهان و نزدیکی از نزدیکان رفتم (که بعدها بالاخره بانوه ایشان ازدواج کردم که دختر دایی من هستند) و یک سالی (سال سوم) را هم در اصفهان درس خواندم و شاگرد اول شدم. به خوانسار برگشتم و سال بعد، از بخت خوب من، دانش‌سرای مقدماتی در گلپایگان دایر شد و من در آنجا نام‌نویسی کردم. در دانش‌سرای مقدماتی ماهی 15 تومان به ما کمک هزینه می‌دادند و بابت دوسالی که در آنجا درس می‌خواندیم، تعهد پنج سال خدمت آموزگاری داشتیم. در سال اول دانش‌سرا هم شاگرد اول شدم.

به خوانسار آمدم و مرحوم محمدحسین مشایخ فریدنی با یکی از بستگان ما ازدواج کرده بود و چون شنیده بود که ما علاقه‌مندیم، گفت: «هن با رییس دانش‌سرای تهران آشنا هستم. شما به آنجا بروید.»

* تعلیم و تربیت در جهان

نوشته ادگار فور
ترجمه پوری سلطانی

مقاله

اکنون که این گزارش را آغاز می‌کنیم، قبل از بررسی حال، به مانند تلماک!، آن‌گاه که سفر جدیدی را در پیش می‌گرفت، نگاهی کوتاه به گذشته می‌افکنیم؛ به قرن‌هایی که بر انسان و بر تعلیم و تربیت او گذشته است، و نیز در ریشه‌ها و پیشرفت‌های آن. این دورنما به ما کمک خواهد کرد به ابعاد جهان کنونی تربیت به روشنی پی ببریم؛ جهانی که در آن قرن‌ها به هم آمیخته است؛ جهانی که چندی از بناهایش هنوز سترگ و استوار است و چندی دیگر در حال پوسیدن و فرو ریختن؛ جهانی که در آن اینک بناهای نو و کارگاه‌های پهناور در حال تکوین است و جهانی که در آن انسان آینده را می‌توان دید. در این بررسی، به هیچ وجه قصد تاریخ‌نویسی در میان نیست، اما اتفاقاً یکی از ملاحظات و بلکه یکی از دعوی‌ها این است که دوران گذشته، تأثیر نیرومندی بر تعلیم و تربیت دارد. بدین معنی که تحول تعلیم و تربیت، تابع تحولات تاریخی جوامع است و آثار و بقایای گذشته، همواره در تعلیم و تربیت منعکس می‌شود و به هر حال، اکنون وقت آن فرا رسیده است که تعلیم و تربیت در ساختن تاریخ سهیم باشد.

بدین ترتیب، در سطور آینده می‌کوشیم نگاه مختصری بر مسیر این جریان بیفکنیم و نکاتی چند از تأثیر زمان را بر تعلیم و تربیت از دید امروز بررسی کنیم.

بشر از کهن‌ترین دوران، آگاهانه از موهبت زبان برای انتقال تجارب خود، یعنی تفسیر پدیده‌های طبیعت و قوانین و آیین‌های مذهبی و معتقداتش، استفاده کرده و آن‌ها را سینه به سینه از گروهی به گروه دیگر و از نسلی به نسل دیگر رسانده است. تا آن‌جا که اجتماعی کردن محفوظات فرد، لازمه بقای نوع شده است. و این نکته بویژه در مورد گسترش کاربرد ابزار، که از میان همه انواع جانداران، امتیاز خاص نوع بشر است، به چشم می‌خورد. **کلیدواژه‌ها: تعلیم، تربیت، مدارس آینده.**

تعلیم و تربیت، ضرورتی برای بقای فرد

انسان از نظر زیست‌شناسی و فیزیولوژی عریان است و برای مقابله با محیط زیست خود تخصص ذاتی ندارد. با این همه، با این که غرایزش نسبت به حیوانات دیگر ذاتاً ضعیف‌تر است، به تدریج توانسته است بقا و سپس تکامل خود را تأمین کند.

انسان که همواره در گیر و دار مبارزهٔ مداوم با شرایط محیط زیست خود بوده، به تدریج موفق شده است به موجودیت خود سر و سامان دهد. واحد خانواده و قبایل بدوی، در ضمن تلاش برای تأمین مواد ضرور حیات، به تدریج بر دانش و تجربهٔ خود افزود و راه شناسایی نیازها و آرزوهای خود و شیوه بیان آن‌ها را آموخت و بدین سان به نیروی اندیشه و خرد خود شکل داد.

شواهد علمی مبتنی بر ناتوانی‌ها و نیازهای زیستی و جسمی و غریزی انسان نشان می‌دهند که این تحول چه نقشی در سرنوشت خاص نوع بشر داشته است.

به طور کلی، نژادهای گوناگون بشر در جریان هماهنگ کردن خود با انواع محیط‌ها و شیوه‌های زندگی، از دوران ماقبل تاریخ تاکنون، تغییر چندانی نیافته‌اند. با این همه، انسان امروز لحظه‌ای از تسخیر محیط‌های تازه باز نایستاده است، چنان‌که گویی استعداد زیستی او برای انطباق با محیط نیز به همان نحو فزونی یافته باشد. حال آن‌که این فرض توهمی بیش نیست. در واقع، انسان امروز از برکت دانش‌های روزافزونی که نسل اندر نسل به او رسیده است، یعنی به بیان دیگر، بر اثر تعلیم و تربیتی دم‌به‌دم گسترده‌تر و پیچیده‌تر، حتی در محیط‌های آلوده نیز می‌تواند زنده بماند؛ محیط‌هایی که اگر بشر نمی‌دانست چگونه در برابر آن‌ها ایستادگی کند، هم از لحاظ جسمی و هم روحی، قابلیت تحمل آن‌ها را نمی‌داشت.

تعلیم و تربیت، ضرورتی برای بقای اجتماع

در تاریخ تعلیم و تربیت، هر قدر به گذشته‌های دورتر بازگردیم - که بی‌شک چندان دور هم نیست - تعلیم و تربیت را به صورت لازمهٔ طبیعی جوامع بشری باز خواهیم یافت. تعلیم و تربیت در سرنوشت جامعه، در تمام مراحل پیشرفت و باروری آن، سهیم بوده و خود نیز همواره گسترش یافته است. تعلیم و تربیت حامل و ناقل شریف‌ترین آرمان‌های بشری بوده و پیوندی ناگسستنی با بزرگ‌ترین پیروزی‌های مردان و جوامع بزرگ تاریخ بشر داشته و با درستی و صداقت سیر این تاریخ را در خود منعکس ساخته و شاهد لحظات اوج و فروزه، و روزهای تلاش و روزهای ناامیدی و هماهنگی‌ها و تضادهای آن بوده است.

جوامع بدوی

در جوامع بدوی، تعلیم و تربیت صورتی متکثر و مداوم داشت.



عزت مؤذن دستجردی
(1333)

معلم نمونهٔ کشوری
استان فارس. 1390

در اصفهان متولد شده است. مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشد خود را در رشتهٔ تاریخ از دانشگاه شیراز اخذ کرد. دو سال اول خدمت را در شهرستان استهبان و بقیه را در شیراز گذراند و اکنون در ناحیهٔ 2 شیراز مدیریت دبیرستانی را به عهده دارد. خانم مؤذن دستجردی اهل قلم است و مقاله‌هایی در خصوص واقع‌گرایی و جنبش مشروطیت، افت تحصیلی، و انقلاب اسلامی نوشته است.

انسان
امروز از برکت
دانش های
روزافزونی که
نسل اندر نسل
به او رسیده
است، یعنی
به بیان دیگر،
بر اثر تعلیم و
تربیتی دم به
دم گسترده تر
و پیچیده تر،
حتی در
محیط های آلوده
نیز می تواند
زنده بماند



گوتنبرگ، پدر صنعت چاپ

هنوز،
هم کودکان و هم
بزرگسالان، تا
حدود زیادی تعلیم
و تربیت خود را
مستقیماً و به طور
ضمنی و «تصادفی»
از تجربه حاصل از
محیط و خانواده
و اجتماع کسب
می کنند

هدف آن شکل دادن به خصلت ها، استعداد های درونی، مهارت ها و سنجایی اخلاقی فرد بود، و این فرد از طریق هم زیستی با جامعه، پیش از آن که تعلیم بگیرد، خود آموزی می کرد. زندگی در خانواده یا در کلاس²، از کار گرفته تا تفریح، از مناسک دینی تا آیین های قومی، همه فرصت های روز به روزی برای آموختن بودند. آموختن از هر طریقی انجام می گرفت؛ از توجه مادر تا درس های پدر شکارچی، از مشاهده فصل ها تا ملاحظه حیوانات خانگی، از روایات پیران قوم تا اوراد جادوگران قبیله...

این اشکال طبیعی و سازمان نیافته، اکنون نیز در نقاط وسیعی از دنیا به عنوان یگانه شیوه تعلیم و تربیت برای میلیون ها تن مشاهده می شود. این از گذشته، صور آموزشی در جوامع تعلیم یافته امروزی نیز، چنان که در ابتدا به نظر می رسد، تفاوت چندانی با گذشته ندارد. زیرا هنوز، هم کودکان و هم بزرگسالان، تا حدود زیادی تعلیم و تربیت خود را مستقیماً و به طور ضمنی و «تصادفی» از تجربه حاصل از محیط و خانواده و اجتماع کسب می کنند؛ دانشی که بدین گونه به دست می آید، به مراتب از اهمیت بیشتری برخوردار است، زیرا که در نیروی دریافت کودک نسبت به آموزش مدرسه ای تأثیر می گذارد و این آموزش هم به سهم خود چنان قالب تفکری برای شاگرد فراهم می آورد که از طریق آن بتواند به دانشی که از محیط کسب کرده است نظم بخشد و مفهوم عینی بدهد. این اندیشه ها که سالیان متمادی به علت نفوذ و پذیرش اصول تعلیم و تربیت مبتنی بر آموزش مدرسه ای در پرده ابهام مانده بود، از عوامل اساسی مفهوم جامعه آموزشی خوداگاه، که موضوع اصلی بحث ماست، به شمار می رود.

سنت آفریقایی

سنت آفریقایی همانند بسیاری از سنت های دیگر دنیا، هنوز گواهی بر وضع دیرین تعلیم و تربیت است. «گر در آفریقای قبل از استعمار - به استثنای دوره های کوتاهی برای آشناساختن خردسالان و دیگران با مراسم در بعضی قبایل - مدرسه به معنای متداول آن وجود نداشت، بدین معنا نیست که کودکان آن جا از تعلیم و تربیت برخوردار نبوده اند، آنان آموزش خود را در مکتب زندگی و تجربه به دست می آوردند... تعلیم و تربیت، بدین گونه «غیررسمی» بود. هر بزرگسالی کم یا بیش معلم به شمار می رفت، اما نبود مؤسسه رسمی، دلیلی بر فقدان تعلیم و تربیت نبود و هرگز از اهمیت آن برای اجتماع نمی کاست.» این گفته ژولیوس نی رره³ دلیلی است بر اثبات این حقیقت که شیوه سنتی تعلیم و تربیت آفریقا، با همه محدودیت ها و نارسایی هایش، می تواند یکی از تجربه های بسیار جالب در زمینه تعلیم و تربیت غیررسمی باشد.

بازگشت به ریشه های تعلیم و تربیت، به شرط آن که در دام آرمانی ساختن گذشته گرفتار نشویم، ممکن است در پروردن اندیشه های آموزشی بسیار سودمند باشد و تعلیم و تربیت کنونی را بتاجربه ها و ارزش هایی که ناروا به وادی فراموشی سپرده شده اند، غنی تر سازد.

پیدایی مدارس

دلیل ضرورت تاریخی نهاد آموزشی این است که پیدایی آن به تدریج و طی دوره های گوناگون، لیکن در مراحل مشابه و قابل قیاس، در همه انواع جامعه ها صورت گرفته است. به نظر می رسد، پیدایی و پذیرش سازمان هایی که به تدریج شکل مکتب و مدرسه

را به خود گرفت، بستگی اساسی با توسعه روزافزون کاربرد کلام مکتوب داشته باشد. فراگرفتن سواد طبعاً مستلزم گرد آمدن جوانان به نزد استاد و در «تاق درس» بود.

سنت نوشتن

ما به هیچ وجه قصد نداریم عظمت قدرت های تازه ای را که اختراع خط و بعدها اختراع چاپ به انسان هدیه کرد یا ارزش خدماتی را که به تعلیم و تربیت، به ویژه از طریق آثار چاپی، عرضه داشت، انکار کنیم. اما در عین حال نباید اثرهای دیگر این انقلاب را هم که چندان سودمند نبود، از نظر دور بداریم. صرف نظر از مقام آیین ها و مناسک مذهبی، شیوه شفاهی تعلیم و تربیت از رابطه مستقیم با اشیا و افراد برخوردار بود. اما کتاب، جایگزین روش های مستقیم انتقال دانش شد و این پیش داوری را به وجود آورد که کلمه مکتوب، و تکرار شفاهی آن، وسیله بیان هر دانشی است که شایسته این نام باشد و در نتیجه به مراتب ارزشمندتر از درس هایی است که از زندگی روزمره می آموزیم. برتری کلام مکتوب بر کلام شفاهی، هنوز عمیقاً در اکثر نظام های آموزشی کنونی به چشم می خورد.

استاد و شاگرد

بدین گونه اندوخته فزاینده دانش و سنت که در چارچوب خشک و متحجر انضباط مدرسه ای و تبعیدی تشکیل می شد و آن منعکس کننده جوامعی بود که خود بر اصول خشک و متحجر تعبد و تحکم قرار داشتند، طی هزاران سال از استاد به شاگرد رسید، و این امر اساس رابطه یک جانی استاد و شاگرد شد که هنوز در اکثر مدارس دنیا حکم فرماست.

تقریباً همه جا روحانیان، به منزله امانت داران و نگهداران دانش، آموزش را در حیطه قدرت خود گرفتند و از آن، علاوه بر انتقال اصول و عقاید دینی، برای پرورش نویسندگان، مدیران، پزشکان، معماران، ستاره شناسان و ریاضی دانان استفاده کردند.

سنت آسیایی

تعلیم و تربیت در آسیا در همین گونه قالب ها شکل گرفت. ارج و احترام کلام مکتوب با کار میرزبان عالی رتبه چینی⁴ به اوج قدرت خود رسید. نظام تعلیم و تربیت چینی که کار خطیر تعلیم و تأمین مشاغل دولتی را بر عهده داشت، نخست با شیوه های بازتر و آزادانه تر از دیگر نظام ها آغاز به کار کرد و در هماهنگ ساختن فکر و عمل، کامیابی هایی به دست آورد. اما تدریجاً، به پیروی جامعه ای کهنه و فرسوده، به صورت قالب های متحجر در آمد تا این که نظام خشک امتحان و تعیین مقام و درجه آن را فایده کرد.

دانشگاه های برهمنان هندی - نخستین دانشگاه های جهان - نمونه کاملی از تعلیم و تربیت را بر مبنای فلسفه و دین، با تأکید بر مطالعه ریاضیات و تاریخ و ستاره شناسی و حتی قوانین اقتصادی، عرضه داشتند. پس از آن، تعلیم و تربیت بودایی از راه واکنشی در برابر آیین برهمنی که بر نظام «کاست»⁵ مبتنی بود و تعلیم و تربیت را در انحصار خود داشت، سر برآورد، لیکن به تدریج انعطاف خود را از دست داد و آن نیز به جمود گرایید.

در ایران باستان، تعلیم و تربیت سراسر زندگی فرد و فعالیت های او را تا زمان پیری در بر می گرفت. در این نظام تربیتی، فرد نه تنها برای کسب علوم و فضایل اخلاقی و اخذ اصول فکری تلمذ می کرد،

بلکه علوم مدنی و دانش زندگی عملی را نیز فرامی گرفت.

سنت یونان و رم

در یونان و رم باستان، مدرسه احترامی وافر داشت و کودکان و نوجوانان طبقات بالای اجتماع، نوآموزان کوشنده آن را تشکیل می دادند. هدف غایی مدرسه، ساختن شخصیت‌هایی موزون بود که از تعلیم و تربیت ذهنی، بدنی و هنری متعادل برخوردار باشند و دانش، خرد، هنرشناسی و رشد معنوی را در هم آمیزند. فقط معدودی برگزیدگان شایسته استفاده از چنین تعلیم و تربیتی پنداشته می شدند. این مفهوم اشرافی، که حکومت‌های امپراتوری، سلطنتی، خانجانی و اعیانی آن را پذیرفتند و تأیید کردند، قرن‌ها ادامه یافت. تعلیم و تربیت که غالباً کیفیتی عالی داشت، باید هدف‌های اقلیتی ممتاز را تأمین می کرد و همین امر به مکتب «بخه‌پوری» که هنوز هم در برخی از نظام‌های آموزشی زمان ما حکم فرماست، مقامی والا بخشید.

در جوامع باستانی غرب، مجموعه دانستنی‌هایی که لازمه ساختن انسان تربیت شده بود، خود تعریف مطلق تعلیم و تربیت محسوب می شد و این‌ها عبارت بودند از فنون هفتگانه صرف و نحو، معانی و بیان، منطق، حساب، هندسه، نجوم و موسیقی که تادمات‌ها به عنوان بنیان تزلزل‌ناپذیر تعلیم و تربیت کلاسیک پابرجا ماندند.

این آموزش چنان اعتباری کسب کرد که دیگر نتوانست درهای دنیای بسته و مجزایی را که برای خود به وجود آورده بود، به روی خارج بگشاید و حتی با اکراه تن در داد به این که در آن دنیا برای علوم اجتماعی و آنچه به نام «علوم اثباتی» مشهور است و غالباً نفوذ آن‌ها را سد می کرد، جایی باز کند.

مدارس مسیحی

زمانی که مسیحیت سلطه خود را بر بخش وسیعی از دنیا مستقر ساخت، اقتدار دین در همه زمینه‌های زندگی احساس شد. این امپراتوری بیش از هر چیز دنیای تعلیم و تربیت را دربر گرفت. می توان گفت، در اروپای قرون وسطا، به جز چند مورد، کلیسا و تعلیم و تربیت کاملاً با هم یکسان بودند. با وجود این، نباید تصور کرد که تعلیم و تربیت، بر اثر نفوذ دین، قابلیت انعطاف خود را در انطباق با مقاصد خاص شاهزادگان، بازرگانان، دبیران یا سپاهیان از دست داده بود. تعلیم و تربیت قرون وسطایی اساساً جوابی بود به مقتضیات جوامع فئودالی و عقاید دینی. بسیاری از کشورهای آسیا و آمریکای لاتین که تادمات‌ها در مرحله رشد فئودالی به سر می بردند، نظام‌هایی مشابه آن داشتند که سرانجام در تحکیم تقسیمات سازمان یافته خشک اجتماعی و فرهنگی، سهم خود را ایفا کردند.

بسیاری از درجه‌بندی‌ها و شیوه‌های تبعیض آمیزی که در نظام‌های کنونی تعلیم و تربیت مورد ایراد و اعتراض اند، در حقیقت بقایای نظام‌هایی هستند که برای اجتماعاتی کاملاً متفاوت با اجتماعات امروز به وجود آمده بودند.

تعلیم و تربیت اسلامی

در بسیاری کشورها، اسلام، با رسالتی جهانی که برای خود مشخص کرده بود، کوشید هدف‌ها و روش‌های مطلوب تعلیم و تربیت بلندپایه‌ای را تعریف کند. اسلام به قابلیت بشر برای رسیدن به کمال از راه تعلیم و تربیت اطمینان داشت و در نتیجه برای

نخستین بار در دنیا نظریه آموزش مداوم را توصیه کرد و مسلمانان را دعوت کرد تا «گهواره تا گور» دانش بجویند. اسلام مردان و زنان و کودکان را به آموختن امر کرد تا بتوانند به نوبه خود تعلیم و تربیت دیگران را بر عهده بگیرند. تعلیم و تربیت اسلامی بیش از هر چیز به آموزش علوم پزشکی، فلسفه، ریاضیات و نجوم توجه داشت. با وجود این، از آن‌جا که همواره بیم ارتداد و الحاد می رفت، پاره‌ای از نظام‌های آموزشی دنیای اسلام، سرانجام از نوآوری روبرو افتاد و در برابر آن به مقاومت پرداختند.

نمونه دانشگاه در اروپای قرون وسطا

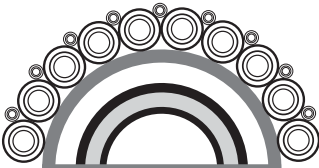
در اروپای قرون وسطا، مؤسسات عمومی بزرگی برای آموزش عالی یا به عرصه وجود گذاشتند که با جاه طلبی نام دانشگاه به خود نهادند. شهرهای ثروتمند بازرگانی و صنعتی که دل‌بسته حقوق و امتیازات و شهرت خود بودند، به تأسیس چنین دانشگاه‌هایی همت گماشتند و طولی نکشید که این مؤسسات تحت سلطه نمایندگان نیرومند بورژوازی نوپا درآمد. این نوع دانشگاه ابتدا در اروپا و سپس در آمریکا گسترش یافت. مواد درسی آن اساساً عبارت بود از فلسفه مدرسی (اسکولاستیک) و ادبیات یونان و رم باستان، که بعدها به تدریج علوم طبیعی نیز بر آن‌ها افزوده شد. تأثیر دنیای اسلام که فرهنگ شکوفایش تا آفریقا و اروپا گسترده شده بود، در این زمینه درخور ستایش است.

با وجود تحولات بسیار، آموزش عالی به‌طور کلی هنوز هم بر قوانین ظاهراً تغییرناپذیری استوار است، مانند تقسیم آن به دانشکده‌های مجزا و منفرد، شک نیست که در زمان‌های قدیم، این قوانین جوابگوی نیازهای عینی پیشرفت دانش بودند، اما امروز باید به حکم همین پیشرفت، دانش و نیازمندی‌های زمان ما مجدداً بررسی شوند. انتظار می رود که دانشگاه‌ها بیش از سایر مؤسسات درهای خود را بر جنبش‌های فکری بازنگه دارند. نیز در زمینه آموزش علمی و فنی، بی شک دانشگاه‌های بیشتری به انطباق مداوم روش‌ها و کار خود با پیشرفت‌های زمان دارند. از یک سو جبر زمان و از سوی دیگر انتقاداتی که از نظر فکری و اجتماعی به دانشگاه‌ها می شود، آن‌ها را در معرض فشار فزاینده‌ای قرار می دهد و وامی دارد که با پویایی بیشتری خود را با واقعیت‌ها و نیازهای دنیای متغیر امروزی هماهنگ سازند.

ظهور عصر جدید

از عصر «رنسانس» و اصلاح دین (رفورم) تا اوایل دوران معاصر، اروپایی که قرون وسطا را پشت سر نهاده بود، اثری عمیق در پیشرفت تمدن گذاشت. افق‌های وسیع جدیدی روی دانش گشود و نیروهای اجتماعی تازه‌ای را از بندها رها کرد و تعاریف نوی از انسانیت ارائه داد. مع‌هذا این تأثیر تا حدی به کندی در تعلیم و تربیت ظاهر شد و حال آن که گسترش اندیشه فلسفی و پرتوهای جدید روان‌شناسی و رواج زبان‌های زنده در سطح شامخ دروس دانشگاهی، افق آن را گسترش داده و در بعضی جاها به فعالیت‌های آن تحرک بخشیده بود.

در همین زمان، به لحاظ وسایل مادی، دگرگونی اساسی و فوق‌العاده مؤثری در امکانات عملی تربیتی پدید آمد و آن اختراع چاپ بود که کتاب، این ظرف دانش را در خدمت توده‌ها قرار داد. در واقع، هر قدر که توسعه اقتصادی نیازی روزافزون به افرادی



طاهره احمدی
(1350)

معلم نمونه کشوری
استان فارس. 1390

خانم طاهره احمدی متولد فیروزآباد فارس است و اکنون در ناحیه یک شیراز خدمت می‌کند. دارای مدرک کارشناسی ارشد ادبیات فارسی است و تاکنون در مناطق و نواحی فراشبند و فیروزآباد در فارس و کنگان در بوشهر و ناحیه یک شیراز خدمت کرده‌است.

پارهای از موفقیت‌های وی عبارت‌است از: برگزیده کشوری دومین جشنواره فیلم‌نامه‌نویسی دانشجویان کشور، راه‌یابی به مرحله نهایی مسابقات قرآن دانشجویان کشور، ارائه مقاله در کنگره جهانی بزرگداشت فیروزآبادی - صاحب قاموس المحیط - در فیروزآباد فارس (1373)، و نیز ارائه مقاله در کنگره کشوری پروین اعتصامی (1385).

پیدایمی کرد که توانایی خواندن و نوشتن و حساب کردن داشته باشند، تعلیم و تربیت رو به گسترش می رفت و به تدریج همگانی می شد و در این مسیر الزامات شکل های متفاوت به خود می گرفت.

انقلاب صنعتی

در کشورهایی که گام های نخستین را به جانب صنعتی شدن برمی داشتند، توسعه صنعتی تقریباً با همگانی شدن تعلیم و تربیت رابطه مستقیم داشت. به موازات گسترش روزافزون انقلاب صنعتی به کشورهای دیگر، ناگهان در تعلیم و تربیت پیشرفت انقلاب آمیزی رخ داد و مفهوم تعلیمات اجباری و عمومی را که از نظر تاریخی به فلسفه حق رأی عمومی بستگی داشت، به وجود آورد. نظام اجتماعی که در آن تضادهای طبقاتی به جای آرام شدن، مشخص تر و حادث تر می شد، ایجاب می کرد که فرایند «همگانی شدن دانش تا حد امکان» را در چارچوبی محدود، مهار گرداند. از یک سو حرفی نداشت که مبادی ابتدایی علوم را به کودکان شهر و ده بیاموزد تا بدین وسیله حداقل احتیاجات صنایع را از حیث نیروی انسانی کافی برآورده سازد، ولی از سوی دیگر، برایش به مراتب دشوارتر بود که درهای آموزش کلاسیک و دانشگاهی را که تا آن زمان مختص توانگران و برگزیدگان بود، روی توده های مردم بگشاید. هنگامی که حدود نیم قرن پیش، سازمان ملل رسماً حق تعلیم و تربیت را برای همه انسان ها بدون استثنا اعلام کرد، در واقع به آرمان دموکراتیکی صحنه گذاشت که چندین قرن از عمرش می گذشت. معذک، این آرمان هنوز هم در بسیاری از نواحی، به سبب این که شرایط همان گونه است که به هنگام اعلام آن بود، نتوانسته است به تحقق پیوندد.

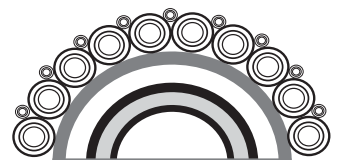
صدورالگوها

گذشت زمان نشان می دهد، هر قدر هم انقلاب اقتصادی دوران معاصر پراهمیت باشد، باز به نظر نمی رسد چیزی در دنیا به اندازه تحمیل نفوذ و جهت گیری استعمارگران اروپایی بر تعلیم و تربیت جدید، در آمریکای جنوبی و آفریقا و مناطق وسیعی از آسیا، چنین نتایج سنگینی به بار آورده باشد. نظام استعماری، خواه انگلیسی، هلندی، فرانسوی، پرتغالی یا اسپانیایی، سعی کرد در همه جا شکل های آموزشی اروپایی را عیناً بدان سان که برای خود آن ها ساخته شده بود، استوار کند و گسترش دهد.

بدین گونه، اروپا ضمن آن که قدرت سیاسی و اقتصادی خود را تا این اواخر بر بخش وسیعی از دنیا اعمال می کرد، از ابتدا مفهوم تعلیم و تربیت و رشد مؤسسات آموزشی کشورهای کنونی جهان سوم را براساس شکل هایی که خود برای آن ها به ارمان آورده بود، قرار داد. هم چنان که اثرات سیاسی و اقتصادی استعمار هنوز در این کشورها ادامه دارد، اثرات آموزشی آن نیز قویاً احساس می شود. اکثر نظام های آموزشی در آسیا، آفریقا و آمریکا نیز هم چنان بازتاب میراث نفوذهای خارجی یا کشورهای است که زمانی «کشور مادر» نامیده می شدند؛ خواه این شکل ها بر نیازهای ملی امروز آنان منطبق باشد یا نباشد.

در آستانه عصر حاضر

از انقلاب صنعتی به بعد و بویژه پس از تحولات علمی و فنی، در محتوای روش های زندگی و وسایل تولید، در بیم ها و



رباب سلیمی
(1351)
معلم نمونه شهری (1390)
استان فارس

خانم رباب سلیمی متولد داراب فارس است و اکنون در همین شهر به خدمت آموزگاری مشغول است. وی لیسانس آموزش ابتدایی دارد و مدرک خود را با رتبه ممتاز از دانشگاه آزاد داراب دریافت کرده است. چند سال در نهضت سوادآموزی خدمت کرده که در آنجا به عنوان آموزشیار نمونه شهرستان و سپس کشوری، برگزیده شده است. بعضی از افتخارات این معلم نمونه عبارت است از: معلم نمونه شهرستان (1382)، کسب رتبه ممتاز و عالی جشنواره الگوهای برتر تدریس در استان طی سه سال متوالی، کسب رتبه نخست مسابقات فرهنگی هنری در شهرستان و استان، مدرس دوره هنر و کسب رتبه نخست مقالات علمی و پژوهشی.

امیدهای انسان و در شادی ها و رنج های او دگرگونی های عمیقی به بار آمد، چشم انداز تعلیم و تربیت نیز، به دلایل بسیار، تغییر یافت و گسترده تر شد. جوامع غیر مذهبی و تمرکز یافته، گروه های تازه ای از افراد تحصیل کرده را به خدمت دولت فراخواندند. پیشرفت های اقتصادی امکانات شغلی را برای مردان و زنان واجد شرایط چندین برابر کرد و تربیت متخصصان فنی و کارگزاران و مدیران حرفه ای را ایجاب کرد. حق تعلیم و تربیت برای کارگران که ذهن هشیارشان بیدار شده بود، به صورت بزرگ ترین نیروی آزادی بخش اجتماعی درآمد. سرعت روزافزون تغییر و تجدد در بسیاری از جوامع در جهتی سوق یافت که بیش از پیش تغییرات بنیادی کمی و کیفی را در تعلیمات ابتدایی، حرفه ای و عمومی لازم ساخت. در عین حال، انقلاب اکتبر 1917 روسیه که نزدیک به صد سال پیش به منزله سرآغاز انقلاب های سوسیالیستی دیگر روی داد و نیز نهضت های ملی آزادی بخش که در نیمه دوم قرن بیستم به اوج گسترش خود رسید، خواست ها و نیازهای تازه ای پدید آورد.

از این سیر اجمالی در تاریخ درباره تعلیم و تربیت چه نتایج کلی می توان گرفت؟

نخست آن که تعلیم و تربیت، برخلاف آن چه شکل نسبتاً یکسان شالوده های امروزی اش می نمایاند، سابقه ای بس متنوع و سرشار داشته است. تمدن سرخ پوستان آمریکایی، فرهنگ های آفریقایی، فلسفه های آسیایی و بسیاری سنت های دیگر، آکنده از ارزش هایی است که می توانند هم الهام بخش نظام های تعلیم و تربیت کشورهای وارث آن ها شوند و هم سرچشمه ای برای پرورش اندیشه تعلیم و تربیت در جهان باشند. شک نیست که پاره ای گنجینه های بسیار گران بها، بر اثر انحطاط درونی، حتی پیش از رخنه استعمار، از دست رفته اند و یا در نتیجه نفوذ عوامل بیرونی، بویژه از طریق استعمار، تباه یا نابود شده اند. اما ذکر این نکته نیز بی مناسبت نیست که بسیاری از ملت هایی که زمانی زیر قیمومت حکومت های خارجی قرار داشتند و گروهی از آن ها مجذانه در صفوف اول پیکار برای استقلال قرار گرفته اند، اکنون به خود می بالند که بخصوص در زمینه تعلیم و تربیت توانسته اند بهترین بخش رشته های علمی و فرهنگی به اصطلاح کلاسیک را که در روزگار سختی و محنت بر آن ها وارد شده بود، مستقلاً بهره برداری کنند و آن ها را در خدمت فرهنگ ملی خود درآورند.

دوم آن که عرف و عادت و نیز معتقدات کهنه و منسوخ، هنوز به سختی بردوش تعلیم و تربیت سنگینی می کند و ملت های باستانی، از بسیاری جهات، همان قدر از نابسامانی ها و تضادهای موجود در نظام های آموزشی خود رنج می برند که دولت های جدید که تعلیم و تربیت را براساس نمونه های وارداتی به ارث برده اند.

از تصویری که هر چند مجمل و منقطع، از گذشته نشان دادیم، به نظر می رسد تاریخ تعلیم و تربیت وظیفه دوگانه ای برای آینده پیشنهاد می کند: باز یابی گذشته و نوسازی آن در آن واحد.

اوضاع کنونی

پس از جنگ جهانی دوم، تعلیم و تربیت از جهت مخارج کلی، عظیم ترین فعالیت جهانی شد. بودجه تعلیم و تربیت در سطح هزینه های عمومی جهانی، رقم دوم را تشکیل می دهد و درست بعد از بودجه نظامی قرار می گیرد. از آن جا که کار خطیر تعلیم و تربیت هر روز هم چنان گسترده تر و پیچیده تر می شود، بودجه ای که امروز بدان تعلق می گیرد، به هیچ وجه با گذشته قابل قیاس نیست.

■ در اروپای قرون وسطا، به جز چند مورد، کلیسا و تعلیم و تربیت کاملاً با هم یکسان بودند

بر این منوال نیست. برای نخستین بار در تاریخ، برخی جوامع، محصول تعلیم و تربیت رسمی را برداشت نمی کنند. این پدیده اجتماعی و اقتصادی و روانی معلول این حقیقت است که سرعت تحولات و تغییرات بنیادی، فاصله زمانی را که به طور طبیعی بین ساخت‌ها از یک سو و زیربناها و روینها از سوی دیگر وجود دارد، عمیق تر می کند و همین امر نشان می دهد که نظام های آموزشی چه آسان ممکن است تعادل و هماهنگی خود را از دست بدهند. نظامی که برای اقلیت محدودی ساخته شده بود، در آن زمان که تغییرات دانش به کندی صورت می گرفت و انسان مطمئن بود که می تواند ظرف چند سال آن چه را که برای زندگی معنوی و علمی خود لازم دارد «بیاموزد» در این عصر پر آشوب، و به سبب افزایش سریع حجم دانش، چون به خدمت توده های وسیع مردم درآمد، به سرعت دچار عدم تجانس و آشفتگی شد. برخوردهایی که در سطح جهانی وجود دارد، مثل رشد ناهمگن، نابرابری پیشرفت های اجتماعی و اقتصادی و نهضت های موافق و مخالف، همه و همه تعلیم و تربیت را شدیداً تحت تأثیر قرار داده است.

رشد نامتعادل

نظام آموزشی نمی تواند نیازهای جامعه ای را که دائماً در حال گسترش است، نکته به نکته بر آورد. افرادی که فرآورده این نظام اند، خود کمتر آمادگی انطباق با تغییرات را دارند و بسیاری از جوامع، مهارت و تخصص آنان را به سبب این که دیگر مستقیماً نیازی به آن احساس نمی شود، نمی پذیرند. این نتیجه رشد نامتعادل است؛ رشد ناپایداری که برای برقرار کردن تعادل در یک گوشه، تعادل گوشه ای دیگر را برهم می زند. این گونه رشد، به کلی هم منفی نیست، منتها به سبب نیاز مداومی که به اصلاحات و تغییرات میجدد دارد، غالباً سنگین و خسته کننده است. دنیای تعلیم و تربیت امروز، از این بحران متأثر است.

از این رو، از اوایل قرن بیستم و بویژه پس از جنگ جهانی دوم، نیاز به تغییری کلی به روشنی احساس شد: تعلیم و تربیت باید بیش از پیش با خواست های اجتماعی و اقتصادی و نیز با تمایلات و شایستگی های فردی انطباق بیشتری حاصل کند و در عین حال، عامه مردم را از امکان دسترسی برابر به آموزش برخوردار سازد.

گرایش های مشترک

پدیده دیگری را نیز باید توضیح داد: در عصر ما، گرچه بررسی های تطبیقی و تبادل تجارب در این زمینه به خوبی انجام نمی پذیرد، با وجود این، ساخت های تعلیم و تربیت از تعدادی گرایش ها و ویژگی های مشترک برخوردارند. هر چند برای این گرایش ها و ویژگی ها همواره شواهد عینی، لااقل به نحو متساوی در همه جا موجود نیست، باز این نکته درخور توجه است که همه آنها به شکل های متنوع در سراسر دنیا پدیدار می شوند. با وجود اختلافات فرهنگی، تاریخی، اقتصادی و مسلکی که بین کشورها و گاه حتی بین بخش ها و نواحی درون یک کشور وجود دارد، صرف دریافت این نکته که کار عظیم تعلیم و تربیت، از این نظر خاص، کاری در سطح جهانی است، جالب توجه است. اکنون به اهم این گرایش ها اشاره می کنیم:

تعلیم و تربیت اکنون جزو اساسی هر کوششی است که به منظور رشد اجتماع و پیشرفت بشر به عمل می آید و نیز مقام مهم و روزافزونی در تنظیم سیاست های ملی و بین المللی احراز می کند. سه پدیده شایع و متداول امروزی، هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ عملی، در خور توجه خاص است:

تعلیم و تربیت تابع رشد اقتصادی است

1. نخست آن که طی قرن های متمادی، توسعه تعلیم و تربیت، بخصوص در آن دسته از کشورهای اروپایی که مبدأ فرایند انقلاب صنعتی بودند، کم یا بیش تابع رشد اقتصادی بود. ولی اکنون، تعلیم و تربیت پیشی می گیرد. بی شک برای نخستین بار در تاریخ بشریت، توسعه تعلیم و تربیت، در مقیاس جهانی، دارد از سطح رشد اقتصادی پیش می افتد. این گرایش، چنان که می دانیم، در قرن بیستم، ابتدا در کشورهای چون ژاپن و شوروی و ایالات متحده آمریکا با تهور و کامیابی تجلی کرد و اینک بسیاری کشورهای دیگر، به ویژه کشورهای جهان سوم، با تحمل فداکاری های سخت و به رغم مشکلات بسیار، در این راه گام برمی دارند.

تعلیم و تربیت به آینده می نگرد

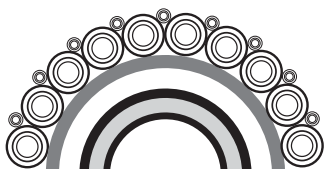
2. مطلب دیگری که اهمیتش برای آینده کمتر از موضوع پیشین نیست، این است که: برای نخستین بار در تاریخ، تعلیم و تربیت آگاهانه دست در کار پرورش انسان برای انواع اجتماعی است که هنوز به وجود نیامده اند.

بدین ترتیب، نظام آموزشی وظیفه ای کاملاً تازه را تقبل می کند، زیرا در گذشته تعلیم و تربیت همواره در خدمت اجتماع عصر خود و روابط اجتماعی موجود بوده است. دلیل این تغییر وظیفه، وقتی روشن می شود که ثبات نسبی جوامع گذشته را با تحول سریع دنیای معاصر مقایسه کنیم، در زمانی که رسالت تعلیم و تربیت، پرورش «کودکانی ناشناخته برای دنیایی ناشناخته» است، جبر زمانه، کارشناسان این علم را وای دارد که در این مورد عمیقاً بیندیشند و بر مبنای آن، چهره دنیای آینده را بسازند.

این گرایش را می توان در کشورهای مشاهده کرد که به دنبال تغییرات عمقی و به قدرت رسیدن نیروهای اجتماعی یا سیاسی جدید، می کوشند به جامعه از بن دگرگون شده خود سازمان دهند. هم چنین، گرایش مزبور در کشورهایی که از منابع فناورانه پهناوری برخوردارند و بدون تحمل تغییرات ناگهانی سیاسی، «طرح انسانی» جدیدی در انداخته اند، نیز مشهود است. در دیگر کشورها، اوضاع سیاسی و مشکلات و تضادهای داخلی، به دست آوردن دیدی کلی از پیشرفت های اجتماعی را دشوار می کند. به طور کلی، آنچه در این جا مورد نیاز است، اشتیاق یا روشن بینی نیست، بلکه ساخت ها و منابع لازم است.

جامعه، محصول تعلیم و تربیت را دور می ریزد

3. سومین موضوع مهم، تضادی است که از نظر عرضه و تقاضای تعلیم و تربیت در جامعه مشهود است. در گذشته، جوامع به آهستگی تکوین می یافتند (صرف نظر از جهش های کوتاه مدت) و ثمره تعلیم و تربیت را به آسانی و با رغبت جذب می کردند، یا لااقل با آن مدارا و مماشات می کردند، ولی امروز دیگر وضع همیشه



مهدی پاک نهادی
 (1354)
 معلم نمونه کشوری
 فارس 1390

مهدی پاک نهادی دبیر تربیت بدنی است. قبلاً به مدت پنج سال در بنر خمیر هرمزگان خدمت کرده و ده سال است در زنگنه شهر چهارم خدمت می کند. وی دوره های تحصیلی کارناتی، کارشناسی و کارشناسی ارشد تربیت بدنی را در شیراز به پایان رسانده است. اهل قلم است و پایان نامه کارشناسی ارشد خود را با موضوع «سیکهای رهبری تحولگرا و محلگرایی کارشناسان تربیت بدنی آموزشگاه های استان فارس» نوشته است. همچنین مقالاتی با عنوان های تربیت به غیر زبان و اعتماد به نفس در ورزش، به رشته تحریر درآورده است.

■ بسیاری از درجه‌بندی‌ها و شیوه‌های تبعیض آمیزی که در نظام‌های کنونی تعلیم و تربیت مورد ایراد و اعتراض‌اند، در حقیقت بقایای نظام‌هایی هستند که برای اجتماعاتی کاملاً متفاوت با اجتماعات امروز به وجود آمده بودند



■ بسیاری دولت‌ها، با آگاهی از اهمیت روزافزون نقش سیاسی تعلیم و تربیت، مصمم‌اند که نظارت بر آن را از دست ندهند

نخست انتخاب شکل‌های تربیتی است. وقتی لازم می‌آید که از میان دو شکل اصلی - یعنی نام‌نویسی آزاد یا نام‌نویسی محدود، براساس انتخاب - یکی را برگزینیم، شکل اول معمولاً از آرای بیشتری برخوردار است، گرچه اعمال آن غالباً دشوارتر می‌نماید.

بسیاری از کشورهای غربی، اکنون بین نظام‌های انتخابی سابق و سیاست‌های گشوده‌تر امروزی خود سرگردان‌اند. اغلب کشورهای جهان سوم در ابتدا از نظام گشوده آموزشی پشتیبانی می‌کردند، لکن به سبب فقدان وسایل کافی و به حکم نیازهای توسعه اقتصادی، عملاً مجبور به قبول انتخاب کم یا بیش محدودتری شده‌اند. دغدغه آن‌ها از این جهت است که می‌خواهند هم از عواقب اقتصاد ارشادی و هم از هرج و مرج ناشی از اقتصاد آزاد اجتناب کنند. پس در جست‌وجوی راه‌حلی هستند که بتوانند بین حرمت به انسان و خواست‌های اجتماع از یک‌سو و فردی و اجتماعی کردن تعلیم و تربیت از سوی دیگر سازشی برقرار کنند.

دوم، انتخاب شکل‌های صنعت سالاری است که اساساً برای تربیت نیروی انسانی، صلاحیت حرفه‌ای و ترویج علوم و فنون طرح‌ریزی شده است. گرچه چنین شکلی ذاتاً پایه آموزش را محدود می‌کند و آن را به سوی روش انتخابی سوق می‌دهد، با وجود این، اثر آن در بسیاری کشورها که توسعه اقتصادی‌شان مستلزم حفظ نسبی نظام‌های گشوده است، خنثا شده است.

به تازگی، گرایش دیگری در سیاست‌های تربیتی به چشم می‌خورد تا به آرمان‌های آزادی خواهانه قشرهای عمیق جامعه میدان داده شود. این جنبش آزادی خواهی درست همان هنگام به وقوع می‌پیوندد که نیازهای اقتصادی و اجتماعی، شرکت فعالانه همه مردم را در امر توسعه ایجاب می‌کند.

مطلب دیگر، تغییر و انتقال مسئولیت‌ها در امر آموزش است. تا اوایل قرن بیستم، خانواده، مؤسسات مذهبی، مدارس اعانه‌بگیر، مدارس حرفه‌ای و مؤسسات مستقل آموزش عالی، به طور عمده مسئول کار تعلیم و تربیت بودند. امروزه در غالب کشورهای جهان، این مسئولیت بر عهده دولت و مقام‌های عمومی است. سه دلیل اساسی بر این مطلب مترتب است:

اول، گرایش کلی که به تکیه کردن بر سازمان‌های دولتی به منظور ارضای نیازمندی‌های اجتماعی وجود دارد.

دوم، تقریباً در همه کشورها، حتی در مواردی که قوه ابتکار فردی پرورش داده می‌شود، فقط دولت می‌تواند در سطح کشور، مسئولیت سیاست آموزشی را بر عهده گیرد.

سوم، بسیاری دولت‌ها، با آگاهی از اهمیت روزافزون نقش سیاسی تعلیم و تربیت، مصمم‌اند که نظارت بر آن را از دست ندهند.

تحولات همه‌جانبه

در ساخت نظام‌های تربیتی، امروزه گرایش‌های زیر قابل توجه است:

گسترش آموزش قبل از مدرسه هنوز بسیار محدود است و آن‌چه وجود دارد، در چهار دیواری مدرسه می‌گذرد. مبانی آموزش ابتدایی گسترش می‌یابد و کودکان، مدرسه رفتن را از سن‌های پایین تر آغاز می‌کنند. دوره مدارس طولانی‌تر می‌شود و اصلاحات، غالباً باعث ادغام آموزش ابتدایی در سال‌های اول آموزش متوسطه شده است. نام‌نویسی، نه تنها در سال اول، بلکه به طور کلی در سال‌های بعد افزایش می‌یابد. به همین نحو، گسترش عمودی نیز، با اضافه شدن

تعداد دانشجویان در مراحل بالاتر به چشم می‌خورد. با این حال، به موازات ازدیاد شاگردان مدارس، تعداد ترک‌کنندگان تحصیل و مردودشدگان مدرسه‌ها نیز سال به سال بیشتر می‌شود. به طور کلی، ورود به مدرسه در پایین‌ترین سطح تحصیل و خروج از مدرسه یا در نیمه راه تحصیل (غالباً به علت شکست در امتحانات) یا در بالاترین سطح تحصیل (پس از کام‌یابی در امتحانات) صورت می‌گیرد. ورود و خروج در نیمه راه برنامه تحصیلی، گرچه هنوز به ندرت دیده می‌شود، لیکن به تدریج رواج می‌یابد. صاحب‌نظران امور تربیتی، صلاحیت نظام‌های خشک انتخابی را مورد تردید قرار می‌دهند. از آن‌رو که باید نسبت به رفع موانع و مشکلات محروم‌ترین طبقات اجتماع توجه بیشتری مبذول دارد.

با وجود مقاومت شدید مخالفان، به تدریج از سنگینی برنامه‌های درسی کاسته می‌شود. اختلاف سطحی که سابقاً در برنامه‌های مدارس ابتدایی مشاهده می‌شد و غالباً تأثیرگر تبعیضات اجتماعی بود، به سرعت از میان می‌رود. تدریس به زبان مادری رواج می‌گیرد. و نیز گرایشی به بالابردن سطح سن برای انتخاب رشته تخصصی مشاهده می‌شود و این خود به چندگونگی بیشتر در آموزش حرفه‌ای فنی منجر شده است؛ به نحوی که بتواند نیازمندی‌های انواع شغل‌هایی را که در دنیای صنعتی امروز وجود دارد، تأمین کند. رابطه بین انواع گوناگون تعلیم و تربیت، بین آموزش عمومی و فنی، بین معلومات کلی چندجنبه‌ای و معلومات تخصصی، بین ادبیات و علوم و فنون (که قسمت اخیر در تعلیمات عمومی روز به روز مقام مهم‌تری به دست می‌آورد)، همواره نزدیک‌تر می‌شود.

در آموزش عالی، مؤسسات سنتی در حال تغییر و تعدد شکل‌اند و آموزش بعد از متوسطه، به طور کلی گسترش می‌یابد و رنگ‌های متنوع به خود می‌گیرد. در این تنوع‌پذیری، دو شیوه کاملاً مخالف وجود دارد. یکی گردآوری به ظاهر متناقض همه رشته‌های تحصیلی در مؤسسه‌ای بزرگ یا زیر نظر یک اداره مرکزی (چند دانشگاهی)، و دیگری تشکیل مؤسسات کوچک‌تر و قابل انعطافی که طبق شرایط محلی، در خدمت گروه‌های مردم قرار گیرند. آموزش عالی هم‌چنان به گونه‌ای روزافزون به مراتب متفاوت تقسیم می‌شود. رشته‌های متعدد جدیدی پدید می‌آید و به موازات ادغام روزافزون آموزش عالی و پژوهش علمی، گرایشی به ایجاد رابطه میان رشته‌های درسی، از هم‌اکنون به چشم می‌خورد.

دامنه آموزش عالی آن‌قدر وسعت یافته است که اکنون می‌تواند به تقاضای گروه بی‌شمار دانشجویان و ضرورت‌های پژوهش و نیازهای جامعه و نیز به ندای کسانی که معتقدند دانشگاه باید تسهیل‌کننده اصلاحات اجتماع باشد، پاسخ گوید. وجود انواع ساخت‌های جدید و دانش‌آموزان و برنامه‌های درسی، تجدیدنظر عمیقی را در روش‌های ارزیابی ایجاب می‌کند. شرکت دانشجویان در تنظیم امور مؤسسات آموزشی و برنامه‌های درسی، رو به فزونی است. معلمان اکنون در سراسر دنیا یک گروه بسیار مهم اجتماعی - حرفه‌ای محسوب می‌شوند و در برخی کشورهای در حال توسعه، بزرگ‌ترین گروه حقوق‌بگیر را تشکیل می‌دهند.

بر تمامی این مسائل، باید گرایش کلی به توسعه بخش غیرمدرسه‌ای تعلیم و تربیت را نیز افزود. فعالیت‌های سوادآموزی بزرگ‌سالان گسترش می‌یابد و تفاوت بین آموزش رسمی ابتدایی و برنامه‌های سوادآموزی به تدریج محو می‌شود. فعالیت‌های خارج از مدرسه یا همراه مدرسه، غالباً برنامه مدارس و دانشگاه‌ها را کامل کرده و به دنبال خود کشیده یا اصولاً جای‌گزین آن‌ها شده است. این

فعالیت‌ها متوجه استفاده از همه وسایلی است که مدت‌ها آموزش سنتی از آن‌ها غافل مانده بود و یا به‌تازگی به ظهور پیوسته‌اند. نوآوری در دو جهت گسترش می‌یابد:

نخست در زمینه اجتماعی - حرفه‌ای، که خود با بسیاری از فعالیت‌های آموزش مدنی یا حرفه‌ای همراه است، مشتمل بر مدارس و مؤسسات آموزشی متعددی که دوره‌هایی برای تکمیل و تعلیم مجدد و یا پیشبرد معلومات افراد دارند، و نیز دانشگاه‌هایی که اکنون در هایشان بدون هیچ قید و شرط رسمی به‌روی بزرگسالان باز است؛

دوم در زمینه اجتماعی - فرهنگی، از طریق آموزشی آزادتر و سازگارتر که در آن خودآموزی با استفاده از منابع خبری و علمی و با برنامه‌های اوقات فراغت و فعالیت‌های اجتماعی و دسته‌جمعی تلفیق شده است تا محرک شرکت بیشتر دانشجویان در امر آموزش و مشوق تعلیم و تربیت متقابل شود.

توجه به پیوندهای میان توسعه تعلیم و تربیت و جنبه‌های گوناگون اجتماعی و اقتصادی روز به روز افزایش می‌یابد.

از نیمه دوم قرن بیستم، بسیاری از دولت‌ها نظریه برنامه‌ریزی توسعه نظام‌های آموزشی را که البته اساساً به آموزش مدرسه‌ای و دانشگاهی محدود است، پذیرفته‌اند. گرچه درجه کارایی آن همیشه یکسان نبوده و گرچه اصولاً این امر مسئله‌ای بس پیچیده و فنی است و حتی گاهی انتظار معجزه از آن داشته‌اند، با وجود این، برنامه‌ریزی بر اساس روشی صحیح، تأثیر بسزایی در استفاده عاقلانه از منابع مادی و نیروی انسانی موجود داشته است. سرانجام، تعلیم و تربیت به‌طور کلی می‌کوشد از وظایف آموزشی صرف خود فراتر رود و چشم‌امید به شکوفایی کامل نیروهای روانی انسان بدوزد. گرچه پدیده‌هایی که بررسی شد، غالباً فقط گرایش‌هایی است که هنوز عملاً گسترش نیافته و اغلب به شکل‌های بسیار متفاوت نمایان می‌شود، لیکن حقیقت اساسی این است که:

حتی آن‌جا که این گرایش‌های مشترک هنوز آشکار نشده‌اند یا حتی هنگامی که آثار و نتایج متفاوت به بار آورده‌اند، به ندرت دیده شده است که در تضاد با جریان‌هایی در جهت مخالف قرار گیرند و بعید می‌نماید که در آینده نیز وضعی جز این پیش آید.

این گفته بدان معنا نیست که در سطوح دیگر، جنبش‌هایی متفاوت و حتی متضاد دیده نمی‌شود. توسعه تعلیم و تربیت به ناچار از راه‌های اداری و سازمانی کشور می‌گذرد؛ کشورهایی چند در جهت تمرکز و نظارت کامل دولت و نظام‌های یکپارچه گام برمی‌دارند و کشورهایی دیگر بر آن‌اند که بر مرکزیت خط بطلان بکشند و نظارت‌های دولتی را از میان بردارند و از تعلیم و تربیت متنوع‌پشتیبانی کنند.

گرایش‌های اساسی

شک نیست که بسیاری از تحولات آموزشی از یک‌دستی و ثباتی خاص برخوردار است و این امر به‌خصوص از این جهت که همه زاده عقاید متفاوت و انتقادهای جنبش‌های مخالف‌اند قابل توجه است. این تحولات را می‌توان بر حسب چهار گرایش عمده تقسیم کرد:

1. اصلاحات آموزشی

این گرایش شامل اصلاح و تجدید سازمان در ساخت‌های

تعلیم و تربیت موجود و نوسازی روش‌های آموزشی است. این نوع اصلاحات، همراه با تغییرات بنیادی اجتماعی - اقتصادی یا جدا از آن‌ها، تقریباً همه‌جا جزو برنامه است. ابتکارات و اقدامات مقامات عمومی و نیز مؤسسات علمی و مربیان منفرد، در بسیاری از کشورها، خواه به‌طور ضمنی و خواه آشکارا، راه را برای نوآوری‌های اساسی باز کرده است. در کشورهای در حال توسعه، تغییرات بسیاری رخ داده است که غالباً نتیجه ابتکارات حکومت مرکزی است، گرچه کمبود وسایل و پارهای پدیده‌های جامداداری، گاه شوق نوآوری را می‌پژمرد و مردم را برمی‌انگیزد که در انتظار تأیید آزمایش‌ها در کشورهای دیگر بمانند. در پارهای کشورها که صاحب منابع مادی و معنوی عظیم هستند، وسعت احتیاجات و شدت مشکلات آن‌قدر زیاد است که تا به امروز موفق نشده‌اند با آن‌ها به مقابله برخیزند. این امر نظر آنان را که معتقدند اصلاحات باید همه‌جانبه و کلی باشد و اقدامات کوچک و جزئی را بی‌فایده می‌دانند، مورد تأیید قرار می‌دهد.

2. تغییرات بنیادی

در کشورهایی که گرفتار نابسانانی‌های سیاسی و اجتماعی شده‌اند، حوادث و وقایع گوناگون موجب تغییرات عمیق بنیادی در جهان تعلیم و تربیت شده و مستقیماً در امر انتخاب دانش‌آموزان و دست‌رسی به آموزش در سطوح گوناگون و تجدیدنظر در برنامه‌های درسی، و به میزان کمتر بر نوسازی روش‌های آموزشی، تأثیر گذاشته است. در کشورهایی که تعلیم و تربیت را جنبشی وسیع و همگانی می‌شمارند، برقرار کردن روابط بسیار نزدیک بین "مدرسه" و "محیط" در درجه‌اول اهمیت قرار دارد. در این کشورها، هر فرد تحصیل کرده به حکم وظیفه ملی باید به کسانی که از حق آموختن برخوردار نشده‌اند، آموزش دهد. تدابیری چنین، در کشورهایی که می‌کوشند تعلیم و تربیت را از راه ملی کردن آن از دولت جدا سازند و مسئولیتش را برعهده کسانی بگذارند که عملاً با آن درگیر هستند نیز وجود دارد. مشکل تغییرات بنیادی در کشورهایی که معتقد به انقلاب در کل دستگاه آموزشی هستند و در صورت لزوم، حتی با فشار نیروهای خارجی - نیز مشاهده می‌شود. در چنین شرایطی، تعلیم و تربیت و کار تولیدی باید در هم ادغام شوند و دانشجویان به عنوان یک گروه خاص اجتماعی، از دیگران ممتاز نگردند.

در این تجربه‌ها، باید جنبه‌های مشخصی را که غالباً مولود شکل‌های سیاسی موجود و شیوه‌های فکری ویژه است و عناصر دیگری را که کمتر به این عوامل بستگی مستقیم دارند و به همین دلیل از قابلیت کاربردهای بیشتری برخوردارند، از یکدیگر متمایز کرد.

3. انتقادات بنیانی

گرایش سوم از جانب کسانی است که معتقدند تعلیم و تربیت باید از صورت «تهداد اجتماعی» و جامعه‌از صورت «تهداد مدرسه‌ای» به درآید. نظرهایی از این قبیل که هنوز هیچ‌گونه مبنای تجربی ندارند، تنها به منزله یک بحث و نظر روشن‌فکرانه قابل اهمیت‌اند. اساس این نظرها محکوم کردن آشکار تعلیم و تربیت «رسمی» است. پیروان این نهضت بر آن‌اند که یا باید شیوه‌ای بینابین به‌وجود آید و یا طرحی عاقلانه برای رهایی کامل جامعه از تعلیم و تربیت



■ دامنه

آموزش عالی
آن قدر وسعت
یافته است که
اکنون می‌تواند
به تقاضای
گروه بی‌شمار
دانشجویان
و ضرورت‌های
پژوهش و
نیازهای جامعه
و نیز به
ندای کسانی
که معتقدند
دانشگاه باید
تسهیل‌کننده
اصلاحات اجتماع
باشد، پاسخ
گوید

■ تعلیم و تربیت به طور کلی می‌کوشد از وظایف آموزشی صرف خود فراتر رود و چشم‌امید به شکوفایی کامل نیروهای روانی انسان بدوزد

مدرسه‌ای پی‌ریزی شود. نظریه‌ای چنین افراطی، مبتنی بر این فرض اولیه است که: تعلیم و تربیت در هر جامعه یک متغیر مستقل و تضادهای اجتماعی یک عامل مستقیم است. موقعیت مدرسه در اجتماع و سلطه نیروهای جبری وابسته به آن باعث شده است که مدرسه نتواند به منزله وسیله‌ای برای تعلیم و تربیت واقعی در خدمت انسان قرار گیرد و یا نیروی «هوانست» او را برانگیزد. بلکه به عکس، در چنین شرایطی، مدرسه به هدف‌های جامعه برای خفه کردن، از خود بیگانه کردن و غیرانسانی کردن افراد خدمت می‌کند. بنا به گفته ایوان ایلچ، باید «نهادها دگرگون» شوند و مدرسه از میان برود تا انسان دوباره آزادی خویش را در جامعه‌ای رها از قید نظام مدرسه‌ای، به دست آورد و با تسلط بر نهادها، ابتکار عمل را در مسائل تربیتی خود به دست گیرد. این برداشت‌ها در شکل مطلق خود، با هیچ یک از مقولات اجتماعی - سیاسی موجود در دنیا هم‌ساز نیستند، اما بنیان آن‌ها معتقدند که جوامع از بند مدرسه رسته، دیر یا زود در نظام اجتماعی خود به تحولی همه‌جانبه خواهند رسید و به احتمال قوی، دور باطلی را که تعلیم و تربیت امروز در دامش گرفتار است، پاره خواهند کرد. حتی آنان که بر این عقاید صحنه می‌گذارند، قبول دارند که اگر جوانان توانایی شکل دادن به خصایص خود را به دست آورند و از طریق زیستن در اجتماع معلوماتی کسب کنند و عملاً کارهایی انجام دهند، ناچار برای برخی آموزش‌های خاص، نوعی سازمان مدرسه‌ای لازم است. این نظریات بدیع که به دیگر جنبش‌های روشن‌فکرانه جوانان بسیار شبیه است، به هر حال از جهت جنبش‌های فکری و بحث‌هایی که برمی‌انگیزند و نیز به خاطر شیوه زنده‌ای که برای طرح مسائل و مشکلات تعلیم و تربیت برگزیده‌اند، بسیار جالب توجه‌اند. آن‌ها می‌کوشند تمام امکاناتی را که می‌تواند منبع الهام نظام‌های دیگر با همه اختلاف مآه‌پشتان قرار گیرد، به وضوح نشان دهند.

4. پرخاش و سرکشی

گرایش چهارم که در نتیجه اعتراض خود گروه استفاده‌کننده به وجود آمده است، در کشورهایی رخ داد که در آن‌ها تعلیم و تربیت به طور روزافزون به کار سیاست‌مداران، مریبان، پژوهندگان، اندیشمندان و حتی خوددانشجویان و عقاید عمومی بستگی داشت. تجزیه و تحلیل واکنش‌های موجود در میان طبقات زحمتکش - در برابر نظام خشک تربیتی پدر و مادری که تأثیر منفی نظام تربیتی را در کودکان خود مشاهده می‌کنند، یا دانشجویانی که نسبت به ارزش امکانات آموزشی که بدانان تفویض می‌شود مشکوک‌اند - نتایج مفیدی به دست می‌دهد. دستگاه مدرسه تنها در انحصار روشن‌فکران برگزیده قرار دارد؛ روشن‌فکرانی که فرآورده سرمایه‌داری هستند و خود این نظام تربیتی را پی‌نهادند و هنوز قواعد و ارزش‌های اخلاقی خود را بر آن جاری می‌سازند. در نتیجه، دانشجو در میان اختلاف فاحشی که بین تعلیم و تربیت کند و مستعمل این دستگاه با واقعیت دنیای پیرامونش وجود دارد، گیج و مبہوت می‌شود. پس سرکشی آغاز می‌کند، نیروی خود را بیهوده تلف می‌سازد، کسل و بی‌حوصله می‌شود و امید خود را بر مسائلی دیگر می‌بندد.

بی‌علاقگی به تحصیل در میان گروه دانشجویان، به نوبه خود، شکل دیگری از اختلاف را نشان می‌دهد، زیرا کمبود اشتیاق و ناخرسندی در میان دانش‌آموزان و دانشجویان

■ ما می‌توانیم و موظفیم که در اوضاع و احوال کنونی، درباره معنای واقعی تعلیم و تربیت در جهان امروز بیندیشیم و مسئولیت‌های آن را در قبال نسل‌های کنونی، که باید آن‌ها را برای دنیای فردا آماده سازد، مجدداً تعیین کنیم

بسیاری کشورها، بدون شک نشانه این است که ادامه ناروای نظام‌های کهنه تربیتی مورد اعتراض آن‌هاست.

چشم‌انداز تازه

تعلیم و تربیت هرگز تا بدین حد مورد توجه نبوده است. اکنون در میان احزاب، نسل‌ها و گروه‌ها، موضوع مباحثه و منازعه قرار گرفته و غالباً به صورت مشاجرات سیاسی و عقیدتی درآمده است. تعلیم و تربیت یکی از موضوعات مورد علاقه برای انتقادهای علمی یا عملی اجتماعی شده است.

اکنون بیش از نیم قرن است که توجه افراد بر چند موضوع اساسی متمرکز شده است: چگونه در تعلیم و تربیت به گسترش کمی برسیم؟ چگونه تعلیم و تربیت را آزاد و همگانی کنیم؟ چگونه نظام‌های آموزشی را از پایه متنوع گردانیم؟ و چگونه در نوسازی روش‌ها و محتوای تعلیم و تربیت موفق شویم؟

چند سال پیش، چشم‌انداز تازه‌ای از مشکلات پدیدار شد که در واقع می‌توان آن را در سه سؤال خلاصه کرد:

آیا نظام‌های مدرسه‌ای توانایی جواب‌گویی به تقاضای جهانی تعلیم و تربیت را دارند؟

آیا می‌توان همه وسایل عظیمی را که تعلیم و تربیت بدان نیازمند است، در اختیار آن گذاشت؟

و سرانجام، آیا می‌توان در حدود مرزی معین و به میزانی مشخص به توسعه تعلیم و تربیت ادامه داد؟

به این سؤال‌های مناسب باید پرسش‌هایی از نوعی دیگر نیز بیفزاییم تا بتوانیم در پرتو آن، ابعاد واقعی این مشکل را، بدان‌گونه که در تحول آینده آدمی مؤثرند، به روشنی بنمایانیم.

ما می‌توانیم و موظفیم که در اوضاع و احوال کنونی، درباره معنای واقعی تعلیم و تربیت در جهان امروز بیندیشیم و مسئولیت‌های آن را در قبال نسل‌های کنونی، که باید آن‌ها را برای دنیای فردا آماده سازد، مجدداً تعیین کنیم، و نیز نیروها و آرزوها، چشم‌اندازها و هدف‌های آن را بررسی کنیم.

نتیجه‌گیری ما با این امید همراه است که مقامات مسئول تعلیم و تربیت کشورها، با استفاده از کمک‌های سازمان‌های بین‌المللی، بتوانند پیش از هر چیز، لزوم قراردادن مسائل تعلیم و تربیت را در چشم‌اندازی جهانی دریابند و پاسخ‌هایی برای این نگرانی اساسی بجویند که آیا ابزار آموزشی به صورت کنونی آن واقعا می‌تواند نیازها و امیدهای آدمیان و جوامع زمان ما را برآورده کند؟

پی‌نوشت

1. Telemaque: در اساطیر یونان قدیم، پسر اولیس وینلوب است. تلماک چون به سن رشد رسید، به جست‌وجوی پدرش - که در زمان کودکی وی به جنگ «تروا» رفته بود - برآمد و رهسپار سفری طولانی شد. - م.

clan.2

3. Julius Nyerere (رئیس‌جمهور فقید تانزانیا)

4. در چین باستان به مأمور عالی‌رتبه باسواد، ماندارین (mandarin) اطلاق می‌شد که حق استعمال نشان مخصوصی را بر کلاه خویش داشت.

مقدمه

پرورش بر پایه یک نظم اخلاقی، یکی از کار ویژه‌های اساسی آموزش و پرورش در عصر جدید است که خود برحسب هر جامعه‌ای، گستره‌ای مناسب با نیازهای سیاسی و اجتماعی آن جامعه پیدا می‌کند. پرورش در بسیاری از جوامع رو به رشد، شامل فرایندی از جامعه‌پذیری و انطباق فرد با هنجارها و معیارهای اخلاقی تاجامعه‌پذیری سیاسی و ملت‌سازی می‌شود. هم‌چنین، در طول دورهٔ تجدد، آموزش و پرورش یکی از مجاری گسترش اخلاق عمومی و یکی از ابزارهای مؤثر در راه ایجاد «دولت ملی» بوده است. در نتیجه، مدرسه بیش از هر چیز یک مکان سیاسی، و آموزش یکی از ابزارهای ایدئولوژیک دولتی به‌شمار می‌رفت که وظیفهٔ سنگین تنفیذ اقتدار دولت در نسوج پیچیدهٔ جامعهٔ مدنی را برعهده داشت. اما در عصر جهانی شدن، این نهاد، یعنی مدرسه، از انحصار دولت خارج شده و در خدمت جهانی شدن هنجارها و معیارهای پذیرفته شدهٔ جهانی قرار می‌گیرد. از آن‌جا که این هنجارها بر جاذبه‌های عمومی - که معمولاً ریشهٔ آن در غرایز و امیال فردی نهفته است - تکیه دارند، به شدت با معیارهای اخلاقی ملی و خاص‌گرایی در تعارض‌اند. در این معارضه، نظم خصوصی یا ملی و مذهبی به سرعت فرو می‌ریزد و جای آن را هنجارهای فراگیر جهانی می‌گیرند که به دو عنصر اساسی **سرمایه و تبلیغات** تکیه می‌کنند و به یک جریان غالب و روایت کلان تبدیل می‌شوند. درست است که جهانی شدن با دو جریان متضاد، یکی «عام‌گرایی و خاص‌گرایی» و دیگری «جهانی شدن و محلی‌گرایی» و خلاصه «کلان و خرد» همراه است، اما اگر نیک بنگریم، مشاهده می‌کنیم که موارد خاص به صحنه می‌آیند تا در جهانی شدن ذوب شوند. به عبارت دیگر، خاص‌گرایی، جریان‌گذاری است که در موقعیت فراهم آمده، از حاشیه خارج و به صحنه وارد می‌شود تا بر تنوع و تکثیر بیفزاید و چنان‌چه عناصری برای جهانی شدن در جریان خاص وجود دارد، عرضه شود و چنان‌چه ندارد، پس از یک جولان نمایشی، برای همیشه از صحنه محو شود تا جای شبهه یا حسرتی باقی نگذارد.

صالح و طالع متاع خویش نمودند
تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

وقتی هر کسی می‌تواند سایتی اینترنتی برای خود به‌وجود آورد، آیا هر سایتی مراجعه‌کننده‌ای خواهد داشت یا نه؟ بسیاری از انسان‌ها، جریان‌ها و افکار، مانند صومعه‌های قرون وسطا، فقط به درد این می‌خورند که به یک بنای باستانی تبدیل شوند و توجه رهگذران را از باب تماشا و ارضای حس کنجکاوی به خود جلب کنند. این نکتهٔ تلخ، به حقانیت یا ناحقی آن‌ها مربوط نمی‌شود، بلکه به اسرار جهانی شدن ربط دارد.

*نظم، اخلاق، آموزش و پرورش در عصر جهانی شدن

دکتر احمد نقیب‌زاده



اسرار جهانی شدن

جهانی شدن فرایندی است که در آن نه تنها مرزهای جغرافیایی از میان می‌روند و حاکمیت‌های ملی در معرض نیروهای فراملی رنگ می‌بازند، بلکه حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز در هم تداخل می‌یابند و در مجموعه‌ای جهانی ادغام می‌شوند. در مورد شروع این روند، اختلاف‌نظرهایی وجود دارد، اما در موجودیت و ماهیت آن نمی‌توان تردید روا داشت، چرا که این پدیده دیگر به آینده تعلق ندارد بلکه فعلیت می‌یابد و ابعاد آن در همه جا قابل لمس است. به تبع، در شرایط جهانی، همه‌تیر و همارزش‌ها، فرهنگ‌ها و باورها در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند و از آن میان، نظام‌ها و ارزش‌هایی پدیدار می‌مانند که قابلیت جهانی شدن دارند و از پشتیبانی نیروی سیاسی یا اقتصادی جهانی نیز برخوردارند. به قول دکتر **مهدی مظفری**، «اگر جهانی شدن را به عنوان یک واقعیت انکار نپذیریم و بپذیریم و قبول کنیم که در این دنیای جهانی شده، تمدن‌های رقیب و متعارض می‌توانند هم‌زیستی کنند، باید وجود یا دست‌کم ظهور یک تمدن جهانی را بپذیریم»

جان بولی و جرج توماس، پنج اصل را شاخص فرهنگ جهانی معرفی می‌کنند که عبارت‌اند از: «جهان شمولی، فردگرایی، یک اقتدار اراده‌گرا، یک طرح عقلانی و یک شهروند جهانی». اما عوامل اصلی این وضعیت عبارت‌اند از: «سرمایه» و «فناوری». به همین دلیل نیز کسانی که به تاریخ جهانی شدن اشاره می‌کنند، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

1. گروهی که جهانی شدن را با تاریخ سرمایه‌داری قرین می‌دانند و در نتیجه شروع آن را به دورهٔ رنسانس بازمی‌گردانند.

2. کسانی که ارتباطات گسترده را عامل اصلی جهانی شدن قلمداد می‌کنند و در نتیجه، تاریخ جهانی شدن را به انقلاب صنعتی یا انقلاب دوم صنعتی در دههٔ 1920 و یا به شروع شتاب در فناوری ارتباطاتی و تظاهرات این ارتباطات برمی‌گردانند. نظری که موافقان بیشتری را به دنبال خود می‌کشاند، این است که هر چند ریشه‌های جهانی شدن ممکن است از دورهٔ رنسانس شکل گرفته باشد، ولی خود این پدیده در دو دههٔ آخر قرن بیستم، یعنی از زمان ورود سرمایه‌داری به دورهٔ «ولترا-لیبرالیسم» که فرو ریختن دیوار برلین و فروپاشی کمونیسم آن را به تمام جهان تسری داد، همراه با «انفجار اطلاعات» که از نظر فیلسوفانی چون **هایک**، محور اصلی تحولات جدید به‌شمار می‌رود و نیز با گسترش بی‌سابقهٔ ارتباطات، تجسم عینی یافت.

در این که سرمایه‌داری سهم بسزایی در جهانی شدن دارد و اساساً خود نیز بنا به ذات و طبیعت، عنصری جهانی و بی‌مرز است، شکی نیست. اما باید به یاد داشت که سرمایه در پول خلاصه نمی‌شود، بلکه در حرکت جهانی خود، به صورت مجموعه‌ای عمل می‌کند که فرهنگ خاصی را نیز به دنبال خود یدک می‌کشد یا ایجاد می‌کند. زیرا تجارت کالاهای فرهنگی و

کلیدواژه‌ها:

جهانی شدن، تجدد، فراملی، تمدن جهانی، شهروند جهانی، سرمایه‌داری.



محمد رضا موثق
معلم نمونهٔ کشوری
۱۳۹۰ ق.م

محمد رضا موثق در شهر تبریز متولد شده است. دو سال سابقهٔ آموزشی دارد و در همهٔ دوره‌های ابتدایی راهنمایی تحصیلی متوسطه و تربیت معلم تدریس کرده است. وی هم‌اکنون در پایه‌های سوم و چهارم دبیرستان در قم تدریس می‌کند. این معلم نمونه در کنکور سراسری پارتیه ممتاز سه رتبه در رشتهٔ مهندسی مکانیک دانشکده صنعتی خواجه‌صیر طوسی پذیرفته شد، وی اما به جای انتخاب شغل مهندسی، معلمی را انتخاب کرد که از دورهٔ نوجوانی به آن بسیار علاقه داشت و هنوز هم علاقه دارد. محمد رضا موثق دلیل انتخاب خود به عنوان معلم نمونه را انجام کارهای تحقیقی و پژوهشی، افزایش ملاحظه‌ش شغلی فعالیت‌های قرآنی و کسب رتبه برتر در مسابقات می‌داند. وی دارای دو فرزند است.

و عرضه سلیقه‌ها نیز افزوده می‌شود. چنان که این حالت دو پهلوی، در عین قوم‌گرایی و محلی‌گرایی، در همه ابعاد دو وجه مخالف عصر جهانی هستند. این فرایند، امکان یک نظم ملی را از بین می‌برد و اجازه نمی‌دهد دولت‌های ملی بتوانند نظم و اخلاق واحدی را بر مدارس خود حاکم سازند. انبوه مدارس در سطوح کیفی و با روش‌های متنوع، باعث زوال چیزی می‌شوند که تاکنون مهم‌ترین هدف آموزش و پرورش کشورهای جهان را تشکیل می‌داده و آن عبارت است از: «هویت ملی».

در بسیاری از کشورهای جهان، مدرسه فقط جای آموزش نیست، بلکه محل جامعه‌پذیری، آموزش زبان ملی، انتقال ارزش‌های اجتماعی به فرد و ادغام نوابگان در نظام ارزشی و اخلاقی جامعه و خلاصه اولین عرصه ملت‌سازی است. برای مثال، زبان فرانسه زمانی زبان ملی کشور فرانسه شد که مدارس در گوشه و کنار این کشور باز شدند و کودکان فرانسوی، زبان ملی را جانشین زبان‌های محلی خود کردند و به یکدیگر پیوند خوردند. بنابراین، همان‌طور که یکی از جامعه‌شناسان می‌گوید: «مدرسه مکانی کاملاً سیاسی است».

اما همان‌طور که حاکمیت ملی در برابر سیطره جهانی کم‌رنگ می‌شود، مدارس نیز حالت ملی خود را از دست می‌دهند و در معرض کشمکش‌های جهانی و فرهنگ غالبی قرار می‌گیرند که اجزای آن از همه جای عالم فراهم شده است. اتفاقاً هرچه بر خاص‌گرایی و تعلیمات ویژه تأکید شود، آسیب‌پذیری جامعه آموزشی در برابر چالش‌های جهانی بیشتر خواهد شد. نظام‌هایی که می‌خواهند فرزندان خود را مطابق الگوهای ویژه فرهنگ خود تربیت کنند و آن‌ها را طبق هنجارهای سنتی بایده‌نویسی پرورش دهند، در واقع، واگرایی دانش‌آموزان را افزایش می‌دهند و خود در برابر عصبانیت آن‌ها قرار خواهند گرفت. پس راه چاره چیست؟ و البته چاره‌ای جز روزآمد کردن روش‌های آموزشی، قبول اصل آزادی انبانی بشر و باورمندی به خرد انسان که خود خوب و بد را تشخیص می‌دهد، وجود نخواهد داشت. همان‌طور که خداوند به پیامبر فرمود: «وظیفه تو فقط تذکر است و بس» و هرگز نگفت مردم را به زور به نماز و روزه وادار و هرگز نفرمود در کار مردم تجسس کن. بلکه امر کرد که تذکر بده و آن‌ها براساس سرشت خود راه درست را انتخاب خواهند کرد.

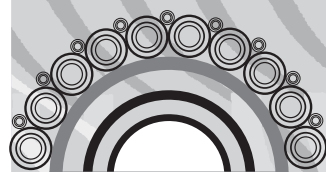
یک نمونه از اقدامات مثبت آموزش و پرورش نشان می‌دهد که راه درست نتیجه خواهد داد و آن، انتخاب و آموزش معلمان قرآنی است که تعلیمات ویژه‌ای دیده‌اند و این موجب جذب دانش‌آموزان شده است. این معلمان قرآن به‌جای آن‌که با تحکم با دانش‌آموزان برخورد کنند، با آن‌ها دوست می‌شوند. در مجموع باید گفت، ما به هر صورت به سوی یک چالش فراگیر می‌رویم و نظام آموزش و پرورش ما در برابر شیوه‌های بسیار پیشرفته و تجربه شده‌ای که کشورهای صنعتی طی دهه‌های گذشته به دست آورده‌اند، بسیار ناتوان می‌نماید. در این رهگذر، آن‌چه ما از دست می‌دهیم، همان ارزش‌ها و هنجارها و در نهایت ضربه‌هایی است که به هویت ملی ما وارد خواهد شد. راه چاره آن است که عناصری از فرهنگ‌مان را که جنبه جهان‌شمول دارند و از قابلیت حضور در عرصه جهانی شدن بهره می‌برند، گسترش دهیم. در غیر این صورت، در این تهاجم سیل آسا، بسیاری چیزها را از دست خواهیم داد.

ترویج نرم‌ها و هنجارهایی که راه را بر سرمایه‌ها باز کند، جزئی از حرکت سرمایه به‌شمار می‌رود. در واقع، سرمایه‌داری حاکمیت جدیدی را نیز به وجود می‌آورد.

دو تن از نویسندگان آمریکایی، عصر جهانی شدن را «گذر از امپریالیسم به امپراتوری» توصیف می‌کنند و می‌گویند، در کنار بازار جهانی و گردش جهانی تولیدات، یک نظم جهانی و شکل جدیدی از حاکمیت و قدرت هم به‌وجود آمده است؛ قدرت حاکمی که بر جهان حکومت می‌کند و مبادلات جهانی را نظم می‌دهد. ما به این شکل جدید جهانی از حاکمیت، امپراتوری می‌گوییم. امپراتوری - برعکس امپریالیسم - فاقد مرکز سرزمینی قدرت است و بر مرزها و موانع ثابت تکیه نمی‌کند، بلکه دستگاهی است بدون مرکز و بدون سرزمین که به تدریج تمام فضای جهان را درون مرزهای گشوده و در حال گسترش خود جای می‌دهد. امپراتوری، از طریق شبکه‌های فرمان‌دهی خود، هویت‌ها و هستی‌های دوگانه و سلسله مراتب منعطف و مبادلات متکثری را اداره می‌کند. رنگ‌های ملی متمایز در نقشه امپریالیسم جهانی، در رنگین کمان جهانی امپراتوری ممزوج می‌گردند، اما به‌طور مسلم، بسیاری از این رنگ‌ها در این رنگین کمان از بین می‌روند و پاره‌ای دیگر پررنگ‌تر می‌شوند. به عبارتی، تمام رنگ‌های موافق سرمایه‌داری و حاکمیت مربوط به آن و نظم برآمده از آن، پررنگ‌تر می‌شوند. راز این فرایند را ژیل دولوز و گواتاری آشکار می‌سازند: آن‌ها در کتاب «آنتی ادیپ» می‌گویند: «حرکت انسان تابع امیال اوست؛ یا هوس منشأ تمام کنش‌های بشری است و سرمایه‌داری هم روی همین هوس‌ها برنامه‌ریزی می‌کند. همه خواهان لقمه‌ای لذت هستند. همه نوجوانان می‌خواهند مورد پسند هم‌سالان خود در جنس مخالف باشند. به همین دلیل، دنیای «هک»ها همه چیز را از سر راه خود کنار می‌زند. مک دونالد جای رستوران‌های سنتی اروپا را می‌گیرد و جوانان به دنبال کنش‌های نایک به رویا پردازی مشغول می‌شوند؛ در حالی که همه فرهنگ‌های ملی و همه مذاهب در جهت خلاف امیال و هوس‌ها قرار دارند و اگر هزار نفر اسیر هوس باشند، شاید یک نفر به دنبال کمالات معنوی برود و این رمز پیروزی سرمایه‌داری و فرهنگ برخاسته از آن است. در این جاست که همه نظم و هنجارهای اخلاقی فرو می‌ریزد و آموزش و پرورش‌های خاص گرایانه در معرض تهدید قرار می‌گیرند».

نظم و اخلاق در عصر جهانی

غیر معقول است که فکر کنیم همه چیز در استخر جهانی غوطه‌ور می‌شود، ولی اخلاق‌ها و فرهنگ‌ها و نظم برخاسته از آن‌ها دست نخورده باقی می‌ماند. به تبع، معیارهای جهانی جای معیارهای خاص و محلی را می‌گیرند و آموزش هم جهانی می‌شود. اما تبعیض در آموزش و سلسله مراتب آموزش هم جنبه جهانی به خود می‌گیرد. از یک‌سو مدارس بین‌المللی و ویژه در اختیار نخبگان بین‌المللی و بدون مرزی قرار می‌گیرد که به زبان‌های زنده دنیا آشنا هستند و به راحتی تغییر مکان می‌دهند و از سوی دیگر، مدارس متوسط و پایین از نظر کیفیت به کسانی تعلق می‌گیرد که از امکانات لازم و پول فراوان برخوردار هستند. اما همین مراکز آموزشی نیز به دنبال کسب معیارهای جهانی هستند تا تحصیل‌کردگان آن‌ها بتوانند در سلسله مراتب جهانی جایی برای خود باز کنند. در عین حال، بر تعداد روش‌ها، متدها



شیعانعلی ضیایی
معلم نمونه کشوری
قم، 1390

شیعانعلی ضیایی در سال 1338 در دودک دلیجان متولد شده است. وی در مراکز تربیت شهید هاشمی‌نژاد یزد و شهید بهشتی تهران دوره کاردانی و در دانشگاه آزاد قم رشته کارشناسی آموزشی ابتدایی را به پایان رسانده است. اینک مدیریت مدرسه هجرت ناحیه 4 قم را به عهده دارد. وی نخست چند سال مدیر آموزگار مدارس روستاهای نینوا، فردو و کرمچگان بود و از سال 69 تاکنون در مدارس شهر قم خدمت می‌کند. شیعانعلی ضیایی در سال تحصیلی 89-90 به‌عنوان معلم نمونه کشوری از استان قم انتخاب شد. وی دلیل انتخاب شدن خود را فعالیت‌های گوناگون در زمینه‌های برگزاری نماز جماعت، فعال کردن انجمن اولیا و مربیان، توسعه کتابخانه مدرسه و ترویج کتاب‌خوانی، فعال کردن شوراهای دانش‌آموزی، برگزاری نمایشگاه از وسایل دست‌ساز و خلافت دانش‌آموزان و... می‌داند.



ویژه‌نامه
آموزش و پرورش
استان خراسان شمالی

2. خراسان شمالی را می‌توان همان‌طور که عنوان ویژه‌نامه حاضر است، گنجینه فرهنگ‌ها نامید، چرا که در عین مساحت نسبتاً کم استان، مردمانی با قومیت‌ها و فرهنگ‌های متنوع در این سرزمین زندگی می‌کنند.

به‌طور کلی، اقوام ساکن در استان خراسان شمالی، شامل فارس‌ها (بومی، تات و ...) کردهای کرمانجی، ترک‌ها و ترکمن‌ها هستند. زبان‌های رایج نیز فارسی، کردی کرمانجی و ترکی است. 3. در حال حاضر، دانشگاه آزاد اسلامی، دانشگاه‌های غیرانتفاعی، دانشگاه علوم پزشکی، دانشگاه پیام‌نور و مرکز تربیت معلم در بجنورد و دانشگاه‌های آزاد و پیام‌نور در شهرستان‌های شیروان و اسفراین، فعال هستند.

دانشگاه دولتی بجنورد در سال 1348 تأسیس شد. مرکز مشاوره و خدمات روان‌شناختی این دانشگاه که در سال 1386 تأسیس شده است، در حال حاضر از مراکز مهم خدمات روان‌شناختی در استان است. دانشکده کشاورزی شیروان، اولین واحد دانشگاهی دولتی در خراسان شمالی است که از سال 1362 زیر نظر دانشگاه فردوسی مشهد به فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی مشغول است.

*

ویژه‌نامه‌ای که در دست دارید، برای آموزش و پرورش خراسان شمالی تهیه شده است و به مردم خوب این استان، به ویژه معلمان عزیز آن خطه، تقدیم می‌شود. با آرزوی رشد و پیشرفت استان، از آقای اکبرزاده، معاون محترم اداره کل آموزش و پرورش استان که در تهیه ویژه‌نامه با ما همکاری کردند، سپاس‌گزاریم.

خراسان بزرگ در سال 1383 در دولت هشتم به سه استان خراسان شمالی، خراسان رضوی و خراسان جنوبی تقسیم شد. پس خراسان هم‌چنان خراسان باقی مانده است و هر بامداد مردم آن طلایه‌دار دیدن خورشیدی هستند که از شرق برمی‌آید و اندک‌اندک سراسر ایران را به نور خود روشن می‌سازد. یاد می‌کنیم از شعر زیبای **فخرالدین اسعد گرگانی** که سروده است:

به لفظ پهلوی هر کس سرآید
خراسان آن بود کز وی خورآید
خراسان پهلوی باشد خور آمد
عراق و پارس را زو خور برآمد
خراسان است معنی خورآیان
کجا زوخور برآید سوی ایران

در مورد خراسان شمالی گفتنی فراوان است که در این صفحات محدود نمی‌گنجد. اما بیان سه نکته را در این خصوص ضروری می‌بینیم:

1. کلمه «استقلال» با کلمه «قلیل» هم‌خانواده و به معنای «کم طلب کردن» است، اما در واقعیت معمولاً استقلال باعث نیرومندتر و قوی‌تر شدن کسی یا چیزی می‌شود که مستقل می‌شود! خراسان شمالی نیز، هم‌چون چند استان دیگر کشورمان، کمتر از یک دهه است که از خراسان بزرگ مستقل شده است و اکنون یکی از استان‌های نسبتاً کوچک به شمار می‌رود، ولی همین استقلال موجب رشد بیشتر آن در زمینه‌های عمرانی، آموزشی و فرهنگی شده است. مساحت استان حدود 28000 کیلومتر مربع و از این نظر پانزدهمین استان است. جمعیت آن نیز کمی بیش از 800 هزار نفر برآورده شده است.



آموزش و پرورش تازه نفس

● از سابقه تشکیل اداره کل آموزش و پرورش خراسان شمالی بگویید.
○ اداره کل آموزش و پرورش خراسان شمالی حدود دو ماه پس از استقلال از استان خراسان قبلی، در مهرماه ۱۳۸۳ تأسیس شد و در حال حاضر با هفت شهرستان (بجنورد، شیروان، اسفراین، مانه و سملقان، جاجرم، فاروج و گرمه) و دو منطقه یکی راز و جرگلان و دیگری بام و صفی آباد، بیش از ۱۷۰ هزار دانش آموز و بیش از ۱۳ هزار پرسنل را تحت پوشش دارد و از استان های موفق در عرصه تعلیم و تربیت کشور است.

● پاره ای از مهم ترین توفیقات آموزش و پرورش استان را ذکر کنید.
○ پیش از در هماهنگی با رویکردهای تحول آفرین وزارت آموزش و پرورش با استناد به شاخص هایی هم چون تهیه کتاب برنامه در سال های تحصیلی ۹۰-۸۹ و ۹۱-۹۰؛ عقد قرارداد بیمه طلایی فرهنگیان؛ موفقیت در پرداخت مطالبات فرهنگیان؛ استان طرح (پایلوت) در پرداخت متمرکز حقوق و مزایای کارکنان؛ موفقیت در جذب و سامان دهی نیروهای جدیدالاستخدام؛ ایجاد و توسعه مدارس قرآنی؛ ایجاد و توسعه مجتمع های آموزشی و پرورشی؛ استفاده از فناوری اطلاعات با گسترش کارگاه های IT؛ ایجاد پورتال مدارس با وجود ضعف زیرساخت های مخابراتی در استان.

● در زمینه موفقیت های دانش آموزان هم لطفاً توضیح بدهید.
○ در این زمینه هم میزان قبولی دانش آموزان ما در کنکور سراسری و ورود آن ها به مراکز آموزش عالی، هم چنین حضور مؤثر دانش آموزان در مسابقات روباتیک کشور و جشنواره های علمی و فرهنگی از جمله جشنواره خوارزمی و جشنواره فناوری نانو در استان، سیر صعودی داشته است. مثلاً در سال گذشته ۱۵۴ دانش آموز دوره متوسطه استان به مرحله دوم المپیادهای علمی دانش آموزان کشور راه یافتند که رقم قابل توجهی است.

● آقای وحیدی لطفاً در مورد بخش هایی مانند ورزش، آموزش معلمان و کارشناسان، و پوشش تحصیلی در استان هم نمونه هایی ذکر کنید.
○ در مورد ورزش خوش بختانه موفقیت ها زیاد بوده است. برای نمونه در سال ۹۰-۸۹، یعنی همین سال گذشته، دانش آموزان ما سه کاپ اخلاق



محمود وحیدی

وی متولد سال ۱۳۴۸ در مانه و سملقان، مدیر کل آموزش و پرورش استان است و از سال ۱۳۸۸ تاکنون در این سمت خدمت می کند. در سال ۱۳۷۹ مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته «پژوهش علوم اجتماعی» از دانشگاه مشهد دریافت کرده است. نوجوان بود که جنگ تحمیلی آغاز شد و او به کاروان رزمندگان اسلام پیوست و ۱۷ ماه را در جبهه های نبرد حق علیه باطل گذراند و به مقام جان بازی نایل آمد. دوبار در او یکی به نام مهدی، قائم مقام تیپ جوادالائمه و معاون شهید نام آور «برونسی» بود که به شهادت رسید و دیگری نیز به افتخار جان بازی نایل شد. محمد وحیدی پیش از این که به مدیریت کل استان انتخاب شود، طی چند سال به ترتیب مسئولیت های مدیر آموزش و پرورش شهرستان مانه و سملقان، معاون آموزش عمومی سازمان، و سپس معاونت برنامه ریزی و توسعه و مدیریت سازمان را به عهده داشت. از نظر علمی و پژوهشی نیز کارنامه ای پر بار دارد که از آن جمله است: دانشجوی ممتاز کارشناسی ارشد در رشته پژوهش علوم اجتماعی، عضویت در شورای تحقیقات سازمان، راهنمای پژوهش های دانشجویی، مدرس دوره های آموزش ضمن خدمت، و نیز مدرس مرکز تربیت معلم، دانشگاه دولتی و دانشگاه پیام نور در بجنورد. در گفت و گوی کوتاهی که رشد معلم با محمد وحیدی داشت، ایشان به سؤال های ما پاسخ داد. ضمن تشکر از او، توجه شما را به این گفت و گو جلب می کنیم.



یک چهره از هزاران

و 20 رتبه برتر را کسب کردند. سرانه فضای ورزشی ما از حدود 5 سانتی متر در گذشته، اکنون به 30 سانتی متر رسیده است. در حوزه توانمندسازی مشاوران مدارس، ما کارگاه توانمندسازی مشاوران را به اجرا درآوردیم و اولین جشنواره کشوری روش های نوین تربیتی را برگزار کردیم. در زمینه پوشش تحصیلی، در حال حاضر، با وجود عشایری بودن بخشی از استان و مشکلات مرزی، در دوره ابتدایی 99 درصد را پوشش داده ایم.

● از سفرهای استانی رییس جمهور به این استان، چه چیزهایی نصیب آموزش و پرورش شده است؟

○ اول باید بگویم، ریاست جمهوری و هیئت همراه تاکنون سه سفر به این استان داشته اند که هر سفر مصوبات خوبی برای آموزش و پرورش داشته است و من گذرا به مهم ترین آن ها اشاره می کنم.

سفر اول

1. مبلغ پانصد میلیون تومان برای خرید اتاقک های پیش ساخته - به جای چادر عشایری - برای دانش آموزان عشایری در اختیار ما قرار گرفت؛ 2. سه باب مدرسه شبانه روزی ساخته شد؛ 3. در مانه و سملقان، در کنار هنرستان کشاورزی، آموزشکده کشاورزی احداث شد که قرار است در سال جاری به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری انتقال داده شود. همان طور که می دانید، در زمان تصویب این مورد، آموزشکده ها در اختیار آموزش و پرورش بود و بعدا به وزارت علوم انتقال یافت.

سفر دوم

1. تخریب و بازسازی مجتمع شاهد پسران که در حال اجراست؛ 2. احداث و تجهیز مجتمع آموزشی شاهد دختران که در سال جاری به بهره برداری می رسد؛ 3. بازسازی و تجهیز چهار باب مدرسه شبانه روزی که سه باب آن در مانه و سملقان است و یک باب آن در فاروج و اسفراین. این ها در حال اجرا هستند؛ 4. آغاز به کار ساخت چهار باب خانه معلم مجهز و درخور شأن معلمان. احداث یک مدرسه عشایری هم از برنامه های آتی است.

● لطفاً در مورد سفر سوم هم توضیح دهید.

○ در سفر سوم هم مصوباتی داشتیم، از جمله: احداث سالن های ورزشی، نمازخانه، کتابخانه، استخرهای شنا و ساختمان تربیت معلم که امیدواریم ساخت آن ها هرچه زودتر شروع شود.

● آقای وحیدی، از شما سپاس گزاریم و برایتان آرزوی موفقیت داریم. شکوفایی هرچه بیشتر کودکان و نوجوانان استان در سال های آینده را خواستاریم.

اسامی مناطق و رؤسای آموزش و پرورش خراسان شمالی

بجنورد	شیروان	فاروج	اسفراین	صفی آباد	راز و جراگان	مانه و سملقان	گرمه	جاجرم
جمشید عین بیگی	مهدی سرایدار	براتعلی خوش منظر	نجف علی شاکری	کاظم شرف خانی	سیدرضا هاشمی	محمود عابدی	حسین نیازی	بشیر عبدی مقدم



در آموزش و پرورش خراسان شمالی معلمان بسیاری در طی سال های دفاع مقدس به شهادت رسیدند. از میان آنان، سیدمحمد حسین محبوب را به عنوان نمونه ای از بااخلاص ترین این معلمان انتخاب کردیم تا به همکاران معرفی و برای همه آنان از درگاه خداوند متعال علو درجات مسئلت کنیم.

سیدمحمد حسین محبوب در زمستان 1340 در روستای گلیان شیروان متولد شد و 25 سال بعد در یک روز بهاری (65/1/29) در مهران به شهادت رسید. محبوب دانش آموز خسته مرکز تربیت معلم بود. هنگامی که وارد آموزش و پرورش شد، نخست به عنوان مدیر مدرسه و سپس مربی پرورشی به کار مشغول شد و همزمان در شهرستان شیروان فعالیت های فرهنگی بسیاری انجام داد. وی سه بار به جبهه اعزام شد و در سومین بار، به عنوان سردار جبهه جنگ، در منطقه عملیاتی مهران شربت شهادت نوشید و به دیدار حق شتافت. از محبوب نقل کرده اند که می گفت: روزی در سنگر خود نشسته بودیم که یک مار وارد سنگر شد. ترسیدیم، چند تن از دوستان پیشنهاد کردند آن جانور را بکشیم. ولی در نهایت تصمیم گرفتیم سنگر را خالی کنیم و به مار واگذاریم. سنگر را که تخلیه کردیم و بیرون آمدیم، ناگهان خمپاره ای فرود آمد و سنگر را متلاشی کرد!

سیدمحمد حسین محبوب وقتی به شهادت رسید، دبیر قرآن بود. خداوند او را با اولیای خود محشور گرداند.



کانون شکل‌گیری

آموزش و پرورش در شمال خراسان

حداقل از قرن هشتم هجری قمری که مناطقی از استان فعلی خراسان شمالی بویژه جاجرم در حوزه سیاسی دولت سربداران قرار گرفت و مراودات مستمری با آنان برقرار کرد و حتی مدت‌ها قبل از آن، مدارس دینی و مکتب‌خانه‌ها در مناطقی از حوزه جغرافیایی خراسان شمالی فعال بودند. در سرتاسر استان، آموزش سنتی مکتب‌خانه‌ای جریان داشت، اما آغاز فعالیت مدارس به سبک جدید، قدمت زیادی ندارد. براساس اطلاعات موجود، تأسیس مدارس جدید در شهرستان بجنورد، مرکز استان، حدود یک قرن قدمت دارد که در ابتدا به صورت مکتب‌خانه‌ای اداره می‌شد تا این که مرحوم **آخوند دانش** (پدر فرهنگ بجنورد) نخستین دبستان را در سال 1289 هجری شمسی با نام «دبستان همت» تأسیس کرد. او همواره در فکر تأسیس مدرسه‌ای به سبک جدید بود که در آن معلمان، افراد زیادی را تحت پوشش آموزش نوین قرار دهند تا این که بالاخره با تأسیس اولین دبستان، آرزویش محقق شد.

از سایر بزرگانی که در تأسیس این آموزشگاه همت گماشتند، می‌توان به حاج اعتصام، حاج سلصانی، میرزا یوسف سلطانی، حاج محمد طاهری، حاج جلال سلطانی، حسین طاهری و علی جان لطیفی اشاره کرد که به پاس زحمات و همت این عزیزان، مدرسه را «**همت**» نام نهادند.

از معلمان این دوره نیز می‌توان به مرحوم حاج آخوند دانش، مرحوم نام‌دار ربانی، صادق منزوی، سید ابراهیم موسوی، شیخ حسن کرفی، ذبیح‌الله جلالی، دکتر اسماعیل خان، میرزا محمد وحدت، و محمد حسین وداد بجنوردی اشاره کرد.

حوزه مسئولیتی اداره آموزش و پرورش بجنورد، در زمانی که استان خراسان یکپارچه بود، در ابتدا شامل بجنورد، اسفراین، جاجرم، مانه و سملقان، و راز و جرگلان بود. اما این شهرها به مرور دارای آموزش و پرورش مستقل شدند؛ بخش میان‌آباد (اسفراین) در سال 1339، جاجرم در سال 1361، مانه و سملقان در سال 1363 و راز و جرگلان در سال 1365.

هم‌اکنون آموزش و پرورش بجنورد شامل شهرستان بجنورد و نمایندگی بخش گرم‌خانه است که قریب 500 آموزشگاه و بیش از 4200 نفر کارمند اداری و آموزشی و بیش از 75000 نفر دانش‌آموز را تحت پوشش دارد. حوزه مسئولیتی آموزش و پرورش بجنورد، قبل از مستقل شدن استان، حدود 22500 کیلومتر مربع از مساحت استان پهناور خراسان را شامل می‌شده که امروزه با تفکیک‌های شهرهای فوق‌الذکر از آن، به 3333 کیلومتر مربع محدود شده است.

این شهرستان به جهت برخورداری از مواهب زیبای طبیعی و مراکز تفریحی و آب و هوای مطبوع، همواره مورد توجه ساکنان شهرهای مجاور بوده است؛ به گونه‌ای که مهاجرپذیرترین شهرستان خراسان شمالی است. همین امر باعث شده است سرانه دانش‌آموزی آن، 22/5 نفر در هر کیلومتر مربع باشد که از رقم بالایی در سطح استان برخوردار است. با وجود تفکیک شهرستان‌های مورد اشاره، شمالی‌ترین آموزشگاه این شهرستان که در روستای حسن آباد گیغان قرار دارد، از جنوبی‌ترین آموزشگاه آن که در روستای رختیان بخش مرکزی قرار گرفته است، بیش از 150 کیلومتر فاصله دارد.

دو چهره بیدار

شیخ محمد تقی بجنوردی

وی از علمای قرن ۱۴ هجری قمری در عصر قاجار بود. اهل بجنورد بود و پس از فرا گرفتن مقدمات علوم حوزوی به نجف رفت و در محضر عالمان بزرگی چون **محمد حسن نجفی صاحب جواهر** و **شیخ مرتضی انصاری** به تحصیلات خود ادامه داد و با کسب مرتبه اجتهاد به ایران بازگشت. در مشهد مقیم شد و در حوزه علمیه این شهر به تدریس و تربیت طلاب پرداخت که بعضی از شاگردان او خود عالمانی برجسته شدند. **حاج سیاح محلاتی** که در سفری به مشهد شیخ محمد تقی را دیده بود، می نویسد: به دیدار شیخ محمد تقی رفته بودم. طبیب انگلیسی برای معالجه چشم وی به منزلش آمده بود. طبیب به من گفت: به آقا بفهمانید که دو چیز به چشم شما صدمه زده است؛ یکی بی خوابی و دیگری گریه. باید از این به بعد کاملاً بخوابید و گریه نکنید. من به آقا گفتم. گفت به او بگویید، من چشم را برای همین دو کار می خواهم! طبیب بسیار حیرت کرد و به وضع زندگی او نگاه کرد و گفت: شما یا اول شخص دنیاخواه هستید یا حقیقتاً آخرت طلب!

شیخ محمد تقی در ماه صفر ۱۳۱۴/ق/ ۱۲۷۵ ش در مشهد در گذشت و در محل دارالشیاده حرم رضوی به خاک سپرده شد.

آیت الله میرزا حسن بجنوردی

میرزا حسن بجنوردی در خُراشاه از روستاهای بجنورد متولد شد. کودکی بود بسیار با استعداد طوری که تا ۱۴ سالگی مقدمات ادبیات فارسی و عربی را به خوبی فرا گرفت و به مشهد رفت. در مشهد نزد **ادیب نیشابوری اول**، **آقا بزرگ شهیدی**، **فاضل حکیم** و **میرزا محمد آقازاده** - فرزند آخوند خراسانی - به مدت ۱۶ سال ادبیات عرب، فلسفه، حکمت و فقه و اصول خواند. در مشهد شاگردانی چون **بدیع الزمان فروزانفر**، **محمود شهابی** و **حسینعلی راشد** داشت. بجنوردی سپس به نجف رفت و تا پایان عمر در آن شهر به تحصیل و تهذیب پرداخت.

در نجف نزد علمایی چون **سید ابوالحسن اصفهانی**، **میرزا حسین نایینی** و **شیخ محمد تقی آملی** تحصیل کرد و خود به یکی از استوانه های علم و ادب در آن شهر تبدیل شد.

با **امام خمینی** دوستی و آشنایی داشت و تقدیر چنین بود که سال ها بعد در ایران بین نوادگان این دو بزرگ (سید حسن خمینی و فرزند آیت الله سید محمد بجنوردی) پیوند همسری برقرار شود.

در ذکاوت و حافظه قوی آیت الله سید حسن بجنوردی نقل شده است که می گفت: «من هر قصیده ای را که هفتاد بیت بود، دوبار که می خواندم، حفظ می شدم.» او حافظ تمام قرآن، حافظ تمام نهج البلاغه، و حافظ اکثر صحیفه سجاده بود. روزی دوبار و هر بار دو جزء قرآن می خواند. دانشگاه های فقهی در مصر، تونس، مراکش، لبنان و بغداد با او مراوده علمی داشتند. فرزندان او نیز اهل علم هستند و یکی از آنان «سید محمد کاظم موسوی بجنوردی»، بنیان گذار «مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی» است.



آیت الله میرزا حسن بجنوردی

معلمان نمونه‌ما

علی اکبر فخر فاطمی (1347، مانه و سملقان)

علی اکبر فخر فاطمی که اکنون مدیر هنرستان کشاورزی مانه و سملقان است، در سال 90-1389 به عنوان معلم (مدیر) نمونه استان انتخاب شد. وی دارای مدرک کارشناسی جغرافیا از دانشگاه پیام نور و مدرک کارشناسی ارشد با رتبه اول از دانشگاه شهید بهشتی است. در دوره کارشناسی، تحقیقی با عنوان «جغرافیای روستای رسالت» انجام داد که به عنوان یک منبع علمی مونوگرافیک، مورد استقبال مسئولان دانشگاه قرار گرفت. در دوره کارشناسی ارشد نیز پایان نامه خود را با عنوان «نقش بازارچه‌های مرزی در توسعه روستایی» تهیه کرد که با توجه به محل سکونت خود که در حوالی مرز میان ایران و ترکمنستان است، می‌تواند قابل توجه باشد. علی اکبر فخر فاطمی قبلاً سرگروه جغرافیای شهرستان و استان بوده و در زمینه جغرافیا به تولید نرم افزار آموزشی نیز دست زده است. مقالاتی از وی نیز در مجلات محلی و استانی درج شده است. وی دلیل انتخاب خود به عنوان مدیر نمونه را «تلاش و نظارت مستمر بر امور مدیریتی» می‌داند. برای ایشان آرزوی موفقیت داریم.



طوبی وحیدی (1347، بجنورد)

خانم طوبی وحیدی در شهرستان بجنورد در سمت معاون پرورشی خدمت می‌کند. وی مدرک کارشناسی معارف اسلامی دارد و در عین حال در امور هنری فعال است. موفقیت‌های شایان توجهی تاکنون نصیب او شده است که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: مربی تشکیلات دانش آموزی فرزندان، کسب رتبه اول شهرستان و استان در رشته تئاتر صحنه‌ای و عروسکی، کسب مقام اولی و دومی استان در کارگردانی نمایش صحنه‌ای، فرماندهی واحد مقاومت بسیج دانش آموزی به مدت 10 سال، داوری مسابقات قرآن، احکام و نهج البلاغه. برای این همکار محترم که در سال گذشته از استان خراسان شمالی به عنوان معلم نمونه کشوری معرفی شد، آرزوی موفقیت داریم.



1. بجنورد: علی رضا الهی - رحیمه ساعدی - کبری جعفری - فاطمه نوایی راهبر - شهناز فرهادی - رحیمه صدیقی - راضیه حیدرپور - زینب عزیزی - مهری غلام‌نژاد - زهرا حدادپور - مریم وحدانی - زهرا جاویدی - صفرعلی مکرمی - هاجر اسماعیلی
2. شیروان: نصرالله حبیبی - فریده ابراهیم زاده - سعید رحمانی فضلی - ناهید سوزنی - علی ابراهیمیان - حیدرعلی کاظم‌نیا - یحیی محمد عباسی.
3. مانه و سملقان: طاهره فرخی - علیرضا جعفری - حمیدرضا الهامی.
4. اسفراین: محمود نجفی کوشکی.
5. جاجرم: محمد ابراهیم حسین‌نیا - فاطمه ملبوسی.
6. فاروج: براتعلی خوش‌منظر.
7. اداره کل: علی سلیمانی.

معلمان
نمونه
شهرستان‌های
استان



منطقه حفاظت شده گیل سرانی شیروان و پناهگاه حیات وحش میاندشت در جاجرماز مناطق دیدنی استان هستند.

دره‌های سرسبز، رودهای پرآب، دریاچه پشت سدها، آبشارهای فراوان چون ایزی، حمید بیار، اوغاز کهنه، اسطوخی و دره‌هایی چون بازخانه، درکش، هاور، روئین، گلیان، زوارم، استادا، خسرویه، پارک جنگلی گوئینیک، غارهایی چون بیدک، گسک، درق، پوستین دوز و گنج کوه، بخش کوچکی از صدها جاذبه مناطق کوهستانی استان است. این مناطق برای ورزش‌های زمستانی و کوه‌نوردی و نیز صخره‌نوردی بسیار مناسب هستند.

آب‌های معدنی

این آب‌ها به دلیل داشتن املاح و خاصیت درمانی از جاذبه‌های گردشگری استان به حساب می‌آیند؛ از جمله آب معدنی ایوب پیغمبر در گیفان، آب معدنی بش قارداش در بجنورد، مختمومی در شیروان، مهمانک در مانه و سملقان و حاج سست در اسفراین.

موزه

موزه مردم‌شناسی شهر بجنورد و موزه حیات وحش رباط قره‌بیل (جاجرم) از موزه‌های موجود استان‌اند.

کشتی چوخه

انجام مسابقات ورزشی در استان خراسان شمالی، سابقه تاریخی زیادی دارد. از این میان می‌توان به ورزش کشتی چوخه اشاره کرد. این ورزش در استان قدمتی 2500 ساله دارد. علاوه بر این، وجود اسب‌های اصیل ترکمن، زمینه ورزش و مسابقات اسب‌دوانی را در این استان فراهم کرده است.

آیین خانه و عمارت مُقَمَّم در بجنورد، آتشکده اسپاخوی مانه و سملقان، و مقبره بابا و بی‌بی در فاروج اشاره کرد.

اماکن مقدس

بقعه سلطان سیدعباس (معصوم‌زاده) در بجنورد، خواجه علی بن مهزیار در جاجرماز، امامزاده حمزه رضا شیروان، امامزاده دلاور آشخانه، امامزاده سلطان جعفر در روستای سیاه دست فاروج، امامزاده احمد بن موسی در اسفراین، از جمله زیارتگاه‌ها و اماکن مقدس استان هستند.

خراسان شمالی با داشتن جلوه‌هایی از قبیل موقعیت جغرافیایی مناسب، وجود قومیت‌های گوناگون، تمدن کهن، غنای فرهنگی و منابع طبیعی، موقعیت ویژه‌ای را در جذب گردشگر داراست.

گذر زائران

قرارگیری این استان در مسیر زائران امام رضا (ع) که از جاده کناره دریای خزر عبور و مرور می‌کنند، موقعیت ویژه‌ای ایجاد کرده است که در صورت برنامه‌ریزی و مدیریت صحیح، می‌توان چشم‌انداز روشنی از این گذر ترسیم کرد.

شهر آجیل

عبور میلیون‌ها مسافر از جاده آسیایی، عامل مهمی بوده که شهری چون فاروج پس از انقلاب بتواند در سایه تولید آجیل و تنقلات، شهری منحصر به فرد و ممتاز باشد.

خراسان سبز و کوه‌های سرکش

جنگل‌های انبوه و حفاظت شده قورخود در شهرستان مانه و سملقان، پارک ملی سالوک و ساریگل در شهرستان اسفراین،

«جاده کناره» برای زائران امام رضا (ع)، بویژه برای مردم استان‌های شمالی و غربی کشور، نامی آشنا و خاطره‌انگیز است. سال‌های سال مردم ایران با گذر از این مسیر و عبور از شهرهای ساری، گرگان، بجنورد، شیروان، قوچان و چناران، خود را به استان قدس رسانده و زائر درگاهی شده‌اند که به تعبیر امام خمینی «مرکز ایران» است. در این نوشته کوتاه، درنگی داریم بر پارهای از این مسیر، که امروزه خراسان شمالی نام دارد. این استان از نظر موقعیت جغرافیایی از شمال با کشور ترکمنستان 281 کیلومتر مرز مشترک دارد. از شرق و جنوب با استان خراسان رضوی هم مرز است، از جنوب غربی هم با استان سمنان و از غرب با استان گلستان هم سایه است.

تقسیمات کشوری

خراسان شمالی از 7 شهرستان، 16 شهر و 16 بخش، 40 دهستان و 862 روستای آباد و دارای سکنه تشکیل شده است؛ شهرستان‌های آن به این ترتیب‌اند:

- شهرستان بجنورد با جمعیت 334 هزار نفر
- شهرستان شیروان با جمعیت 164 هزار نفر
- شهرستان اسفراین با جمعیت 123 هزار نفر
- شهرستان مانه و سملقان به مرکزیت آشخانه با جمعیت 92 هزار نفر
- شهرستان فاروج با جمعیت 45 هزار نفر
- شهرستان جاجرماز
- شهرستان گرمه

بیش از 606 اثر تاریخی و محوطه باستانی در استان شناخته شده است که از جمله آن‌ها می‌توان به قلعه جلال‌الدین جاجرماز، تپه ارگ (تپه نادری) شیروان، شهر بلیقوس در اسفراین،



مسکونی، مدرسه و... توسط دانشجویان انجام می‌شود که امسال به لطف خدا این گروه توانست در ساخت دو خانه به اهالی منطقه که عموماً افراد بی‌سرپرست و تحت حمایت کمیته امداد هستند، یاری رسانند.

در «بخش فرهنگی» هدف ما برقراری ارتباط با زنان و دختران نوجوان و کودکان منطقه بود تا از این طریق بتوانیم با آداب و رسوم آنان بیشتر آشنا شویم و در ضمن، برخی آموزش‌ها را به زنان و دختران روستا ارائه دهیم، البته این خود، مجال بسیار مناسب برای اعضای گروه ما بود تا از مردمان این روستا بیاموزند و تجربه‌های تازه فراگیرند. به همین منظور، گروه در رده کودک و نوجوان، برنامه‌های تفریحی و آموزشی از جمله گردش علمی در منطقه، برگزاری کلاس‌های نقاشی و کار دستی و نشست‌های کتاب‌خوانی برگزار کرد. خوش‌بختانه کتاب‌خانه دبستان دخترانه و مدرسه راهنمایی که باهم در مکانی مشترک هستند، به کمک خود دانش‌آموزان با کتاب‌هایی که توسط گروه تهیه شده بود، تجهیز شد.

هم‌چنین تعدادی کتاب کنکور از طرف اردو به کتاب‌خانه دبیرستان شبانه‌روزی پسرانه اهدا شد.

در رده جوانان و بزرگسالان جشنواره صنایع دستی و غذاهای محلی برگزار شد. با توجه به فرهنگ حاکم بر منطقه انتظار نمی‌رفت که استقبال چندانی از جشنواره شود، اما برخلاف انتظار، بسیاری از زنان و دختران روستا با آوردن غذاهای متنوع و صنایع دستی بسیار زیبا و ارزشمند، شادی حاکم بر جشنواره را دو چندان کردند.

در همان روز جشنواره، به ابتکار گروه وارث، مردان جوان باغلقی نیز در جایی دیگر به برگزاری مسابقه موتورسواری مشغول شدند.

در روزهای بعد، گروه فرهنگی به توزیع بروشور شامل آموزش برخی از حرکت‌های نرمشی، مخصوص قالی‌بافان، در میان زنان روستا و توضیح در مورد آن‌ها پرداخت تا شاید تسکینی باشد بر درد و رنج ناشی از بافتن که بر تنشان خانه کرده بود.

متأسفانه به علت کمبود وقت، تعداد کمی از اهالی روستا در برنامه‌های اجرایی گروه مشارکت کردند.

با این حال، همین زمان کوتاه فرصتی بود بسیار مناسب و مفید برای خود دانشجویان بود تا برای اندک زمانی زندگی متفاوت و پرتجربه‌ای را بیازمایند و بیاموزند.

امید است خاطره‌ای خوش از گروه وارث بر ذهن مردم خوب باغلق حک شده باشد.

باغلق یا همان دارای باغ‌های فراوان، روستایی در بخش رازوجرگلان از بخش‌های بزرگ شهرستان بجنورد است. مردم رازوجرگلان با فرهنگ‌ها و اقوام متفاوت هم‌چون کرد، ترکمن، تات و راز در کنار هم زندگی می‌کنند. این اقوام دارای مذهب شیعه و سنی هستند.

اهالی روستای باغلق ترکمن و غالباً اهل سنت‌اند. این روستا با چهارصد و پنج خانوار، حدود 2400 نفر جمعیت دارد و متعلق به دهستان جرگلان است. و تا مرکز بخش یعنی راز 35 کیلومتر و تا بجنورد حدود 120 کیلومتر فاصله دارد.

شغل اصلی مردان روستا، کشاورزی، دام‌داری و باغ‌داری است. اما طبق گفته اهالی، این روزها به علت خشک‌سالی، مردان بیشتر برای تأمین هزینه‌های زندگی به تهران و مشهد می‌روند که خود عامل برخی از مشکلات خانوادگی و فرهنگی می‌شود.

زنان هم با زدن طرح بر تاروپود دار و خلق نقش و نگار بر پشتی و فرش، در تأمین هزینه‌ها خانواده را یاری می‌کنند. در این روستا، بخیه‌دوزی و هنرهایی چون نم‌بافی و سکه‌دوزی و پارچه‌بافی، به خصوص در میان قدیمی‌ترها و بزرگ‌ترها رونق بیشتری دارد.

وضعیت تحصیل جوانان روستا بد نیست. پسرها می‌توانند دبیرستان را هم در روستا و کنار خانواده‌شان بگذرانند و دختران روستا، دوره‌های دبستان و راهنمایی را در باغلق تجربه می‌کنند، اما برای دبیرستان باید به روستای بک‌پولاد بروند. این دورشدن، یکی از عواملی است که مانع از ادامه تحصیل دختران می‌شود. با وجود این، برخی از دختران برای ادامه تحصیل در مدارج دانشگاهی، به شهرهای دیگر می‌روند. دختران نوجوان در خانه یار و همراه مادرند و به کارهای خانه و بافت پشتی و قالی مشغول‌اند.

باغلقی‌ها مردمانی مهربان و مهمان‌نوازند و این لطف و محبت مردم روستا اراده و اشتیاق "گروه وارث" یعنی بخش فرهنگی اردوی جهادی ما را، که یک گروه مستقل دانشجویی دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران است، دو چندان کرد تا در ادامه فعالیت‌های پنج‌ساله جهادی خود برای دومین سال پیایی اردوی جهادی امسال را نیز در این روستا برگزار کند و به ادامه فعالیت‌های خود بپردازد.

فعالیت‌های گروه وارث شامل دو بخش عمرانی و فرهنگی است. در «بخش عمرانی» معمولاً کارهایی از قبیل ساخت منازل

اعزام اردوهای جهادی به مناطق دور دست کشور، حرکتی است عمرانی، آموزشی، فرهنگی و نیکوکارانه که هر ساله گروه‌هایی از دانش‌آموزان چند مدرسه و یادانشجویان دانشگاه‌های تهران به طور خودجوش و مستقل، در ایام تعطیلات نوروز و ایام تابستان برگزار می‌کنند. هدف از این اردوها خدمت‌رسانی به مردم مناطق محروم کشور است. این خدمات در قالب فعالیت‌هایی چون احداث مسکن، مسجد، کتاب‌خانه، درخت کاری، لوله‌کشی، تولید شغل و... انجام می‌گیرد. با خبر شدیم که اردوی جهادی امسال گروهی از دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران، برای دومین سال، به روستای باغلق در خراسان شمالی رفته و خواهران و برادران اعزامی توانسته‌اند حداقل در ساخت دو باب خانه روستایی و یارهای فعالیت‌های فرهنگی، به مردم آن ناحیه خدمت‌رسانی کنند. گزارشی که می‌خوانید در همین خصوص است و ما از خانم صفیه حسینی و آقای سجاد کریمی، دانشجویان این اردو، به خاطر ارسال آن تشکر می‌کنیم. رشد

اردوی جهادی در باغلق



* بحران‌های فراگیر نظام آموزشی - تربیتی در عصر جهانی شدن

دکتر اصغر افتخاری
عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق

کلید واژه‌ها:
بحران،
نظام آموزشی
و تربیتی،
جهانی شدن

اشاره

نوشتر حاضر با عطف توجه به بعدی خاص از «جهانی شدن»، سعی دارد از چالش‌های امنیتی فراسوی نظام آموزش و پرورش در کشورهای از قبیل جمهوری اسلامی ایران سخن بگوید. هدف از این مهم، شناسایی کانون‌های بحرانی است که در حال تکوین و یا در شرف فعال شدن هستند و عدم توجه به آن‌ها می‌تواند نظام سیاسی - اجتماعی را در سال‌های نخستین قرن بیست و یکم دچار مشکل کند. بدیهی است، شناخت دقیق و کامل این بحران‌ها می‌تواند در طراحی راهکاری ملی برای گذار از این دوران حساس، مؤثر واقع شود و به همین دلیل است که پرداختن به آن را می‌توان رسالتی علمی و ملی نیز ارزیابی کرد. برای این منظور، نویسنده با استعانت از داده‌های موجود درخصوص وضعیت نظام آموزش و پرورش در ایران، می‌کوشد مهم‌ترین مؤلفه‌های بحران را استنتاج و معرفی کند.



مسعود نادری
(1344)

معلم نمونه کشوری
کرمانشاه، 1390

مسعود نادری اهل هرسین کرمانشاه است. دوره چهار ساله دبیرستان را سه ساله طی کرد و پس از اخذ دیپلم به مرکز تربیت معلم رفت و در رشته آموزش ابتدایی به تحصیل ادامه داد. در سال 64 به خدمت آموزش و پرورش درآمد. در سال 69 در رشته علوم قضایی دانشگاه قم پذیرفته شد و به قم عزیمت کرد و در این شهر مدرک کارشناسی علوم قضایی گرفت. پس از بازگشت از قم در زادگاه خود هرسین به تدریس ادامه داد. مسعود نادری در طی سال‌های دفاع مقدس، چند بار به جبهه عزیمت کرد. او در جزیره مجنون مجروح شد و به افتخار جانبازی نایل آمد. این معلم علاقه‌مند یک بار در سال 85 معلم نمونه استانی شد و در سال 90 - 89 نیز عنوان معلم نمونه کشوری را دریافت کرد.

بنابراین لازم است که هر یک از این دو بخش به صورت مستقل پژوهش شوند و نتایج آن در برنامه‌ریزی‌های آموزش و پرورش مورد عنایت قرار گیرد.

نظام‌های سیاسی می‌کوشند از رهگذر بسیج و هدایت توانمندی‌های خود در حوزه آموزش، به پرورش نسلی وفادار به اصول بنیادین خود برای آینده همت گمارند. این اقدام، از آن حیث که فضای ذهنی و فکری افراد را به یکدیگر نزدیک و هم‌سو می‌سازد، مانع از بروز بحران در لایه معرفتی می‌شود و بدین جهت از آن به مثابه یک «صل امنیتی» برای استمرار ثبات اجتماعی در گذر زمان یاد می‌شود. اصلی طلایی که ماهیت آن را این ایده شکل می‌دهد: «نظام آموزش و پرورش باید درون یک نظام معرفتی از قبل مشخص شده تعریف و طراحی شود.» به همین دلیل است که برای مثال، لیبرال دموکراسی در قالب یک مکتب فکری تمام عیار، درون نظام آموزشی بسیاری از کشورهای اروپایی و آمریکایی تجلی یافته و لیبرالیزه کردن مخاطبان خود را از هر طیف، طبقه و یا گروه و مکتبی که باشند، با جدیت تمام دنبال می‌کند. به تعبیر جerald گراف، برآورده کردن این توقع که ما در آینده با نسل دموکرات و وفادار به اصول لیبرالیسم مواجه باشیم، بیش از هر چیزی به عهده نظام

لایه‌های بحران

اگرچه بحران نیز هم‌چون بسیاری از واژگان دیگر در حوزه علوم اجتماعی، از تنوع و تعدد معانی برخوردار است، اما با مراجعه به دیدگاه اندیشه‌گران بنام این حوزه، مشخص می‌شود که شاخصه اصلی بحران، «بروز بی‌ثباتی» در حوزه روابط است؛ به گونه‌ای که کلیه بازیگران آن دست‌خوش تغییر و ناآرامی می‌شوند. بر این اساس، می‌توان «بی‌ثباتی‌های» رخ داده در حوزه آموزش و پرورش را در دو سطح اصلی بررسی و تحلیل کرد:

- بی‌ثباتی‌های زیرین (زیربنایی)

- بی‌ثباتی‌های زبرین (روبنایی)

این تفکیک در بحث «بحران‌های فراسوی نظام آموزش و پرورش» از آن حیث تأثیرگذار و کارآمد است که می‌تواند به‌خوبی دو حوزه اصلی «آموزش» و «پرورش» را پوشش دهد. بدین معنا که در عنوان نظام مورد بحث ما، دو بخش مستقل و در عین حال مرتبط با یکدیگر قرار دارد که هر یک دریافت‌کننده گونه خاصی از بحران‌هاست. به عبارت دیگر، در حالی که بخش «آموزش» با بحران‌های روبنایی (زبرین) درگیر است، بخش «پرورش» با بحران‌های زیرین مواجه است.

■ اگرچه
تعارض بین
نگرش دینی
و غیردینی (یا
ضددینی) ریشه
تاریخی طولانی
دارد، اما موج
جدید از حیث
ماهیت کاملاً
متفاوت است و
لذا می توان آن را
بحرانی منحصر
به فرد ارزیابی
کرد

■ لیبرال
دموکراسی معاصر
در پی ایفای
نقش دین است
و این تغییر
ماهیت، نظام
آموزشی ما را بر
آن می دارد که
برای پرورش
انسان های
دین آگاه،

دین خواه و
دین دار، بار دیگر
در راهکارها و
اصول و مبانی
روش های خود
به تأمل پردازد
و متناسب با
جهان معاصر، به
درک بهتر دین و
معرفی مناسب تر
آن در فضای
جدید همت گمارد

آموزشی است؛ نظامی که مخاطبان آن را کودکان و نوجوانان شکل می دهند. این تلقی عام است و می توان ادعا کرد که هر نظام سیاسی که دل نگران آینده خویش است، لاجرم باید نسبت به آن حساس نیز باشد.

از نگرش بومی، در قلمرو جمهوری اسلامی ایران چنین برمی آید که نظام آموزش و پرورش، مسئولیت خطیری برعهده دارد که عبارت است از: پرورش افرادی که نسبت به مبانی و اصول دینی وفادارند و حیات دین دارانه را برگزیده اند. به عبارت دیگر، از حیث معرفتی، آموزش و پرورش وام دار چارچوب ارزشی کلانی است که سمت و سوی کلیه فعالیت ها را در جامعه مشخص می سازد. این در حالی است که امواج ناشی از جهانی شدن، به شکل گیری روندهای دین ستیزانه ای در جوامع دینی و از آن جمله جمهوری اسلامی منجر شده است که ماندگاری و استمرار چارچوب معرفتی دینی را هدف قرار داده اند. شایان ذکر است، اگرچه تعارض بین نگرش دینی و غیردینی (یا ضددینی) ریشه تاریخی طولانی دارد، اما موج جدید از حیث ماهیت کاملاً متفاوت است و لذا می توان آن را بحرانی منحصر به فرد ارزیابی کرد.

امواج چارچوب شکن

چارچوب معرفتی دینی که از ابتدای نزول ادیان توحیدی در جوامع دینی شکل گرفته و در تجربه دینی اسلام به اوج و اعتلای خویش رسیده است، از ابتدا تا به امروز با سه موج مخالف مواجه بوده است. از نظر معرفتی، این امواج سه گانه معرف چارچوب های معرفتی متفاوت و بعضاً متعارض با چارچوب دینی بوده اند و از این حیث دغدغه دیرینه دین داران به شمار می آیند. با این حال، تأمل در شرایط حاضر حکایت از آن دارد که موج سوم که در عصر جهانی پدید آمده، به مراتب خطرناک تر و برخورد با آن دشوارتر است. امواج سه گانه عبارتند از:

موج اول: دین ستیزی

این جریان با عنوان «کفر» در تاریخ جوامع دینی شناخته می شود و افراد یا مکاتبی را دربرمی گیرد که هدف آن ها نفی اصل دین است. بدیهی است که در مقابل این نوع جریان ضددینی، حوزه دین داران اقدام به ارائه استدلال ها و ادله ای می کند که هدف از آن اثبات وجود خدا و نیاز به وجود دین است. موج دین ستیزی در پی روی آوری گسترده مردم به دین و رجعت به نیازهای فطری آن، رو به ضعف می گذارد و در نتیجه، اصل کلان «دین گرایی» اقبال و اعتبار عام می یابد.

موج دوم: دین گریزی

جریان موسوم به «سکولاریزم» با این امید پا به عرصه اندیشه و عمل سیاسی گذارد که هدف آن نه نفی دین، بلکه تعیین حدودی برای آن باشد که در ورای آن حدود، دیگر نتوان سراغی از دین گرفت. براساس این نگرش، سکولارها دین را به مثابه امری شخصی نفی نمی کردند، بلکه صرفاً تحدید آن را دنبال می کردند. ظهور این موج، در واقع بیانگر شکل گیری دیدگاه و مکتب نوینی بود که نمی توان آن را با

اصول و استدلال های ارائه شده از سوی دین داران موج اولی، نقد و نفی کرد. به همین دلیل، مشاهده می شود که متفکران دینی برای ترویج ایده های خویش، به تغییر روش و تحلیل مجبور می شوند، در نتیجه نسل دوم متفکران دین گرایی پدیدار می شوند که با استناد به اصل جامعیت دین، سعی دارند مبانی و اصول سکولاریزم را نفی و هم چنان چارچوب دینی را برای مخاطبان خویش حفظ کنند.

موج سوم: دین گزینی

با توجه به این که تا آستانه قرن بیست و یکم، جهان اسلام بیشتر با امواج اول و دوم مواجه بود، عمده تلاش های نظری متفکران مسلمان برای صیانت از چارچوب دینی، در قالب نفی دین ستیزان و دین گریزان معنا و مفهوم می یافت. با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، گونه تازه ای از لیبرال دموکراسی پدیدار می شود که هیچ یک از دو هدف پیشین را دنبال نمی کند، بلکه به دنبال هدفی برتر است که عبارت است از: «رائه بدیلی برای دین که همان اصول لیبرال دموکراسی باشد». به عبارت دیگر، لیبرال دموکراسی قصد دارد نقش دین را ایفا کند و بدین ترتیب، بدون نفی نیاز فطری انسان به دین، خود را به جای آن عرضه بدارد. این موج جدید که محتوای چارچوب دینی را هدف قرار داده است، امروزه در سطح و گستره ای وسیع، تبلیغ، ترویج و آموزش داده می شود. بنابراین، دستگاه آموزش و پرورش ما باید نسبت به این بحران حساس باشد و با درک مقتضیات و لوازم آن، به بازسازی خود همت گمارد. به عبارت دیگر، همان گونه که روش های آموزشی و الگوهای پرورش دینی در موج نخست، به کار حوزه های فکری در موج دوم نمی آیند، روش ها و الگوی آموزشی - پرورشی موج دوم نیز به کار حوزه فکری در موج سوم نمی آیند. معنای این سخن آن است که: نظام آموزش و پرورش جامعه ما باید به باز تعریف خود برای زندگی در قرن بیست و یکم همت گمارد و در این راستا توجه داشته باشد که بحران پیش روی چارچوب معرفتی ما، نه تنها از ناحیه دین ستیزان و یا سکولارها، بلکه افزون بر آن از ناحیه لیبرال دموکراسی مهاجمی است که برای خود ارزش و اعتبار دین را قائل است. در ادامه، با توجه به اهمیت این بحث، به صورت گذرا روایت های عمده ای را که به دنبال این معنا هستند، بررسی می کنیم.



ساموئل هانتسکون

روایت‌های دین‌گزين

این بحران، از سوی اندیشه‌گران بنامی هم‌چون **فوکویاما**، **هابرماس** و **هانتینگتون** مورد توجه قرار گرفته است. آن‌چه در نظرات ایشان قابل توجه است، ادعای آنان در تحول لیبرال دموکراسی و تبدیل آن به ایدئولوژی مطلق و جامعی است که صبغهٔ تهاجمی دارد و از این حیث با گونه‌های قبلی لیبرال دموکراسی متفاوت است. جوهرهٔ اندیشهٔ ایشان را می‌توان چنین برشمرد:

جوهرهٔ دینی لیبرال دموکراسی

جوهرهٔ ادعای فرانسیس فوکویاما در حد نوشتار حاضر آن است که: پایان تاریخ فرا رسیده و ارزش‌های لیبرال دموکراسی نشان داده‌اند که به بهترین وجهی نیازهای اساسی جامعه‌شان را برآورده می‌سازند. فوکویاما در پاسخ به پرسش سردبیر فصل‌نامهٔ «چشم‌اندازهای تازه» که از بحران احتمالی جامعهٔ آمریکا و راه‌حل آن سؤال می‌کند، چنین می‌گوید: «به نظر من جامعهٔ آمریکا با بحران‌های جدی متعددی روبه‌رو است که آیندهٔ آن را تهدید می‌کند. مشکل جهان امروز، اقتصادی، سیاسی و... نیست، بلکه بحران ناشی از فروپاشی انسجام اخلاقی است که زمانی از طریق آموزه‌های مذهبی حاصل می‌شد. لذا توجه مجدد به بنیادهای فرهنگی و اخلاقی و بازسازی آن‌ها در درون فرهنگ لیبرال دموکراسی، کاملاً ضروری است». نتیجهٔ این سخن آن است که لیبرال دموکراسی جدید، دیگر در مقام نفی دین نیست، بلکه با گرفتن اصول و آموزه‌های دینی و هضم آن‌ها در درون فرهنگ غربی، در واقع می‌کوشد این فرهنگ را صبغه و ماهیتی روحانی بخشد و آن را به دین «آخر الزمان» تبدیل کند.

جاودانگی ارزش‌های لیبرال دموکراسی

ساموئل هانتینگتون، طراح نظریهٔ «برخورد تمدن‌ها»، در تکمیل اندیشهٔ تعالی جوی فوکویاما، ضمن نقد بعد «فراطی» و «خوش‌بینانه» دیدگاه وی، بر وجه تازه‌ای از لیبرال دموکراسی در قرن بیست‌ویکم تأکید می‌ورزد که آن را از گونه‌های پیشین متمایز می‌سازد. تصریح هانتینگتون بر «جاودانگی» ارزش‌های لیبرال دموکراسی، دلالت بر آن دارد که وی شأن و جایگاهی فراتر از یک ایدئولوژی انسانی را برای لیبرال دموکراسی قائل است. بنابراین، حکم به تفاوت «تمدن غربی» از کلیهٔ تمدن‌های دیگر می‌دهد و آن را امری «جاودانه»، یعنی چیزی هم‌طراز دین که پیوسته از این امتیاز در مقابل اندیشه‌های بشری برخوردار بوده است، معرفی می‌کند: «ایده‌ی است که غرب با همهٔ تمدن‌های قبل از خود تفاوت دارد؛ زیرا بر همهٔ تمدن‌هایی که از سال‌های 1500 میلادی به این سو می‌زیسته‌اند، تأثیر شگرفی گذاشته است» [هانتینگتون، 1378: 485].

وی در مقالهٔ دیگری با عنوان «اگر تمدن نیست پس چیست؟» بیان می‌دارد که ارزش‌های لیبرال دموکراسی از حیث عملی نیز گسترش قابل توجهی یافته‌اند و در صورت تفوق بر تنها جبههٔ معارض موجود، یعنی «اتحاد اسلام با کنفوسیوس‌سیسم» می‌توانند همیشگی و مسلط باشند [همان، ص 115]. بدین



فرانسیس فوکویاما

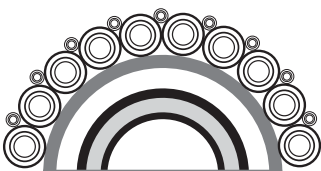
ترتیب، هانتینگتون لیبرال دموکراسی را تا حد و اندازهٔ یک ایدئولوژی فراگیر و جامع که در ورای تحولات تاریخی و اجتماعی، حاکمیت خود را به صورت مستمر - و متفاوت از سایر ایدئولوژی‌ها حفظ خواهد کرد - ارتقا می‌بخشد و روایتی دین‌گونه از لیبرال دموکراسی عرضه می‌دارد.

لیبرال دموکراسی به مثابه الگوی تفکر دینی

مجموع ملاحظات ارائه شده از سوی فوکویاما و هانتینگتون در اندیشهٔ انتقادی هابرماس به نتیجه رسیده است. به گونه‌ای که وی با تأکید بر بحران اندیشهٔ دینی در حوزهٔ نظر و عمل، چنین نتیجه می‌گیرد که «دیان اگرچه برای حیات انسان ضروری و مهم هستند، اما شرایط بقای آن‌ها در جامعه آن است که خود را مشابه اصول و مبانی لیبرال دموکراسی باز تعریف کنند». به عبارت دیگر، وی الگوی تازه‌ای را پیشنهاد می‌دهد که ادیان درون آن معنا و مفهوم می‌یابند: «با سیاست‌زدایی از ادیان در حاکم و وارد کردن اقلیت‌های دینی در اجتماع سیاسی و گسترش مدارای دینی که ما در آن گونه‌ای همگامی با دموکراسی دیده‌ایم، سرمشقی برای رواج دادن حقوق فرهنگی پدید می‌آید» [گفت‌وگو، 138: 14].

در این صورت است که دین می‌ماند، اما با ماهیت و خط‌مشی متفاوت از قبل: «دین هم‌چنان در چارچوب متمایز مدرنیته، برای بخش بزرگی از ملت، نیرویی مؤثر در شکل‌دهی به شخصیت آن‌ها به‌شمار می‌آید... و هم‌چنان در عرصهٔ افکار عمومی سیاسی تأثیر شایانی می‌گذارد» [همان، ص 18].

نتیجه آن که، سیر تفکر جدید اندیشه‌گران لیبرال دموکراسی از فوکویاما گرفته تا هانتینگتون، در نهایت به آن‌جا می‌رسد که چارچوب تازه‌ای را متناسب با اصول و اندیشه‌های لیبرال دموکراسی برای انسان معاصر تأسیس می‌کنند؛ چارچوبی که جای‌گزین دین در جوامع دینی می‌شود و لذا به جای آن‌که اصول و چارچوب‌های دینی مرجع طراحی راهکارها و سیاست‌های کلان باشد، باید درون لیبرال دموکراسی فهم و معنا شود: «دین در چارچوب مدرنیته، تنها در صورتی می‌تواند به جای بماند که بتواند در سه جهت وضعیت خود را روشن کند. یکی این که آگاهی دینی می‌تواند در مواجهه با سایر ادیان که به لحاظ معرفتی با هم تفاوت دارند، به گونه‌ای معقول این مواجهه را سامان دهد. دوم این که خود را با مرجعیت



سیامک نیازی (1352)
معلم نمونه، استان کرمانشاه، 1390

سیامک نیازی، متولد کرمانشاه و دارای مدرک کارشناسی الهیات و معارف اسلامی و اکنون دانشجوی کارشناسی ارشد است. او نخست در دانش‌سرای تربیت‌معلم سقز تحصیل کرد و معلم شد و از سال 71 رسماً به خدمت آموزش‌وپرورش درآمد. چند سال در مدارس روستاهای زامله و بولان خدمت کرده و سپس به شهر کرمانشاه انتقال یافته است. اکنون در پست معاونت پرورشی مجتمع آموزشی‌وپرورشی حضرت ولی‌عصر (عج) در روستای خاتم‌آباد میان دربند مشغول فعالیت است. سیامک نیازی با بسیج همکاری فعال دارد، از توانایی جسمانی خوبی برخوردار است و تاکنون هفت عنوان قهرمانی کسب کرده و ایک مربی آمادگی جسمانی فرهنگیان در سالن شهید فهمیده کرمانشاه است. وی هم‌چنین اهل قلم است و بنا به اظهار خود تاکنون 17 اثر در زمینه‌های مختلف دینی تألیف کرده است.

ما را شکل می‌دهد. این رکن نیز متأثر از فرایندهای جاری در گستره جهانی، با مشکلات جدی روبه‌رو خواهد بود. اگرچه این مشکلات از عمق و گستره «بحران معرفتی که متوجه مقوله پرورش است» برخوردار نیستند، اما در مقام عمل تأثیراتی با همان اهمیت و اولویت دارند. نظر به اهمیت این مسائل، در ادامه به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود. لازم به ذکر است، این بحران‌ها با توجه به اصول و ارکان اصلی نظام آموزشی، یعنی «دانش آموز، متن آموزشی، روش آموزش، آموزگار، آموزشگاه و نظام آموزشی» بیان می‌شود.

کاهش ارزش «زمان گذشته» و افزایش ارزش «زمان حال»

از جمله اصول مهم در نظام آموزش سنتی جامعه ما، ارزش فوق‌العاده‌ای است که «زمان گذشته» داراست. ما همواره در گفتمان خود، از این ارزش به عنوان «تجربه» یاد می‌کنیم و پیوسته افراد کوچک‌تر را درس آموز صاحبان تجربه می‌دانیم و سعی بر این است که با استفاده از تجربه اینان، بر دانش آنان افزوده شود. به تعبیری می‌گوییم، جوانان باید باور کنند که آن‌چه را ایشان در آینده می‌بینند، پیران در خشت خام می‌بینند و این محصول تجربه تاریخی آن‌هاست. این تلقی، اصول نظری و عملی خاصی را در نظام آموزشی حاکم ساخته است که ما معمولاً به عنوان «دب تحصیل» از آن یاد می‌کنیم.

این در حالی است که تحولات رخ داده در عرصه فناوری و روش‌های نوین آموزشی، به شدت این اصل را دست‌خوش تحول ساخته است؛ به این معنا که ارزش «زمان گذشته» و «حال» یکسان نیست. امروزه جوان با استفاده از امکانات آموزشی و ارتباطاتی، به حجم بالایی از اطلاعات و دانش دست می‌یابد که برای نسل گذشته قابل تصور هم نبود. لذا دو دهه اخیر، از حیث شتاب، با دهه‌های قبل از آن - در جامعه ما - قابل مقایسه نیست. نتیجه آن است که جوان دانش‌آموز امروز، راه سی ساله را یکشنبه طی می‌کند و چنین می‌شود که «ارزش زمان تجربه شده» به شدت کاهش می‌یابد. در نتیجه این تحول، ادب پیشین نیز متحول می‌شود؛ چراکه جوان امروزی خود را نیازمند تجربه نسل قبل نمی‌بیند و احساس می‌کند که خود به توانمندی‌ها و دانش‌هایی دست یافته است که به مراتب بیشتر از دانسته‌های نسل پیشین است. با توجه به سرعت فزاینده رشد امکانات جدید آموزشی و ارتباطی در جامعه ما، این تحول در حال وقوع است. پس باید توجه داشت که نسل جدیدی از دانش‌آموزان در راه هستند که تصویر و تلقی متفاوتی از زمان گذشته دارند و بنابراین نمی‌توان از آن‌ها توقع ادب تحصیلی پیشین را داشت.

پدیده وارونگی در روابط آموزشی

معلم‌ان، از آن حیث که صاحبان «علم و دانش» به‌شمار می‌آیند، به‌طور سنتی درون جامعه از ارزش اجتماعی خاصی برخوردارند و کودکان و نوجوانان با قرار گرفتن در مقابل دانش ایشان، به نوعی احساس نیاز می‌کنند و خود را به فراگیری از آنان مکلف می‌دانند. اما همین ارتباط آموزشی، در دوران گذاری که ما در آن قرار داریم، به شدت دست‌خوش



یورگن هابرماس

علوم وفق دهد. سوم این‌که از نظر دینی، در پی پیوند خود با حاکمیت مردم و حقوق بشر باشد» [همان، ص 19].

خلاصه کلام آن‌که نخستین بحران فراسوی نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران که بر مبنای چارچوب دینی قرار دارد، آن است که چارچوب ترسیم شده برای «پرورش» نسل جوان جامعه اسلامی به شدت از ناحیه لیبرال دموکراسی معاصر مورد چالش واقع شده است. از آن‌جا که جنس این چالش با دو موج قبلی، یعنی دین‌ستیزی و سکولاریزم متفاوت است، نمی‌توان برای مقابله با آن و توجیه دانش‌آموزان، صرفاً به استدلال‌های قبلی که متناسب با شبهات و پرسش‌های دین‌ستیزانه و دین‌گریزانه طراحی و ارائه شده‌اند، بسنده کرد. نسل حاضر با چهره تازه‌ای از لیبرال دموکراسی مواجه است که داعیه جامعیت، شمول، عدالت و حقانیت دارد و در واقع می‌خواهد خود پاسخ‌گوی نیازهای فطری انسان باشد. لیبرال دموکراسی معاصر در پی ایفای نقش دین است و این تغییر ماهیت، نظام آموزشی ما را بر آن می‌دارد که برای پرورش انسان‌های دین‌آگاه، دین‌خواه و دین‌دار، بار دیگر در راهکارها و اصول و مبانی روش‌های خود به تأمل پردازد و متناسب با جهان معاصر، به درک بهتر دین و معرفی مناسب‌تر آن در فضای جدید همت گمارد. آن‌چه بدیهی می‌نماید، آن است که با الگوها، اصول و روش‌های جاری، نمی‌توان به نقد کامل و متین لیبرال دموکراسی مهاجم جدید نایل آمد. لذا بحران در چارچوب، بنیادی‌ترین مشکلی است که کل جامعه اسلامی را تهدید می‌کند؛ لذا در صورت عدم درک آن و عدم مواجهه صحیح با آن، می‌توان پیش‌بینی کرد که کارکرد «پرورشی» نظام آموزش و پرورش به‌طور کلی بی‌معنا شود. به این صورت که درون نظام آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران، نسلی تربیت خواهند شد که باوجود فراگرفتن آموزش‌های متعارف، از حیث معنا و وفاداری، دل در گرو ارزش‌ها و اصول دیگری خواهند داشت و چنین رخدادی می‌تواند تهدیدی جدی برای آینده جامعه اسلامی به‌شمار آید.

بحران در روش

مقوله «آموزش» دومین رکن نظام آموزش و پرورش جامعه

ایمان ایمانی
معلم نمونه کشوری.
کرمانشاه 1390

در روستای کله جوب از توابع اسلام‌آباد غرب متولد شد. دوره ابتدایی را در زادگاه خود، دبیرم متوسطه را در قزوین و لیسانس ریاضی را از دانشگاه رازی کرمانشاه گرفت. وی فوق‌لیسانس را نیز در کرمانشاه گذراند و در سال 1359 به استخدام آموزش و پرورش درآمد. در سال‌های دفاع مقدس، در جبهه حضور فعال داشت و به افتخار جان‌بازی نایل آمد.

ایمان ایمانی تاکنون سه بار به‌عنوان معلم نمونه استانی و در سال گذشته نیز به عنوان معلم نمونه کشوری انتخاب شد. علاوه بر این، وی عناوین قهرمانی کشوری و استانی در رشته‌های کاراته و تیراندازی را در کارنامه خود بدین فعالیت‌های علمی و آموزشی وی عبارت‌اند از: تدریس سرگروهی آموزش ریاضی، تدریس در ضمن خدمت و دانشگاه حضور در همایش‌های علمی ریاضی و ترجمه مقالات. ایمان ایمانی در میان شرح مختصر زندگی خود بر روی مجله رشد معلم خود را هر دو معلم شهید و هم‌رزمش داریوش ریزوندی و محموشهبازی نام برده است.

■ راهکار «تربیت

معلم ویژه جهان

معاصر ضرورتی

انکار ناپذیر است.

روی آوری به راهکار

«تربیت معلم» با

استانداردهای نوین

جهانی و بازآموزی و

تقویت علمی مجموعه

فعلی معلمان، تنها

راه حل است که

می توان برای مقابله

با بحران ناشی از

«وارونگی» در روابط

دانش آموز و معلم

پیشنهاد داد

نمود دارد. برای مثال، می توان به تکنولوژی عالی اشاره داشت. در حالی که در کشور آلمان 17 درصد، انگلیس 30 درصد، کره 32 درصد، ژاپن 27 درصد، ترکیه 4 درصد و مالزی 54 درصد از کل صادرات صنعتی شان در سال 1999 به حوزه تکنولوژی عالی اختصاص داشته است، این بخش در ایران، در بهترین حالت چیزی کمتر از یک درصد بوده که نوعی از فقر و محرومیت را می رساند. این تحلیل با توجه به تعداد افرادی که به صورت حرفه ای در این بخش شاغل هستند، قابل تأیید است.

آمارهایی از این قبیل بسیار نگران کننده است و به شکل گیری نوعی جهل و بی سوادی مدرن دلالت دارد که در صورت استمرار می تواند به افت شدید سطح آموزشی در کشور منتهی شود. از این منظر، حوزه های عالی دانش مورد توجه و اقبال قرار نگرفته است و در نتیجه فقر کارشناسی و برنامه ریزی در سطح مدیریتی، راه را بر بومی شدن این حوزه های علمی مسدود می سازد. در نتیجه، جامعه نخبگان ما از مزیت آشنایی علمی و کاربرد عملیاتی این دانش های حساس محروم می شود و این محرومیت به درون پیکره جامعه نفوذ می کند و نسلی آموزش دیده وارد جامعه می شوند که اگرچه استانداردهای سستی آموزش را دارند، اما در فضای جهانی از معدل خوبی برخوردار نیستند.

پدیده آموزش های ناهمسان

رشد فناوری های ارتباطی، تنوع محصولات و روش ها و متون آموزشی، منجر به آن شده که بسیاری از کشورهای در حال توسعه، دچار معضلی شوند که می توان از آن به پدیده «آموزش های ناهمسان» یاد کرد. معنای این آفت آن است که دانش آموزان در حالی که درون یک نظام آموزشی رسمی واحد در حال تحصیل اند، به واسطه دست رسی به امکانات تازه (بویژه شبکه اینترنت) به صورت غیر رسمی از آموزش های دیگری نیز بهره مند می شوند؛ آموزشی که چون جامعه مورد نظر در آن نقشی ندارد، با آموزش های رسمی دیگر همسان نیست. برای مثال، با مراجعه به زبان کاربران اینترنت، مشخص می شود که زبان فارسی به هیچ وجه در آمارهای رسمی و قابل ذکر وارد نشده است و به علت ناچیز بودن محاسبه نمی شود. طبق آمار، زبان انگلیسی با 51/3 درصد، بیشترین سهم را به خود اختصاص داده است و زبان های ژاپنی با 7/2 درصد، آلمانی با 6/7 درصد، اسپانیایی با 6/5 درصد، چینی با 5/2 درصد، فرانسوی با 4/4 درصد، کره ای با 3/6 درصد، ایتالیایی با 3/3 درصد، دانمارکی با 2 درصد و بالاخره زبان عربی با 1 درصد، در زمره ده زبان اصلی شبکه قرار دارند.

اگر این ارقام را در خصوص کشورهای همسایه و یا مشابه خود در منطقه جست و جو و با ایران مقایسه کنیم، معلوم می شود که از این حیث نیز وضعیت ایران چندان مطلوب نیست و از معدل کشورهایی هم چون: بحرین، کویت، عمان، قطر و امارات نیز پایین تر است. طبق بررسی به عمل آمده، معدل 9 کشور منطقه از حیث فراگیری اینترنت، پراکندگی جغرافیایی آن، جذب در بخش های گوناگون، زیر ساخت اتصال، زیر ساخت سازه ها و بالاخره مهارت در کاربرد، از مجموع کل 18 امتیاز، برای کشور یمن 6، امارات 13، عربستان 6، قطر 9، عمان 10،

تغییر شده است. علت آن است که میزان رویکرد جوانان به فناوری های نوین، به مراتب بیشتر از معلمان شان است. توانایی جسمی و ذهنی جوانان، ظرفیت بیشتر آن ها، نداشتن مسئولیت اداره زندگی و درگیر نبودن با مشکلات سیاسی و اجتماعی در جامعه، منجر به آن شده است که آشنایی این گروه با آموزش های نوین، سیستم های ارتباطی و چگونگی استفاده از آن ها، از گروه معلمان بیشتر باشد. نتیجه این تحول آن است که اولاً: دانش آموز از حیث روحی خود را جلوتر از معلم خویش می داند و ثانیاً: مطالب و اطلاعاتی دارد که معلم او از دست رسی به آن ها محروم است و لذا با عرضه آن ها می تواند تفوق خود را به اثبات برساند. مهم تر از همه این که دانش آموز روش کاربرد ابزارهای ارتباطی نوینی را می داند که معلم او بنا به دلایلی از علم به آن محروم است. معنای این گزاره ها آن است که رابطه تعلیمی معلم و دانش آموز دچار وارونگی شده است و در نهایت جایگاه معلمان به شدت تنزل می یابد. با توجه به این که هرگونه تنزلی در شأن و جایگاه معلمان می تواند لطامت جبران ناپذیری بر ساختار آموزشی و پرورشی به دنبال داشته باشد، می توان اظهار داشت که راهکار «تربیت معلم ویژه جهان معاصر» ضرورتی انکار ناپذیر است. روی آوری به راهکار «تربیت معلم» با استانداردهای نوین جهانی و بازآموزی و تقویت علمی مجموعه فعلی معلمان، تنها راه حل است که می توان برای مقابله با بحران ناشی از «وارونگی» در روابط دانش آموز و معلم پیشنهاد داد.

پدیده بی سوادی مدرن

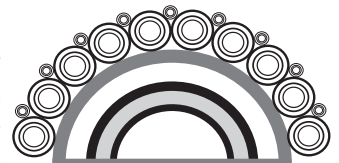
افزایش روزافزون جمعیتی که خواهان دست رسی به اطلاعات و کسب مدارج عالی علمی است، هم چنین محدودیت های مادی و انسانی موجود بر سر راه تأمین این نیازها و تحول فزاینده تغییرات اجتماعی، مانع از آن می شود که روش های سنتی آموزش بتوانند مثل گذشته برای پاسخ گویی به نیازهای جهانی معاصر، مورد توجه قرار گیرند. در این خصوص، می توان به پیدایش پدیده های نوینی هم چون دانشگاه های مجازی و استفاده از روش های الکترونیکی اشاره داشت که متأسفانه مشارکت و سهم ما در طراحی و یا کاربرد این مقولات بسیار پایین است. برای مثال، در بحث مهم آموزش الکترونیکی «e learning» در جامعه علمی ما دو پروژه تعریف شده است و در زمینه استفاده از روش های الکترونیکی در برخی از دانشگاه ها مانند تهران، صنعتی شریف و شیراز، اقدامات اولیه ای صورت پذیرفته است که در مجموع درصد بسیار ناچیزی از کل نظام آموزشی ما را تشکیل می دهد. بر این اساس، می توان ادعا کرد که ما با روش های سنتی و غیر کارآمد وارد عرصه پیشرفته آموزشی در عصر اطلاعات شده ایم و به همین دلیل نه توان جذب تمامی علاقه مندان دارای استعداد را داریم و نه امکان آموزش مناسب به معدود افرادی که جذب می کنیم. نتیجه این مهم، پیدایش پدیده منفی «هاجرت سرمایه های علمی» است که به منظور دست یابی به علوم و دانش مورد نظرشان، راهی کشورهای دیگر می شوند. لازم به ذکر است که استمرار این فرایند، در آینده می تواند به بروز آشکال نوین و مدرنی از بی سوادی در کشور منجر شود. هم اکنون نیز در بعضی از قسمت های علم و دانش، این آفت



علی رمضانی باجی (1350)
دبیر پژوهشگر
ساری

علی رمضانی متولد شهرستان بهشهر مازندران است و هم اکنون آخرین ترم دوره دکتری تاریخ را می گذراند. اهل قلم و پژوهشگر است و تاکنون آثار قابل اعتنایی در عرصه تاریخ عرضه کرده است. از جمله کتاب های: کندلوس نگین مازندران (1385)، تاریخ ملوک الجبال (1388)، دانستنی های سفر به تاجیکستان (1388)، روزشمار انقلاب اسلامی در مازندران (1383) و مقالات: قلاع و تپه های تاریخی مازندران (1383)، مقاله برتر همایش بین المللی یکصد و چهلین سال تولد و اسطی و ولادیمیر بارتولد (1388)، مقاله برتر کنفرانس بین المللی ابومحمد خجندی (1389)، علی رمضانی مدرس دانشگاه آزاد اسلامی ساری است و سردبیری فصل نامه و نوشته تبرستان را نیز به عهده دارد.

■ لیبرال دموکراسی در قالب یک مکتب فکری تمام عیار، درون نظام آموزشی بسیاری از کشورهای اروپایی و آمریکایی تجلی یافته و لیبرالیزه کردن مخاطبان خود را از هر طیف، طبقه و یا گروه و مکتبی که باشند، با جدیت تمام دنبال می کند



محمدحسین افرا (1349)
معلم نمونه، چرام، استان
کهگیلویه و بویراحمد

متولد روستای تُمبی از توابع چرام است. دورهٔ دانش‌سرای تربیت‌معلم را در شهر دهدشت به پایان رساند و به مدت پنج سال در منطقهٔ سرفریاب خدمت کرد. پس از آن در مرکز تربیت‌معلم شهید ایزدینا یاسوج و سرانجام در مرکز آموزش ضمن خدمت فرهنگیان بهبهان ادامهٔ تحصیل داد و مدرک کارشناسی رشتهٔ دبانی و عربی گرفت و فعلاً در این شهرستان به خدمت ادامه می‌دهد. محمدحسین افرا سابقهٔ حضور در جبهه‌های حق علیه باطل را دارد و از نظر آموزشی نیز از معلمان موفق منطقهٔ خود به شمار می‌رود. او دو بار، در سال‌های تحصیلی 75 - 74 و 82 - 81، معلم نمونهٔ شهرستان چرام شد و در سال 90 - 89 نیز عنوان مدیر نمونهٔ استانی را کسب کرد که پاداش آن اعزام به حج عمره بود.

کویت 11، عراق صفر، بحرین 9 و ایران 8 بوده است. معنای این ارقام آن است که ما درخوش‌بینانه‌ترین حالت، در قیاس با کشورهای منطقه، یک کشور مصرف‌کنندهٔ متوسط هستیم؛ منطقه‌ای که در قیاس با سایر مناطق منطقه‌ای، در عرصهٔ مشارکت در طراحی، تغذیه و استفاده از شبکهٔ اینترنت، زیر متوسط ارزیابی می‌شود. با توجه به این گزارش آماری که عرضه شد، معلوم می‌شود حجم فزایندهٔ کاربران ایرانی - که بنابر گزارش‌های موجود، بیشتر آن‌ها اکثراً در گروه سنی جوانان قرار دارند و موضوع نظام آموزش کشور هستند - در حال فراگیری دو گونه از گزارش‌اند و این ناهمسانی می‌تواند به زوال اعتبار آموزش سستی در ذهن ایشان منجر شود و در آن صورت میل به حضور و فراگیری در این نظام را به شدت کاهش دهد. نظام آموزش کشور برای کسب حداقل امتیازهای مربوط به یک نظام جذاب، کارآمد و قابل اعتماد مخاطبانش (که دانش‌آموزان و خانواده‌های آن‌ها هستند)، لازم است به بازنگری در نیروی انسانی، ساختار آموزشی و حتی شکل ظاهری آموزشگاه‌های خود همت گمارد. در غیر این صورت می‌توان پیش‌بینی کرد که با این روند موجود در عرصهٔ جهانی، «پدیدهٔ توجه به مراکز آموزشی خارج از کشور، بی‌اعتمادی نسبت به نظام آموزشی داخلی و...» رشد و گسترش خواهد یافت. مهم آن است که جلوی این ناهمسانی گرفته شود و جامعهٔ دانش‌آموزی به این اطمینان دست یابد که در فضایی هم‌سنگ فضای جهانی و با امکاناتی مشابه و یا حداقل امکاناتی متناسب، در حال آموزش است.

نتیجه‌گیری

«جهانی شدن» اگرچه در بردارندهٔ فرصت‌های خاصی برای کشورهای جهان است که نمی‌توان اثر آن‌ها را در عرصه‌های فرهنگ، سیاست، اقتصاد و امور اجتماعی و زیست‌محیطی منکر شد، اما در مقابل، درون خود برای بسیاری از کشورها تهدیداتی را می‌پروراند که نباید از آن‌ها غفلت کرد. گذار سالم از عصر ملی به عصر جهانی، مستلزم عطف توجه به تهدیدات جهانی شدن و یافتن راهکار مناسب برای مدیریت آن‌ها و هم‌چنین درک فرصت‌ها و بهره‌برداری از آن‌ها برای تقویت جایگاه و توان کشور است. نوشتار حاضر روایتی است آسیب‌شناسانه و معطوف به تهدیدات جهانی شدن در حوزهٔ آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران و از این حیث به دنبال تعیین وجههٔ خاصی از جهانی شدن است.

در این نوشتار، دو گونهٔ اصلی تهدید برای جمهوری اسلامی ایران از یکدیگر تمییز داده شد: نخست، «تهدید زیربنایی» که جنبهٔ معرفتی دارد و در واقع فلسفهٔ پرورشی نظام آموزش و پرورش را در کشور ما تهدید می‌کند. اگر بپذیریم که آموزش و پرورش بنا به رسالتی که برای آن تعریف شده و با ذکر واژهٔ «پرورش» در عنوان خود، عهده‌دار تربیت نسلی دین آگاه برای ادارهٔ امور جامعه در آینده است که از آموزش و مهارت لازم نیز برخوردار باشد، در آن صورت می‌توان ادعا کرد که جهانی شدن چارچوب معرفتی این نظام را مورد حمله قرار داده است و از این حیث، جامعهٔ آموزشی ما به شدت در خطر است. شکل‌گیری گونهٔ تازه‌ای از لیبرالیسم که جنبهٔ تهاجمی دارد و مانند گذشته به دنبال نفی یا تهدید دین نیست - بلکه افزون

بر آن خود داعیه‌دار ایفای نقش دین است - دلالت بر آن دارد که پرسش‌ها و ابهامات نسل جدید درخصوص چارچوب معرفتی نظام آموزشی با سؤال‌های نسل‌های پیشین متفاوت است و نظام آموزشی و تربیتی نمی‌تواند با اتکا به اصول، متون و روش‌های دو دههٔ قبل، به مقابلهٔ این جریان برود. به عبارت دیگر، باید فلسفهٔ تازه‌ای را مبنای آموزش و تربیت قرار داد، وگرنه در آینده شاهد پرورش نسلی غیروفادار به چارچوب معرفتی اسلامی خواهیم بود.

در بخش مربوط به «تهدیدات روبنایی»، نویسنده از چهار تهدید مهم برای نظام آموزشی به صورت اجمالی یاد کرد که عبارت‌اند از:

1. ارزش زمان گذشته (تجربه) به شدت کاهش یافته است و بنابراین نسل حاضر از حیث زمانی و توانایی، خود را بسیار جلوتر و تواناتر از معلمان و مدیران خود می‌یابد و همین امر، ادب رفتاری و قابلیت آموزش‌پذیری او را به شدت متحول می‌سازد.

2. به واسطهٔ دسترسی‌ها و آموزش‌های تازه، دانش‌آموزان دانش خود را از بسیاری از معلمان خود بیشتر ارزیابی می‌کنند و همین امر منجر به آن می‌شود که دیگر رابطهٔ «معلم و دانش‌آموز» را چندان معتبر ندانند.

3. جامعهٔ علمی بر اثر محرومیت از دانش‌های مدرن و نبود حضور مؤثر، دچار نوعی جهل می‌شود که اعتبار و کارآمدی او را به شدت کاهش می‌دهد.

4. شبکهٔ ارتباطی نوین، منجر به آن شده است که دانش‌آموزان حداقل دو فضای آموزشی متفاوت را برای خود تعریف کنند: یکی فضای آموزشی رسمی که در آن قرار دارند و دیگری شبکهٔ آموزشی غیررسمی که از طریق دسترسی‌ها و اینترنت و... برای خود قائل هستند. ناهمسانی بین این دو فضا، لطافات جبران‌ناپذیری را به نظام آموزشی ما وارد می‌کند. مجموع ملاحظات بالا که محورهای اصلی تهدیدات احتمالی را برمی‌شمارد، دلالت بر آن دارد که در فضای جهانی، نظام آموزشی ما بحران‌هایی جدی پیش‌رو دارد. لذا برای پشت‌سر گذاشتن قرن 21، ما نیازمند تأملی دوباره و جدی در نظام آموزش و پرورشمان هستیم. هرگونه قصوری در رسیدگی به این نیاز و حمایت مؤثر مادی - معنوی از آموزش و پرورش، به معنای تربیت نسلی برای آیندهٔ کشور است که از علم و تعهد لازم برای فعالیت درون چارچوب معرفتی انقلاب اسلامی برخوردار نخواهند بود و این بنیادی‌ترین تهدیدی است که آیندهٔ جامعهٔ ما را تهدید می‌کند. لذا جای آن دارد که تأکید شود: «آیندهٔ این کشور و نظام اسلامی در گرو حمایت مؤثر و نهادهای آموزش و پرورش و بازسازی مقتدرانهٔ آن است».

منابع

1. مانوئل کاستلز، عصر اطلاعات، پایان هزاره، ترجمهٔ احمد علیقلیان و افشین خاکباز، علی پایا (ویراستار ارشد)، طرح نو، تهران، 1380.
2. ساموئل هانتینگتون، برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمهٔ محمدعلی حمیدرفیعی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، تهران، 1378.
3. گزارش، گفت‌وگو (ماهنامهٔ خبری، علمی و فرهنگی)، سال دوم، ش 26، خرداد 1381.

مقدمه

هر زمانی که از تربیت صحبت می‌شود، در واقع معنای خلاصه شده‌ای از آن در ذهن دارم؛ بر این باورم که تربیت، مهارت زیستن در اجتماع است. روی این واژه تأکید دارم، چرا که آن را به مفهوم «مهارت» به کار برده‌ام. ارسطو از واژه «هنر» استفاده کرده است و بزرگان دیگر هم چنین اندیشه‌ای دارند. چنانچه هنر را مهارت زیستن در اجتماع در نظر بگیریم، معنایش این است که انسان موجودی است که بدون دیگران و حضور بین آن‌ها، فاقد مفهوم تربیت خواهد بود. روشن‌تر این که تربیت امری فردی نیست و فرد یا انسان تنها، متناسب به تربیت یا عدم تربیت نخواهد بود.

نظریه‌های تربیت

در مورد تربیت سه نظریه بزرگ مطرح است. نخستین نظریه که جزو نظریه‌های سنتی نیز هست و متأسفانه تا حدی هم در نظام‌های آموزشی مامنان قرار گرفته است، نظریه‌های «ذات‌گرایانه» تربیت است. بر اساس این نظریه‌ها، بسیاری فکر می‌کنند انسان ذاتاً موجودی است که درون خودش استعدادی دارد و این استعداد از قوه به فعل می‌رسد.

کلید واژه‌ها:
استعداد، ذات،
عادت، جهانی شدن،
شیزو فرنی.

داود فیروزی



جهانی‌شدن و مسئله تربیت

بنابراین، مفهوم تربیت عبارت است از: «حمایت و کمک بیرونی برای زایش بالفعل این استعداد». درست آن چه که ارسطو در تربیت، نام آن را «مامایی» نهاده است. در واقع، مبنای این طرز تفکر این است که هر کس جوهری و احساسی دارد که با آن متولد می‌شود و برعکس آن هم نمی‌تواند شکل بگیرد. چنانچه این موضوع را بپذیریم، مشاهده می‌کنیم که نظریه‌های قدمای مانیز همین طور بوده‌اند، یعنی قدمای ما هم فکر می‌کردند که هر کسی با ذات معین متولد می‌شود. بنابراین، تربیت نااهل ممکن نیست. روشن‌ترین این که برخی اهلیت تربیت دارند و برخی فاقد اهلیت برای تربیت شدن هستند. طبق این نظریه، کودکان از همان ابتدا دسته‌بندی می‌شوند به خوب و بد، مستعد و نامستعد. به عبارت دیگر، از همان طفولیت نوعی تحلیل اقتدار گرایانه در این دسته‌بندی‌ها شکل می‌گیرد و در این حالت، کودک مستعد و یا نامستعد بر همین باور خواهد ماند و نتیجه آن، شکل‌گیری توهمی است که در بزرگسالی به او حکم می‌کند که چنین و چنان است. امروزه این نظریه با اشکالات زیادی رویه‌رو است؛ اما من این جا در صدد نفی این دیدگاه نیستم و غرض، یافتن مبنای بحث است.

نظریه دیگری که در ابتدا صوفیست‌ها آن را مطرح کردند و در دوره‌های بعدی نیز جا افتاد، تئوری «آموزگارانه» از تربیت است. اینان معتقدند که انسان‌ها یک روح آینه‌ای دارند. بر طبق این اندیشه، انسان‌ها نظیر موم هستند که در پروسه تربیت شکل می‌گیرند و متصلب می‌شوند. بر همین اساس، می‌توان گفت که با دانش تربیت، همگان را می‌توان تربیت کرد. امروزه این نظریه مشتری چندانی ندارد. زیرا احتمالاً در انسان‌ها نوعی خلاقیت فطری وجود دارد که الزاماً با هر گونه نظام تربیتی سازگار نیست.

نظریه سوم، دقیقاً به ارسطو تعلق دارد و از زمان وی تاکنون گسترش یافته است. چنانچه امروزه بسیاری از پست مدرن‌ها نیز آن را انتخاب کرده‌اند و به گمانم دیدگاه جالبی است. این نظریه در واقع تربیت را نه شکوفایی ذاتیات ذات فرد می‌داند و نه عامل ثقل آموزش که معتقد به تقدم آموزش بر تربیت باشد. نظریه اول در واقع تربیت را ناشی از شکوفایی ذاتیات ذات انسان می‌داند و نظریه دوم تربیت را تابع آموزش می‌بیند؛ در حالی که نظریه سوم، تربیت را حاصل تکرار، عمل و عادت می‌داند. بر

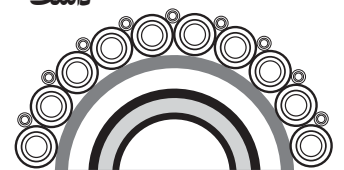
بسیاری فکر می‌کنند، انسان ذاتاً

موجودی است که درون خودش استعدادی دارد و این استعداد از قوه به فعل می‌رسد.

بنابراین، مفهوم تربیت عبارت است از: حمایت و کمک بیرونی برای زایش بالفعل این استعداد



■ نظریه‌های قدیمی تاحدی به «خانواده» تکیه می‌کردند، حال آن که نظریه‌های جدید نظریه «دولت» دارند و دولت را متولی تربیت می‌دانند اکنون در شرایط جهانی شده که هم خانواده می‌شکند و هم دولت، تربیت در چه وضعی قرار خواهد داشت



مژگان ایمانی (۱۳۵۱)
مدیر نمونه یاسوج
(کهنکوبه و بویراحمد)

مژگان ایمانی در منطقه‌ای عشایر نشین از استان فارس در خانواده‌ای که پدر و مادر هر دو معلم بودند، متولد شد. دارای مدرک کاردانی زبان انگلیسی، کارشناسی مدیریت آموزشی و کارشناس ارشد زبان فارسی است. چند سال در روستای چناربرم خدمت کرده و در همان جا موفق شد با کمک خیر مدرسه‌ساز، کمائی مقدم، ساختمان مناسبی را برای دبیرستان دخترانه احداث کند. وی اکنون مدیر دبیرستان شاهد دخترانه یاسوج است. خانم ایمانی در سال‌های تحصیلی ۸۹ - ۹۰ و ۸۸ - ۸۹ به ترتیب مدیر نمونه شهرستان و استان معرفی شده است. اهل قلم است. مقاله‌هایی از وی در نشریات محلی چاپ شده و در حال حاضر تألیف کتابی در زمینه تاریخ ادبیات معاصر را در دست دارد.

طبق این نظریه انسان‌ها آن گونه که می‌دانند، عمل نمی‌کنند. زیرا بسیاری از افراد خیلی چیزها را می‌دانند، اما بدان عمل نمی‌کنند؛ مانند پزشک سیگاری که دیگران را از کشیدن سیگار منع می‌کند.

مثال بعدی را از معلم‌های زنم، برخی معلمان تربیت بهیجه‌های گویند خوب باشید؛ در حالی که خودشان در عمل رعایت نمی‌کنند و نمی‌توانند خوب باشند. در واقع نظریه سوم می‌خواهد توضیح بدهد که چگونه بر اثر تکرار مداوم یک عمل، آن عمل درونی می‌شود و تا تبدیل شدن به ملکه پیش می‌رود و از یخش آگاه ذهن به ناخودآگاه هدایت می‌شود و همان‌جا ماندگار می‌شود. پس انسان‌ها بدون تفکر آگاهانه در شرایط خاص هم تصمیم عاقلانه می‌گیرند و رفتاری درست از آن‌ها سر می‌زند؛ به این عمل «مهارت» می‌گویند. آن گاه که معمار یا معلمی بزرگ‌ترین اثرش را خلق می‌کند، خیلی به آن فکر نمی‌کند، زیرا از درون ناخودآگاهش برمی‌آید. در صورتی که چنین باشد، در واقع سؤال اصلی این خواهد بود که چگونه بر اثر تکرار، اعمال بیرونی که بر قانون مبتنی هستند، به مرور به اخلاق بدل می‌شوند و در ناخودآگاه انسان، الزام درونی می‌یابند. بویژه اگر الزام‌های قانونی و بیرونی به الزام‌های اخلاقی بدل شوند، طوری که حتی اگر انسان تنها هم باشد، خطایی از او سر نمی‌زند. در مورد تربیت مابینای دوم، بحث بر سر این است که متولیان اصلی تربیت چه کسانی هستند؟ نظریه‌های قدیمی تاحدی به «خانواده» تکیه می‌کردند، حال آن که نظریه‌های جدید نظریه «دولت» دارند و دولت را متولی تربیت می‌دانند. اکنون در شرایط جهانی شده که هم خانواده می‌شکند و هم دولت، تربیت در چه وضعی قرار خواهد داشت؟ می‌کوشم به طرح مسئله بپردازم.

جهانی شدن

در شرایط جهانی شده که از ویژگی‌های آن فشردگی زمان و جلاشدن فضا و زمان از جغرافیا و سرزمین به گونه‌ای است که انسان حضور دارد و حضور ندارد، یعنی با دیگران نیست، اما از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد، در وضعیتی که مقوله دولت در هم می‌شکند، تا جایی که به عنوان متولی و طراح راهبر مدرن، در اثر نفوذ اندیشه‌های جهانی شبکه می‌شود و دیوار ها و سقف‌هایش در حال شبکه شدن هستند و آب‌های تمدن جهانی شده در حال سرزیر شدن هستند، چه مرجعی متولی تربیت است؟ اگر این اتفاق بیفتد، دیگر نه اقتدار مطلق خواهد داشت و نه قدرت مطلق و نه تصمیم‌گیری قاطع می‌تواند بکند. این چیزی است که در شرف وقوع است. بدین ترتیب با انسانی رو به رو هستیم که دیگر درون مرزهای ملی بایده و نالوژی و حاکمیت ملی که در انحصار تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران است قرار ندارد. بنابراین، راه برای نفوذ ابزارهای فرهنگی باز است و صدای آن‌ها قبل از معلمانی که دولت استخدام کرده است، به گوش کودک و انسان امروز می‌رسد. منظورم از کودک و انسان، تمامی سطوحی است که در تربیت مطرح است. به عبارتی، انسان‌ها در هر سطحی، وجهی از کودکی در وجودشان هست، ناخودآگاه کودکی همواره فعال است، و هر چند که معلمان در مدرسه از نظام تربیتی خاصی سخن برانند، این نظام تربیتی خاص در خانه و پشت صفحات رایانه، تلویزیون، ماهواره، سینما، انواع مدل‌لباس، سلیقه‌های نوشیدنی و خوردنی به هم پیوسته بی‌اعتنا می‌شود. آن چه اهمیت دارد این است که آن ابزارها جلوتر هستند. زیرا آن‌ها با نیازهای واقعی روزمره درگیر ترند. حال اگر معلمی بخواهد کودکی را قانع کند، دقیقاً با این گونه مسائل مواجه خواهد شد.

سرگشتگی تربیتی

در شرایط جهانی شده، نظام تربیتی از انحصار دولت خارج شده است؛ به گونه‌ای که مدرسه یک چیز می‌گوید و بیرون چیز دیگری

می‌خواهد. نام این وضعیت «سرگشتگی تربیتی» است. یعنی در اثر رایانه، فضایی برای انسان امروزی، هر چند مجازی، خلق می‌شود و تأثیری قطعی از آن می‌پذیرد. اتفاق جالب اما خطرناکی رخ می‌دهد. خطرناک از آن‌رو که کودک را به کج‌تابی می‌رساند و دچار مفهوم شیو و فرنی می‌سازد. به عبارتی، کودک با واقعیتی زندگی می‌کند که در مدرسه قادر به توضیح آن نیست. کودک با توضیحاتی آشنا می‌شود که نظام عملی زندگی آن را تأیید نمی‌کند؛ اتفاقی که هم اکنون در حال رخ دادن است. یادگیری در دوره آموزش عمومی، در راستای تربیت است و در راستای ساختن انسانی است که بنابه تعریف، باید ساخته شود. حال این تداخل نشانه‌های معرفتی یا تربیتی، انسانی را متصور می‌سازد که از هر جهت دیده شود، شکست کج است؛ چون ذهنش کج شکل گرفته است. چرا این اتفاق می‌افتد؟ آموزه‌های کودک به محض خروج از مدرسه به دست فراموشی سپرده می‌شود و معلم نیز از طرف دیگر آن‌ها را به کناری می‌نهد، چرا که می‌خواهد زندگی کند و زندگی کردن واجب‌تر و اولاتر از دانایی است. در این صورت، انحنای بزرگی روی می‌دهد که طی آن هیچ دانش‌آموزی به معلمش و هیچ معلمی هم به گفته خود اعتماد نخواهد کرد. این بزرگ‌ترین معضل تربیتی جهان امروز است. امروز ما شاهد حضور فرهنگ جهانی هستیم که وجه عمده آن فرهنگ آمریکایی است و این نیز بایده و نالوژی قابل قیاس نیست. امروز با واقعیت‌ها سر و کار داریم. شکل جهانی شده تمدن، وجهی از جهانی شدن با سلیقه غربی است. از ساندویچ گرفته تا نوع لباس و نوع راه رفتن در خیابان و نوع موزیکی که از خودروها بلند است، همه وجه غربی شده و آمریکایی شده این فرهنگ هستند.

چه باید کرد؟

حال با این همه تعارضات شکل گرفته، آیا نباید کمی در نظام تربیتی خود تأمل بکنیم؟ این سیستم دو کار باید انجام بدهد: نخست آن که در جایی که ضرورت بر تغییر است، درس تغییر بدهد و آن‌جا که ضرورت بر مقاومت است، شفاف مقاومت کند. در این حالت قادر خواهد بود که پاسخ‌گوی مسائل تربیتی باشد. این نظام تربیتی بعد برتری می‌دارد؛ هر چند که غرب به دیگر جوامع انسانی جریان یافته است، اما این امکان وجود دارد که وجهی از نقاط خاصی از فرهنگ‌های قومی، جهانی نیز بشود. به عبارتی، این امکان وجود دارد که هر زمان بتوان نقدی آگاهانه نسبت به تمدن غربی داشت، آن نقد را جهانی بکنیم. این نکته در سوره «عصر» نهفته است که خداوند می‌فرماید: «قسم به عصر که انسان در خطاست، مگر انسان‌هایی که مؤمنانه زندگی می‌کنند.» بعد توضیح می‌دهد که چگونه مؤمنانه زندگی می‌کنند. «عملوا الصالحات» یعنی کار خوب انجام بدهند. کار خوب از هر کسی که باشد، خوب است. چه مسلمان، چه مسیحی و چه یهودی و حتی کافر مطلق. همدیگر را به حق توصیه می‌کنند، نه معلم احساس می‌کند که حق مطلق است و نه دانش‌آموز. «تواصوا» از تفاعل است یعنی تعامل. به عبارتی، معلم در مدرسه کاری نکند که امنیت دانش‌آموز در سایه اطاعت محض از او از بین برود؛ زیرا به محض خروج از مدرسه، در جای دیگر به دنبال الگوست. چنانچه دانش‌آموز از ترس به حرف‌های معلم گوش دهد، در منزل، زمان استخدام و نزد پلیس هم همین عمل از او سر خواهد زد و این عمل درست باز تولید عمومی «انوریته» یا استبداد در جامعه است. در این حالت، آیا امکان وجهی از مقدمات آموزه‌های تربیتی ما وجود دارد که جهانی بشوند؟ به گونه‌ای که دانش‌آموز یا موضوع تحت تربیت ما بتواند آن‌ها را در سیستم یونیورسال، یعنی جهانی، تحلیل کند؟

کلید واژه‌ها:
تغییر
حوزه پرورشی،
ناخود آگاه ذهن

دکتر محمود سریع القلم

سه اصل مهم تربیتی در عصر جهانی شدن

مقدمه

می‌خواهیم بین دو موضوع ارتباط برقرار کنیم: اول موضوع «جهانی شدن» و دوم موضوع «تعلیم و تربیت در ایران». جهانی شدن تعاریف سستی خاص خود را در متون تخصصی به همراه دارد. مثلاً گفته می‌شود ما در جهانی زندگی می‌کنیم که حکم یک «دهکده جهانی» را دارد؛ همه انسان‌ها و ملت‌ها به هم مرتبط و وابسته شده‌اند و عصر داده‌ها و اطلاعات است، و پارادایم عقلانیت و رفتار و کردار عقلانی، وجه مشترک بین دولت‌ها و ملت‌ها قرار گرفته است. اما برای فایده‌مندی این بحث و نتیجه‌گیری سودمند از آن، معتقدم که جهانی شدن معنای بسیار مهم‌تر دیگری نیز دارد و آن این است: «جهانی شدن، یعنی هر نهاد، فرد، دولت و حکومتی، با توجه به شرایطی که پیش می‌آید، آمادگی تغییر را چه به لحاظ روانی و روحی و چه به لحاظ فکری و عقلانی در خودش ببیند.»

شاید در مطالعه متون جامعه‌شناسی که به ایران مربوط می‌شود، بدین جمله برخورد کرده باشید که می‌گویند: «ملت ایران، ملت محافظه‌کاری هستند.» و به عبارتی، در مقابل تغییر مقاومت می‌کنند. برخی معتقدند، این امر دلایل آب و هوایی

دارد؛ چرا که کشور ما کشور کم‌آبی بوده است و همواره در تاریخ از کویری بودن آن یاد می‌شود. این وضعیت باعث شده است تا نوعی کم‌کاری و تمایل به حفظ وضع موجود پیش آید. عده‌ای به دلایل فرهنگی و فکری اشاره دارند و ریشه آن را در اعتقادات ما جست‌وجو می‌کنند؛ باور به این مسئله که به هر حال، هر ملتی و یا هر فردی، سرنوشت خود را دارد. بنابراین، دیگر نباید به دنبال تغییر و تحول باشیم! عده‌ای به دلایل سیاسی معتقدند و بر این باورند که ما ایرانیان عموماً دارای جامعه محافظه‌کاری هستیم؛ به عبارتی، از لحاظ جغرافیایی در چارچوبی قرار گرفته‌ایم که محل رفت‌وآمد اقوام، تمدن‌ها و چارچوب‌های فکری گوناگون بوده است و بر این اساس، نظام‌های سیاسی به‌وجود آمده در کشور ما، بیشتر در جهت حفظ وضع موجود عمل کرده‌اند. به هر روی، به نظر می‌رسد که در کنار مطالعات عمومی و مشاهداتی که شاید بسیاری از ما داشته باشیم، این موضوع و نظر صحت دارد که «ما چه در حکم فردی و چه در حکم اجتماعی و در چارچوب مسئولیت‌ها، در مقابل تغییر مقاومت به خرج می‌دهیم» حال چنانچه در رابطه با دلایل این موضوع مطالعاتی بشود، بسیار مفید خواهد بود.

■ حضور در المپیادها به عنوان ملاک سنجش و ارزیابی به عنوان مسئله‌ای کیفی است و نشان‌دهنده آن است که دانش آموز ما می‌تواند در رده‌های بین‌المللی رقابت کند؛ اما مشکل در حوزه «پرورشی» خود را نشان می‌دهد

به‌طور کلی، اگر بخواهیم در رابطه با جهانی شدن بحث کنیم، با این نیروی مقاومت که در وجودمان هست روبه‌رو خواهیم شد. این واقعیتی است که فرهنگ ما و وضعیت کنونی ما در برابر تغییر مقاومت می‌کند. چنانچه از درون به بیرون بنگریم، عموماً حالت مقاومت‌گونه داریم؛ ولی جهان بیرون از ما نگاه تغییری دارد و بر این اساس، جهانی شدن یعنی تغییر دائمی و این خود پارادوکس است؛ هم به لحاظ روشی و هم به لحاظ فکری و فرهنگی. شواهد در این زمینه بسیار است.

درباره جهانی شدن، سه اصل را انتخاب کرده‌ام که می‌تواند برای متحول ساختن نظام آموزش و پرورش مفید باشد. اگر با دیده منصفانه به تاریخ آموزش و پرورش در ایران نگاه کنیم، با اندک مقایسه‌ای درمی‌یابیم که -با در نظر گرفتن سطح ریاضیات در نظام آموزشی کشورمان و انتقال داده‌های مربوط به ادبیات، تاریخ و جغرافیا به دانش آموز طی دوازده سال - سیستم و نهاد آموزش و پرورش ایران به لحاظ آموزشی در رده‌های بالای دنیا قرار دارد. باید گفت اطلاعاتی که هر دانش آموز ایرانی در طول دوازده سال، در نظام آموزشی دریافت می‌کند، در قیاس با کشورهای صنعتی بسیار مناسب و مفید است.

پس بحران و مشکل ما نه در انتقال مواد خام، بلکه در بعد دوم، یعنی به لحاظ پرورش است. حضور در المپیادها به عنوان ملاک سنجش و ارزیابی به عنوان مسئله‌ای کیفی است و نشان‌دهنده آن است که دانش آموز ما می‌تواند در رده‌های بین‌المللی رقابت کند؛ اما مشکل در حوزه «پرورشی» خود را نشان می‌دهد. سه اصل گفته شده عبارت‌اند از:

1. پرورش ناخودآگاه ذهن

نخستین اصل «اهمیت پرورش بخش ناخودآگاه ذهن» است. در تقسیم‌بندی ذهن انسان، به دو قسمت ناخودآگاه و خودآگاه می‌رسیم. برخلاف آنچه که بسیاری می‌اندیشند، بخش ناخودآگاه از قسمت خودآگاه مهم‌تر است. منظور از برخورد و رهیافت با قسمت ناخودآگاه ذهن، نه تنها در چارچوب تخصصی و کارشناسی صرف یک جامعه است، بلکه هدف عامه مردم است. با نگاهی به کل جامعه درمی‌یابیم که در رفتار عمومی مردم بخش بسیار تعیین‌کننده، همان ناخودآگاه ذهن است. به فرض، کسی که هنگام چراغ قرمز و خلوت بودن خیابان فرعی، برای استفاده از موقعیت، چراغ قرمز را رد می‌کند؛ در واقع این بخش ناخودآگاه اوست که عمل می‌کند. ریختن آشغال از اتومبیل به بیرون نیز نشان‌دهنده تبعیت از ناخودآگاه ذهن است. افراد در سمت‌های مدیریتی نیز بعضاً از قسمت ناخودآگاه ذهن دستور می‌گیرند. تا جایی که اطلاع دارم، قسمت ناخودآگاه ذهنی انسان در سن سیزده سالگی بسته می‌شود. روشن‌تر آن‌که هرچه به خانواده، مدرسه و محیط اجتماعی و به یک نوجوان 13 تا 14 ساله برمی‌گردد، در قسمت ناخودآگاه ذهن شکل می‌گیرد. شاید مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده در سرنوشت فرد، همین سنین است.

بنابراین، این که نظام آموزشی در دوره‌های ابتدایی و راهنمایی چه چیزی منتقل می‌کند و پدر و مادر از هنگام تولد فرزندشان تا به این سن کلیدی، چه فضای ناخودآگاه و غیرمستقیم تربیتی را انتقال می‌دهند، بسیار تعیین‌کننده است. دلایلی برای اهمیت این

قسمت از ذهن، یعنی «بخش ناخودآگاه» وجود دارد به‌طور کلی، انسان‌ها براساس عادت رفتار می‌کنند. مثلاً عده‌ای در هنگام غذا خوردن با قاشق و چنگالشان صداهایی تولید می‌کنند و یا در زمان مسواک‌زدن، از روش‌های غیرمنطقی استفاده می‌کنند. عده‌ای حتی حوصله تمام شدن حرف طرف مقابلشان را هم ندارند؛ در این زمینه، می‌توان فهرستی هزار موردی را مثال زد. ما به‌طور روزمره شاهد فقدان تربیت هستیم؛ به‌طور مثال، هنگام رانندگی در خیابان‌ها دیده‌اید که عده‌ای حاضر نیستند به دیگران راه بدهند. از این منظر، باید دید که آیا اساساً تربیتی صورت گرفته یا خیر؟ به نظر می‌رسد، بسیاری از موارد تربیتی به دوران کودکی و محیط مدرسه و خانواده برمی‌گردد. چنانچه بحث ارزش‌ها و تربیت طی دوران خردسالی رخ ندهد، به‌نظر نمی‌رسد سن 20 تا 25 سالگی، زمان یادگیری مسائلی از این قبیل باشد. اگر پدر و مادر از سن چهار سالگی با فرزند خردسالشان به بحث کردن بپردازند و ضمن آموزش و تربیت آن‌ها را به نقد دعوت بکنند، می‌توان به نتیجه‌بخش بودن چنین روشی امیدوار بود.

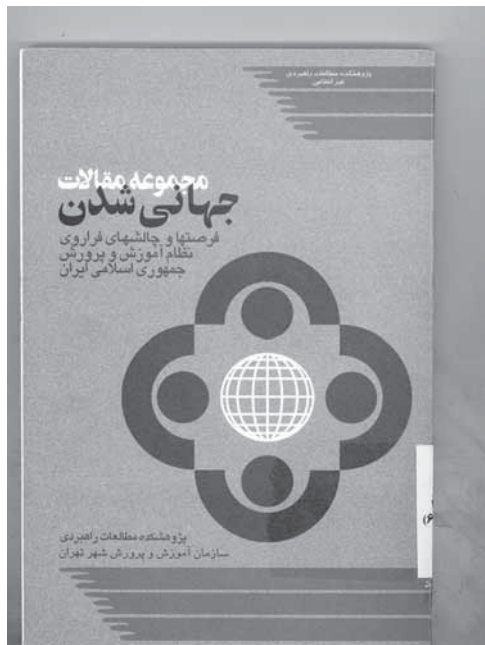
به‌خاطر دارم، هنگامی که پسر چهار ساله بود، عمداً رفتاری می‌کردم که پاس‌نخم عذرخواهی از او باشد و هدم از این عمل، آموختن عبارت مقدس «عذر می‌خواهم» بود؛ عبارتی که متأسفانه در فرهنگ ما جایگاهی ندارد. به‌نظر می‌رسد، براساس هنجارهایی که از جامعه به من نوعی منتقل شده است، اگر از کسی عذرخواهی کنم، فکر می‌کنم حتماً چیزی از من کم خواهد شد و غرور و ابهت خدشه‌دار می‌شود. در حالی که عذر خواستن در عالم تربیت بسیار مهم است. چنانچه در کلاس سوم دبستان مفهوم عذرخواهی را به کودک بیاموزند، از همان زمان این موضوع در ناخودآگاه ذهن او شکل خواهد گرفت و مبنای تربیتی یک عمر او را فراهم خواهد ساخت.

در کنار این عادات، تمایل و علاقه ما به نتیجه‌گیری سریع و بسته‌بندی مسائل است. ذهن انسان این آمادگی را دارد تا با صرف حوصله، تفکر و مشورت، به جمع‌آوری داده‌ها بپردازد تا مسئله‌ای را به اثبات برساند. از این منظر، ذهن پیچیده، ذهنی است که با هر مورد خاص به‌طور خاص برخورد می‌کند. با حادث شدن هر پدیده، سلول‌های ذهن فعال می‌شود تا ویژگی‌های خاص آن مورد را دریابد. شاهد این مدعا، زندگی فکری تمام انسان‌های بزرگ است. به‌طوری که وجه مشترک همه آن‌ها، آسان نگذاشتن از کنار پدیده‌هاست.

این که نظام آموزشی برای ذهن ناخودآگاه چه قدم‌هایی برداشته است، بسیار مهم است. به دوستان برنامه‌ریز در وزارت آموزش و پرورش توصیه می‌کنم، درسی را برای کلاس اول و دوم راهنمایی اختصاص بدهند به نام «آداب زندگی کردن» از نوع غذا خوردن گرفته تا چگونگی تعامل و ارتباط با دیگران. به عبارت دیگر، در کنار ریاضیات و ادبیات، و این که آب‌وهوای جنوب چین در تابستان چگونه است و سایر مطالب و محفوظات که عموماً پس از امتحان تاحلود زیادی فراموش می‌شوند، واحدی را برای تربیت آداب در همین سن اختصاص بدهند. این خدمت بزرگی به فرد و جامعه است. بنده در هر فرصتی به طرح این موضوع کلیدی و مهم پرداخته‌ام که مهم‌ترین وزارتخانه دولت آموزش و پرورش است. جامعه مدنی نتیجه ده تا همایش و کنفرانس و غیره نیست، چنانچه قصد ساختن

■ در رفتار عمومی مردم بخش بسیار تعیین‌کننده همان ناخودآگاه ذهن است. به فرض، کسی که هنگام چراغ قرمز و خلوت بودن خیابان فرعی، برای استفاده از موقعیت، چراغ قرمز را رد می‌کند؛ در واقع این بخش ناخودآگاه اوست که عمل می‌کند

■ آموزش
باید از خردسالی
صورت گیرد.
باید در فضای
عمومی جامعه
تبلیغاتی ایجاد
کنیم و در آن فضا
والدین و افراد به
بحث و گفت‌وگو
در باره تربیت
بپردازند. این
در عهده و وظیفه
آموزش و پرورش
است که چگونه
نوجوانان و
جوانان را تربیت
کند



همان‌طور که بیان شد، ما در آموزش مشکل نداریم، بیشترین معضل ما در بعد پرورش است. این‌که ما از دیگران توقعات بسیار بالایی داریم، به خردسالی و نحوه تربیت ما برمی‌گردد. اما چرا در جامعه ما انسان‌ها این قدر سیال و متلون هستند؟ این قدر تغییر پیدا می‌کنند؟ این قدر فراز و نشیب دارند؟ شما می‌بینید که بیشتر افراد نسبت به یک موضوع، در 24 ساعت چهار بار موضع عوض می‌کنند. این نتیجه همین سیستم تربیتی است که در سطوح بالاتر هم می‌بینیم کسی می‌آید و به یک چارچوب تصمیم‌گیری که می‌رسد و در طول یک روز، سه بار جهان‌بینی‌اش را عوض می‌کند! چرا؟ چون ضعیف است. چون عادت به فکر کردن ندارد! این مسئله از آن مقدار ریاضیات و ادبیاتی که ما در نظام آموزش و پرورش منتقل می‌کنیم، کم اهمیت‌تر نیست، بلکه به همان اندازه مهم است. جهانی‌شدن، یعنی انسان‌های قوی داشتن و آن‌ها را وارد صحنه جهانی کردن. مهم‌ترین منبع مصنویت برای هر سیستم و هر جامعه‌ای در مقابل این تهاجمات بین‌المللی، این است که انسان‌های قوی داشته باشد. اگر فردی خبری را بخواند و زود دل‌سرد بشود یا خبر دیگری را بخواند و بعد خیلی خوش حال بشود، ذهن او یک ذهن شهروندی نیست. در دنیای جهانی‌شدن، ما انسان‌هایی می‌خواهیم که بتوانند مسائل را خودشان تجزیه و تحلیل کنند و در نگاهی که به جامعه دارند، قوی باشند.

■ ما در
آموزش مشکل
نداریم،
بیشترین معضل
ما در بعد پرورش
است. این‌که
ما از دیگران
توقعات بسیار
بالایی داریم،
به خردسالی و
نحوه تربیت ما
برمی‌گردد

جامعه مدنی را داریم، چاره‌ای جز تحمل و مدارا و آموزش آن از دوران خردسالی نداریم. نتیجه چنین برنامه‌ریزی‌هایی طی سی تا چهل سال آینده مشخص خواهد شد. اگر دبیران و معلمان تربیت کنیم که اصل تحمل را آموزش دهند، شاید بتوان به استحکام جامعه مدنی و توسعه‌یافتگی در کشور و بنیان آن امیدوار بود. نتیجه این‌که دوره دبستان و راهنمایی از نظر تربیتی بیشتر مورد تأکید است.

2. سیستم‌سازی

اساساً ما ایرانیان با سیستم‌سازی مشکل داریم و این به نبود کار جمعی و در کل فقدان روحیه تعاون برمی‌گردد. ما علاقه‌مند نیستیم که حتی در یک جمع پنج تا ده نفری هم به یکدیگر سهم بدهیم. در فرهنگ ما، سهم کردن دیگران مترادف با ضعیف‌شدن است؛ در صورتی که سهم دادن ما به دیگران سبب تعامل ما با آنان خواهد شد. اصولاً بحث‌هایی هم چون «تعامل، تساهل و تحمل» به سهم کردن دیگران برمی‌گردد.

ما چنان‌چه بخواهیم وارد فاز جهانی شدن شویم، تغییر کنیم و به تربیت عقلانی شهروندان بیندیشیم، باید زمینه‌های سیستم‌سازی را فراهم کنیم. سیستم‌سازی در گرو کار و فعالیت جمعی است. چارچوب این‌گونه زیستن را باید مشخص کنیم. در این باره، چند عامل به عنوان مثال آورده می‌شود:

فرض کنید در جامعه این تفکر وجود دارد که «فرد» از «فکر» مهم‌تر است؛ و این در واقع تفکری متعلق به دوره‌های استبدادی است. در حالی که در جامعه رشد یافته، برتری فکر بر فرد مهم‌تر است و چنین جامعه‌ای می‌تواند به ایفای نقش در جهانی‌شدن امیدوار باشد. انسان به لحاظ اندیشه است که ارزش می‌یابد. اگر دقت شود، اصولاً انسان‌های اهل فکر کمتر به نزاع می‌پردازند. برای مثال، در نوروز گذشته، من مهمان زن و شوهر پزشکی بودم. به ایشان گفتم که «هن از بچگی شیفته یادگیری از شما بوده‌ام، زیرا صفا و صمیمیت واقعی‌تان برای من حیرت‌آور بود. و در رفتار شما هیچ‌گونه تصنعی نبود.» علت را از خودشان جویا شدم. پیرمرد 76 ساله قدری فکر کرد و گفت من جواب را در یک جمله خلاصه می‌کنم: «این‌که ما هر دو از ابتدا آماده تغییر بوده‌ایم و من هر حرف و توصیه منطقی را از همسر می‌پذیرم.» این یک واقعیت است، کمی با خودتان خلوت کنید. به بیرون از شهر بروید، ببینید من و شما چه قدر مشکل داریم! بویژه در پذیرش گفته‌های دیگران. به نظر می‌رسد این یک مشکل ژنتیکی است که با آموزش قابل اصلاح و تغییر است. واقعیت این است که ما به سختی سخن دیگران را تحمل می‌کنیم. چنان‌چه قصد ساختن سیستم را داشته باشیم، این ویژگی‌ها زیان‌بخش است. آموزش باید از خردسالی صورت گیرد. باید در فضایی عمومی جامعه تبلیغاتی ایجاد کنیم و در آن فضا والدین و افراد به بحث و گفت‌وگو درباره تربیت بپردازند. این در عهده و وظیفه آموزش و پرورش است که چگونه نوجوانان و جوانان را تربیت کند. برای سیستم‌سازی باید احساس و هیجان را به کناری نهاد؛ در تصمیم‌گیری عقلانی، جایی برای احساسات وجود ندارد. اگر چه نمی‌توان مانع هیجان یک مرد 65 ساله شد، اما می‌توان مرز بین احساس و عقل را برای طفل هشت ساله شناسایی کرد. اهمیت این موضوع به هیچ روی از تعلیم ریاضیات، جغرافیا و تاریخ و نظایر آن کمتر نیست.

چون دولت به مردم آموزش می دهد و چون بسیاری از رسانه ها در اختیار دولت است. نظام آموزش و پرورش به ترمی توانیده یک دانش آموز هشت یانه ساله و پادریک کلاسی که 30 دانش آموز نه ساله در آن جای دارند، آموزش بدهد که چگونه به هم اعتماد پیدا کنند

نمی تواند نقشی در وضع موجود داشته باشد و هم چنان باید با سرنوشت از قبل تعیین شده اش حرکت کند. در جایی که مسئولیت آن با دولت است، باید به ما ایرانیان کمک کند تا سطح اعتمادمان نسبت به همدیگر افزایش یابد. این موضوع بسیار اساسی است، اما چه کسی باید این کار را بکند؟ دولت، به خاطر این که تقریباً همه امکانات را در اختیار دارد؛ همه مؤسسات آموزشی و پژوهشی را در اختیار دارد، چون دولت به مردم آموزش می دهد و چون بسیاری از رسانه ها در اختیار دولت است. نظام آموزش و پرورش بهتر می تواند به یک دانش آموز هشت یا نه ساله و یا در یک کلاسی که 30 دانش آموز نه ساله در آن جای دارند، آموزش بدهد که چگونه به هم اعتماد پیدا کنند. در نظام آموزش و پرورش ژاپن، مهم ترین سمت آموزشی از آن معلم کلاس اول است. وقتی در یک مهمانی بگویند ایشان معلم کلاس اول است، حکم بالاتر از استاد دانشگاه را دارد؛ چرا؟ چون فردی که کلاس اول را درس می دهد، آن ضمیر ناخودآگاه ذهن را پرورش می دهد. بنابراین، پیچیده ترین تربیت ها در کلاس اول و در سن هفت سالگی است. آن جاست که باید به بچه یاد داد چراغ قرمز چیست؛ نباید زباله در خیابان ریخت؛ نباید وقتی کلید در دست دارد با کسی دست دهد؛ حتماً باید به دیگران احترام بگذارد و طیف گسترده ای از مسائل تربیتی و آموزشی.

3. واقعیت پذیری

اگر باز هم بخواهیم آسیب شناسی اجتماعی کنیم، یعنی کمک کنیم که این جامعه در عصر جهانی شدن پیشرفت کند، توجه به مسئله واقعیت پذیری لازم است. به نظر من یکی از کانون های جدی بحران فکری ما ایرانیان این است که انسان های ایده آلی هستیم. من حتی در صنف خودم جدل های جدی با همکارانم دارم. چرا که می بینم همکار ما ماکس وبر را یک دانشمند آلمانی می خواند و بعد بر سر آن بحث می کند که چرا ایران بر طبق آن چه ماکس وبر می گوید، تغییر نمی کند! بعد من به ایشان می گویم که همکار محترم! ماکس وبر وقتی در دهه های 20 و 30 میلادی در آلمان دست به قلم برد، آلمان صنعتی شده بود، شرایط ایران را نمی توان با شرایط آلمان مقایسه کرد. اکنون ما باید درک کنیم که در کجای تاریخ هستیم و چه وضعیتی داریم و با شناخت دقیق آن چه که ایران در آن قرار گرفته، وضعیت امروز نسبت به پنج سال آینده مان را بهبود بخشیم. چرا شما ملاک تن را آلمان قرار داده اید؟ ملاک را باید واقعیت های ایران قرار بدهیم. انسان باید با واقعیت زندگی و برای آرمان های خودش برنامه ریزی کند. اگر انسان براساس آرمان هایش زندگی کند، همین تاریخی خواهد بود که ما داشتیم. یعنی اگر شما به سیر آرمانی و آرزوهای سیاسی که ایرانیان در صد ساله اخیر داشته اند، نگاه کنید، همیشه توقعات، صد برابر واقعیت های ما ایرانیان بوده است. عقل حکم می کند که اهداف تناسبی با مقدرات داشته باشند. هر کشوری که بخواهد برنامه ریزی کند، باید تعادلی بین واقعیت ها و اهداف برقرار کند، در غیر این صورت همین فضای آرمانی

فهم واقعیت از این جنبه بسیار اهمیت دارد که ما توفیقی نتوانیم واقعیت های جاری را درک کنیم نمی توانیم برنامه ریزی کنیم

و ایده آلی به وجود می آید که ما داریم. این که بیاوریم بگوئیم می خواهیم خصوصی سازی اقتصادی انجام دهیم، یک آرزو است؛ زیرا در کشوری که محل درآمد 81 درصد مردم آن از دولت است، خصوصی سازی نمی تواند رشد کند. الان باید سیاست گذاری کرد و فرهنگ آن را ایجاد نمود. سپس دولت به تدریج خود را از اشتغال کنار بکشد و به بخش خصوصی فضا دهد تا این که بخش خصوصی رشد کند. این که الان بگوئیم: «می خواهیم جامعه مدنی ایجاد بکنیم»، این هم یک آرزو است؛ چرا که جامعه مدنی در کشوری که سه هزار سال تاریخ اقتدارگرایی دولتی داشته است، بیش از یک آرزو نمی تواند باشد. اما ما می توانیم برنامه ریزی کنیم و امیدوار باشیم که در سال 1420 شمسی به جامعه ای مدنی برسیم. اما اکنون چه باید کرد؟ دولت چه برنامه ریزی باید انجام دهد تا در آینده به آن چارچوب برسیم. از طرف دیگر، اگر این چارچوب سازی صورت نگیرد، نمی توانیم در آینده موفق باشیم.

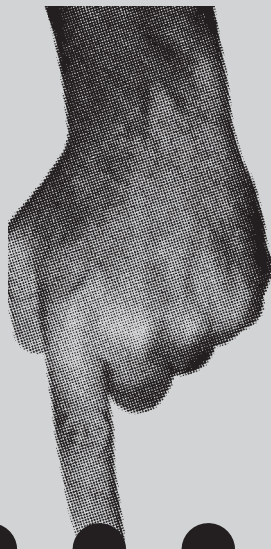
فهم واقعیت از این جنبه بسیار اهمیت دارد که ما تا وقتی نتوانیم واقعیت های جاری را درک کنیم، نمی توانیم برنامه ریزی کنیم. فهم واقعیت باید جزو ارکان آموزشی و تربیتی ما باشد. ما همیشه خودمان را با اقیانوسی مقایسه می کنیم که در آن زمینه مقایسه وجود ندارد و بر این اساس در بسیاری از مسائل هم مشکل پیدا می کنیم.

جامعه ای می تواند در مسیر جهانی شدن حرکت کند که جایگاه واقعی خودش را از نظر سیاست گذاری طراحی کند. هم چنین، چه قدر مفید است که نظام پرورشی ما بتواند ذهن یک نوجوان 11 و 12 ساله را براساس واقعیت ها شکل بدهد. اگر ما نتوانیم این کار را انجام دهیم، ایده آلی بار می آید. چه بسا که در نظام اجتماعی مان، زمانی بود که همه می خواستند فرزندان آن ها پزشک و مهندس بشوند؛ چرا؟ چون واقعی فکر نمی کردند. به نظر من یکی از جدی ترین مشکلاتی که امروز با آن مواجهیم، این است که لایه های غیر واقعی در ذهن مدیران کشور شکل گرفته و با واقعیت همخوانی ندارد. مدیران با واقعیت طراحی و برنامه ریزی نمی کنند و البته این ریشه در گذشته ما دارد و در بسیاری از سیاست گذاری هایی که داریم، می توان ریشه این نگاه آرمانی را یافت. حتی اگر به سیستم بودجه و طرح های توسعه نگاه شود، درمی یابیم که کشور ما می خواهد در همه عرصه های دنیا اول شود و می خواهیم که در همه چیز جامع الاطراف باشیم و این به تربیتی باز می گردد که ما در سنین کودکی داشته ایم.

در جمع بندی مباحث عنوان شده، اگر بخواهیم پرورش را در نظام آموزشی متحول سازیم، به نظر می رسد سه عنصر در میان پیشنهادها و عناصر اصلاحی دیگری که قابل تصویر هستند، از همه مهم تر است:

1. پرورش دادن بخش ناخودآگاه ذهن
2. سیستم سازی
3. واقعیت پذیری

این موارد براساس مطالعاتی بوده که نگارنده درخصوص توسعه ایران داشته است و به نظر می رسد که جایگاه این نوع تغییر، در دوره های «ابتدایی و راهنمایی» کشور است.



اصلاح ملاک‌های انتخاب معلمان نمونه

ابوالقاسم محمد خلیلی پور
لیسانس آموزش ابتدایی
آموزگار دبستان عمار - خواف

فعالیت‌هایی که بیانگر علاقه معلم و تلاش آنان برای افزایش توانایی‌های حرفه‌ای است، افزایش یابد.

6. به تدریس در روستا و مدارس عشایری و مختلط، متناسب با مشکلات معلمان در این مناطق، امتیاز اختصاص یابد.

7. شیوه دادن امتیاز توسط همکاران مستقر در هر واحد آموزشی به یکدیگر اصلاح شود. این کار چند سالی است که جزئی از فرایند ارزش‌یابی و انتخاب معلمان نمونه شده است.

اگرچه، این امر در بعضی از مدارس با واقع‌بینی و در جوی گرم و صمیمی انجام می‌شود و راهی برای شناساندن معایب کار معلم است، در بسیاری از مدارس، زمینه بروز اختلاف، بی‌اعتمادی و کدورت را بین همکاران فراهم می‌کند. از این رو، به نظر بنده بهتر است در این کار و شیوه انجام آن، تجدیدنظر شود.

8. برای فعالیت‌های قرآنی (از قبیل گواهی‌نامه یا سند

یادگیری تجوید و قرائت قرآن، ترجمه و تفسیر، حفظ، شرکت در مسابقات قرآنی و آموزش قرآن)، امتیاز در خور توجهی در نظر گرفته شود؛ با توجه به این که در جامعه اسلامی باید قرآن کریم سرلوحه زندگی همه افراد به خصوص معلمان - که الگوی دانش‌آموزان هستند - قرار گیرد.

1. امتیاز سابقه خدمت حذف شود و یا کاهش یابد و با انتخاب تعدادی از معلمان کم‌سابقه ولی فعال و تلاشگر به عنوان معلم نمونه، این عزیزان را دل‌گرم‌تر کنند. متأسفانه در بیشتر فرم‌ها (سازمان‌دهی، معلم نمونه، شرکت در آزمون اعزام به خارج و...) امتیاز زیادی به سابقه خدمت اختصاص داده شده است؛ در حالی که سابقه خدمت به تنهایی ارزش چندانی نمی‌تواند داشته باشد. داشتن سابقه خدمت زیاد، بدون کسب تجربه و ارائه نوآوری، چه حُسنی دارد؟

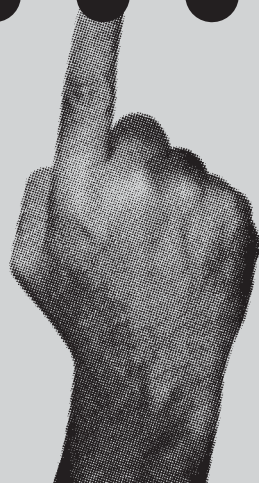
2. معلمان با همکاران دوره خود مقایسه شوند. هم‌چنین معلمان روستا با هم و معلمان مناطق شهری با یکدیگر.

3. ضمن اختصاص امتیاز به گواهی‌نامه‌های آموزش ضمن خدمت، درجات آنان مورد توجه قرار گیرد. مثلاً فقط به گواهی‌نامه‌هایی امتیاز بدهند که با درجه «ممتاز» کسب شده باشند.

4. در برخی بندهای فرم تجدیدنظر شود؛ (مثل بند شرکت در همایش‌های علمی. به قول

یکی از استادان محترم، وزارت آموزش و پرورش تاکنون چند همایش علمی برگزار کرده است؟! هم‌چنین، امتیاز بندهایی که با «معلم موفق» بودن هیچ ارتباطی ندارد، مثل عضویت در بسیج، کاهش یابد یا حذف شود.

5. امتیاز مربوط به شرکت در جشنواره الگوهای برتر تدریس و برنامه معلم پژوهنده و سایر





رادیو معلم

درسی نیست. اگرچه از لحاظ تعداد دانش‌آموزان هر کلاس، حداقل‌ها و حداکثرهایی وجود دارد. اما متأسفانه بیشتر به حداقل‌ها توجه می‌شود و چه بسا کلاس‌هایی با 50 تا 60 دانش‌آموز تشکیل می‌شوند و معلم موظف است در آن‌ها به تدریس بپردازد. از لحاظ شیوه تدریس، هیچ مانعی برای استفاده از شیوه‌های جدید و خلاقانه وجود ندارد، اما به دلیل نبود بودجه کافی و نبود سیاست‌های تشویقی، همیشه سخن‌رانی بهترین شیوه تدریس و استفاده از گچ و تخته سیاه مرسوم است!

اجبارهای دانش‌آموز

هر دانش‌آموز موظف است از شنبه تا پنجشنبه در جایی که تعیین شده است بنشیند و به گفته‌های معلم گوش فرا دهد. در حالی که ممکن است آن مطالب را بداند و معلم آن را برای شاگردان ضعیف تکرار کند. به دلیل حضور شاگردانی با استعدادهای متفاوت در کلاس، فرصتی برای پرسشگری دانش‌آموزان تیزهوش وجود ندارد. دانش‌آموزان با استعداد و دیرآموز، یا یک معیار ارزیابی می‌شوند که این امر مشکلاتی را برای هر دو گروه و معلم ایجاد می‌کند.

اگر بعد از ساعات آموزشی، نزدیک خروجی یک واحد آموزشی بایستیم، مشاهده کنیم که دانش‌آموزان با چه سرعتی از فضای آموزشی خارج می‌شوند که علت آن، اجبارها و محدودیت‌های موجود در محیط آموزشی در ایران است.

گل پسر

نه بیل داشتیم نه کلنگ، نه شیلنگ نه فرغون، نه گلدون نه قلم‌مو، اما کلاس فارسی شروع شد. هنوز چیزی نخوانده

● گزیده نوشته‌های وبلاگ radiomoalem2.blogfa.com

● نویسنده: علیرضا توحیدی، چاپ اول، 1390

● ناشر: نشر دعوت، تهران (021-88334094)

علیرضا توحیدی معلم است و در آران و بیدگل به خدمت در دبستان اشتغال دارد. وی در مقدمه کتابش نوشته است: «داستان این کتاب به بهمن 1385 باز می‌گردد. آن روز نخستین مطلب را در وبلاگی به نام «رادیو معلم» نوشتم. رادیو معلم نه رادیوست و نه قرار است تمام مشکلات معلمان را بنویسد تا مسئولان به آن پاسخ دهند. رادیو معلم نوشته‌های یک آموزگار است؛ معلمی که دو دهه در دبستان با کودکان سروکله زده و گاه تجربه‌ها و تأملات خویش را نوشته و در وبلاگش قرار داده است. خوش‌بختانه وبلاگ با استقبال مواجه شد و برخی از نشریات از مطالب آن استفاده کردند». این کتاب با مقدمه مرتضی مجدفر، سردبیر مجله آموزش ابتدایی، منتشر شده است. چند مطلب از این کتاب را می‌خوانید.

آیا نظام آموزشی ایران خلاق است؟

میزان خلاقیت در هر زمینه‌ای با مقدار اختیار، ارتباط مستقیم دارد. بنابراین، نخست باید دانست مدیر و معلم در دایره تعلیم و تربیت چه اندازه اختیار دارند.

همه مدارس ایران، در صبح اولین روز ماه مهر، آغاز به کار می‌کنند. همه کلاس‌های هم‌پایه، کتاب درسی یکسانی دارند. هر معلم موظف است در ساعاتی که برای او معین می‌شود، درسی را تدریس کند. سختی درس و یا تعداد زیاد شاگردان [موجبی] برای افزایش ساعات تدریس یک واحد



دفتر انتشارات کمک آموزشی

با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های رشد توسط دفتر انتشارات کمک آموزشی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وابسته به وزارت آموزش و پرورش تهیه و منتشر می‌شوند:

مجله‌های دانش‌آموزی

(به صورت ماه‌نامه و هشت شماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شوند):

- رشد کودک** (برای دانش‌آموزان آمادگی و پایه اول دوره دبستان)
- رشد نوآموز** (برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره دبستان)
- رشد دانش‌آموز** (برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم و پنجم دوره دبستان)
- رشد نوجوان** (برای دانش‌آموزان دوره راهنمایی تحصیلی)
- رشد جوان** (برای دانش‌آموزان دوره متوسطه و پیش‌دانشگاهی)

مجله‌های بزرگسال عمومی

(به صورت ماه‌نامه و هشت شماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شوند):

- رشد آموزش ابتدایی • رشد آموزش راهنمایی تحصیلی • رشد تکنولوژی
- آموزشی • رشد مدرسه فردا • رشد مدیریت مدرسه • رشد معلم

مجله‌های بزرگسال و دانش‌آموزی تخصصی

(به صورت فصل‌نامه و چهار شماره در هر سال تحصیلی منتشر می‌شوند):

- رشد برهان راهنمایی (مجله ریاضی برای دانش‌آموزان دوره راهنمایی تحصیلی)
- رشد برهان متوسطه (مجله ریاضی برای دانش‌آموزان دوره متوسطه) • رشد آموزش قرآن • رشد آموزش معارف اسلامی • رشد آموزش زبان و ادب فارسی • رشد آموزش هنر • رشد مشاور مدرسه • رشد آموزش تربیت بدنی • رشد آموزش علوم اجتماعی • رشد آموزش تاریخ • رشد آموزش جغرافیا • رشد آموزش زبان • رشد آموزش ریاضی • رشد آموزش فیزیک • رشد آموزش شیمی • رشد آموزش زیست‌شناسی • رشد آموزش زمین‌شناسی • رشد آموزش فنی و حرفه‌ای • رشد آموزش پیش‌دبستانی

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی، برای معلمان، مدیران مربیان، مشاوران و کارکنان اجرایی مدارس، دانش‌جویان مراکز تربیت معلم و رشته‌های دبیری دانشگاه‌ها و کارشناسان تعلیم و تربیت تهیه و منتشر می‌شوند.

- نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶، دفتر انتشارات کمک آموزشی.
- تلفن و نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸ - ۲۱.

بودیم که صدای در شنیده شد. خودش بود؛ یعنی پدرش! هیچ علاقه‌ای به نوشتن و خواندن و حساب کردن نداشت، حتی بیشتر روزها کتابش را هم نمی‌آورد. همه این‌ها را به پدرش گفتم.

منتظر بودم با ناراحتی سر پدرش داد بزند. اما او دستی روی سرش کشید و گفت: «گل پسر! وقتی خونه می‌آید، بیل و فرغون و شیلنگ و همه چیز را برمی‌دارد و ساعت‌ها به باغچه رسیدگی می‌کند و سبزی می‌کارد. مرغ و خروس هم دارد.»

و بعد رو به من ادامه داد: «از خواندن و نوشتن خوشش نمی‌آید. شما هم در این دو مورد زیاد سخت نگیر.» گل پسر سر جایش نشست و کیفش را باز کرد؛ کیفی که به جز نان و تخم‌مرغ و سبزی، چیزی داخلش نبود.

نابغه‌ها

نابغه‌ها استعدادهای شگرف خویش را نشان می‌دهند. تنها باید با دقت به اطراف خود نگاه کنیم. می‌خواهم وارد خانه‌شوم که به کودک همسایه نگاه می‌کنم. می‌گوید: «هی توانی این روزنامه را به من بدهی؟»

به روزنامه‌ای که در دست دارم، نگاه می‌کنم. تیر درشت آن «آخرین پیشرفت‌های ایران در عرصه هوا و فضا است» به پسرک می‌گویم: «هنوز روزنامه را نخوانده‌ام. یک ساعت دیگر بیا.»

درست 59 دقیقه بعد، زنگ در خانه به صدا درمی‌آید. افسوس که نتوانستم خبرهای ورزشی را بخوانم. غروب آن روز، کاغذهایی در خانه سقوط می‌کند و من خبرهای ورزشی را می‌خوانم!

فرهنگ‌نامه معلمی [طنز]

مدیر: آن که بسیار دیر می‌کند. آن که روی صندلی چرخان می‌نشیند و بیش از همه تلفن می‌زند و دستور می‌دهد؛ عیب‌جو و بخش‌نامه‌خوان.

شورای بررسی و پذیرش پیشنهادات: شورای رد پیشنهادات، شورایی مرکب از چند نفر که برای رد پیشنهادات معلمان دلیل می‌تراشند. شورای امتیازدهی به پیشنهادات سفارشی.

مدیریت آموزش و پرورش: آن که بسیار امضا و سخن‌رانی می‌کند. آن که بسیار جلسه دارد.

معاون مدیریت: آن که به جای مدیریت، امضا و سخن‌رانی می‌کند.

مسئول روابط عمومی: آن که پرده می‌زند و به دیگران تبریک و تسلیت می‌گوید، آن که کارهای خوب و بد رییس را بیشتر و کمتر جلوه می‌دهد و آن که بسیار لبخند می‌زند.

تأثیرات



جهاد اقتصادی

برگ اشتراک مجله‌های رشد

نحوه اشتراک:

شما می‌توانید پس از واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبه سه‌راه آزمایش کد ۳۹۵، در وجه شرکت افست از دو روش زیر، مشترک مجله شوید:

۱. مراجعه به وبگاه مجلات رشد؛ نشانی: www.roshdmag.ir و تکمیل برگه اشتراک به همراه ثبت مشخصات فیش واریزی.
۲. ارسال اصل فیش بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک با پست سفارشی (کپی فیش را نزد خود نگه‌دارید).

♦ نام مجلات در خواستی:

.....
.....
.....
.....

♦ نام و نام خانوادگی:

.....

♦ تاریخ تولد:

.....

♦ تلفن:

.....

♦ نشانی کامل پستی:

.....

استان: شهرستان: خیابان:

.....

شماره فیش: مبلغ پرداختی:

.....

پلاک: شماره پستی:

.....

♦ در صورتی که قبلاً مشترک مجله بوده‌اید، شماره اشتراک خود را ذکر کنید:

.....

امضا:

♦ نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۱۶۵۹۵/۱۱۱

♦ وبگاه مجلات رشد: www.roshdmag.ir

♦ اشتراک مجله: ۱۴-۷۷۳۳۹۷۱۳/۷۷۳۳۵۱۱۰/۷۷۳۳۶۶۵۶-۲۱+

♦ هزینه اشتراک یکساله مجلات عمومی (هشت شماره): ۹۶۰۰۰ ریال

♦ هزینه اشتراک یکساله مجلات تخصصی (چهار شماره): ۶۰۰۰۰ ریال

در سال تحصیلی ۱۳۸۸-۸۹ در کلاسی مشغول به تدریس بودم که اکثر دانش‌آموزانش از لحاظ درسی، در حد متوسط بودند. دانش‌آموزان، پایه سوم راهنمایی را سپری می‌کردند و در میان آن‌ها دانش‌آموز کودنی وجود داشت که گویا با اصرار و تمناهای هر ساله مادرش از دبیران نمره قبولی می‌گرفت! و این مادر می‌گفت که مردود شدن دخترش، شوک بسیار بدی برای اوست و به مرگش منجر می‌شود! او بارها به مدرسه آمده و در این باره با همکاران صحبت کرده بود.

در کلاس، طبق رویه همیشگی‌ام، پس از برگزاری هر ارزش‌یابی، به دانش‌آموزانی که بیست یا کل نمره را دریافت کرده بودند، به عنوان تشویق، کارت آفرین می‌دادم که در نهایت دفتر مدرسه، به آن‌هایی که ۳۰ کارت آفرین گرفته بودند، جایزه‌ای می‌داد.

پس از چند ماهی، متوجه شدم که تشویق کردن تعدادی از دانش‌آموزان زرتنگ با نمره بیست، اثر تربیتی خود را در کلاس از دست داده و تنها تعداد معدودی از شاگردان، به رقابت می‌پردازند و بقیه آن‌ها هم‌چنان بی‌تفاوت می‌مانند. پس این‌طور تصمیم گرفتم که هر کس نمره کامل را بگیرد و یا چهار نمره از ارزش‌یابی قبلی بالاتر برود، تشویق شود. با این طرح کلاس یکپارچه تحرک و پویایی شده بود و به جز آن دانش‌آموز کندذهن، بقیه از سستی و تسامح، دست‌کشیده بودند و حتی تعدادی از دانش‌آموزان می‌گفتند که برای اولین بار است تشویق می‌شوند.

دانش‌آموز کندذهن، پیشرفتی در درس‌ها نداشت و من هیچ‌گاه معترض او نمی‌شدم و او را به حال خود گذاشته بودم. اما سعی کردم با ابراز علاقه و دل‌سوزی، با او ارتباط برقرار کنم تا مبادا علاوه بر گرفتاری‌های تحصیلی، چیزی بر مشکلاتش اضافه شود.

در فرصتی برای ایجاد تحرک بیشتر در کلاس، یک برنامه تشویقی راه‌اندازم و قرار گذاشتم به کسانی که در ارزش‌یابی موفق شوند و نمره کامل را بگیرند یا چهار نمره ارتقا داشته‌باشند، یک کتاب جایزه بدهم.

کلاس تحرک و فعالیتی چشم‌گیر پیدا کرد و سرانجام از ۲۸ نفر دانش‌آموز کلاس، هجده نفر موفق شدند جایزه بگیرند. یک روز، کتاب‌های جایزه را تهیه کردم و به کلاس بردم. اسامی دانش‌آموزان برنده را یک‌یک می‌خواندم. شاگرد برنده جلومی‌آمد و من با تشویق و تحسین، کتاب جایزه را به او تقدیم می‌کردم. این کار مدت بیست دقیقه به طول انجامید. کلاس از شادی و نشاط موج می‌زد. بچه‌ها همه خوش‌حال و خرم بودند.

پس از آن که اهدای جوایز تمام شد، درس دادن را شروع کردم. ناگهان صدای گریه دانش‌آموزی درس مرا متوقف ساخت. نگاه کردم، دیدم دانش‌آموزی که گریه می‌کند، همان شاگرد کندذهن است. به نظر رسید که شاید

تشویق

سؤال پیرسم و گفتند که سه نفر از آن‌ها، بعد از ظهر دیروز را در منزل این دانش‌آموز سپری کرده و به او در یادگیری کمک کرده‌اند.

پس از پرسش، بسیار تعجب کردم، زیرا به دو سؤال به درستی پاسخ داد. من نیز با تحسین، ترغیب و همراه با شور و شوق دانش‌آموزان، کتاب را به او جایزه دادم. بسیار خوش حال شد. سپس بسته‌ای را که کادو پیچ شده بود، روی میز قرار داد. با تعجب پرسیدم این چیست؟ دانش‌آموزم، تنها به لبخندی بسنده کرد. کادو را باز کردم، کتابی بود که روی صفحه اول آن، این جملات به چشم می‌خورد: «معلمم، به خاطر محبت‌هایت دوستت دارم».

اشک در چشم‌هایم حلقه زد. او نیز مرا تشویق کرده بود!

شاگردی مزاحمت برای او فراهم کرده است. برای رسیدگی بیشتر، نزدیکش رفتم. مانند ابر بهاری اشک می‌ریخت. تاکنون گریه کردن او را ندیده بودم. با نرمی و ملاحظت پرسیدم: آیا کسی ترا اذیت کرده؟ با شنیدن این جمله، صدای گریه‌اش بلندتر شد. اما ناگهان جلوی گریه خود را گرفت و با جمله‌ای که تا اعماق قلبم اثر گذاشت، گفت: «خانم معلم، کسی مرا

اذیت نکرده، ولی چرا شما به من جایزه ندادید؟ مگر من شاگرد شما نیستم؟ مگر جایزه را دوست ندارم!»

در این موقع صدای گریه‌اش بلندتر شد.

آن روز همه بچه‌ها به گریه افتادند. بعضی از دانش‌آموزان خواستند که جایزه خود را به او بدهند، اما او از گرفتن خودداری کرد. من هم قول دادم یک کتاب به عنوان جایزه برایش بیاورم.

در دل خود را سرزنش می‌کردم که چرا در این مدت، فرصتی را فراهم نیاورده‌ام تا با طرح سؤال ساده که او بتواند جواب دهد، به او کارت آفرین بدهم. زیرا او تنها دانش‌آموز کلاس بود که کارت آفرین نگرفته بود.

آن شب را با ناراحتی و تشویش به سر بردم. دائماً خود را ملامت می‌کردم و به خودم می‌گفتم، مگر تو نمی‌دانستی انسان‌هایی که مشکل دارند، به تشویق و ترغیب بیشتری نیازمندند. مگر نه این است که شاگردان ضعیف و کندذهن در همه جا تحقیر و سرزنش می‌شوند. دانش‌آموزان آنان را مسخره می‌کنند. و...؟! صبح روز بعد، با قدم‌های استوار به سوی مدرسه حرکت کردم. برای آن دانش‌آموزم کتاب خوبی تهیه کرده بودم؛ در حالی که تحت تأثیر افکار

شب گذشته بودم، وارد کلاس سوم راهنمایی شدم. موقع پرسش فرا رسید. دانش‌آموزان خواستند از آن شاگرد کندذهن



تأمل

با تشکر از همکار محترم خانم فریبا عزیزی که تجربه و خاطره کودکی خود را برای مجله فرستاده‌اند، بیان نکته‌ای را در خصوص این تجربه لازم می‌دانیم.

«چوب معلم گله» به صورت «کتک معلم گل است، هر کس نخورد...» و کلمات و عباراتی با این مضمون، در تاریخ فرهنگ و تعلیم و تربیت ما سابقه‌ای دیرین دارد. این نوع کلمات و عبارات، همه بر سخت‌گیری، خشونت و به اصطلاح روندادن معلم به دانش‌آموز تأکید می‌کنند و البته همه متعلق به دورانی از تاریخ ماست که نظام سیاسی استبدادی آن چنان در تاروپود جامعه، فرهنگ و حتی اخلاق و ادب ما ریشه دوانده بود که این‌ها را نیز به رنگ خود درآورده بود. از این روست که در شیوه‌های تربیتی گذشته، عرفاً، تنبیه طفلکان دبستانی، خود اصلی تربیتی به شمار می‌رفت. اما واقعیت امروز چیز دیگری است؛ گذشته از این که در همان زمان گذشته هم، فطرت الهی انسان نمی‌پذیرفت که تربیت از راه خشم، خشونت، تنبیه و کتک انجام گیرد و اقتدار معلم، که امری ضروری در تربیت است، از این طریق به نمایش درآید. به هر حال، از نمونه‌های ذکر شده در خاطره همکار محترم ما، باز هم و چه بسا فراوان، می‌توان شاهد آورد، اما هیچ یک از این شواهد، دلیل و یا مجوزی برای روا دانستن تنبیه بدنی نیست. تربیت و آزادی ملازم یکدیگرند. تربیت امری درونی است. رشد

بابا آب داد. مادر در باران آمد. آن مرد آثار در دست دارد.

و...

این اولین املائی است که در کلاس اول ابتدایی از ما گرفتند. بگذارید داستان را از اول تعریف کنم. سال‌های جنگ تحمیلی بود، یعنی سال 1366 و استان ما هم جزو استان‌های مرزی کشور بود. بنابراین، جنگ اثرات خود را آنجا هم گذاشته بود. من کلاس اول ابتدایی بودم. تا نزدیک دوماه، در دشت و سبزه‌زارهای روستا، درس می‌خواندیم. بعد از دو ماه، وقتی وارد کلاس درس شدیم، آموزگار از ما املا گرفت. روز بعد که جواب املاها را آورده بود، ابتدا چند نفر از دانش‌آموزان را فرستاد چوب بیاورند تا کسانی را که در املا نمره کم گرفته بودند، کتک بزنند. من که نمی‌دانستم چه دسته گلی به آب داده‌ام، به آموزگار گفتم: اجازت، من برم به چوب خوب بیاورم؟ با تأیید آموزگار، بدو بدو رفتم و یک چوب خوب از درخت بیلدی که باران زیادی هم روی آن باریده و خیس بود، آوردم. با خودم فکر کردم، الان آموزگار تشویقم می‌کند.

وقتی به کلاس برگشتم و چوب را به آموزگار دادم، گفت: «لاست‌هایت را جلو بیاور.»

پرسیدم: چرا؟ او گفت: «نمره تک گرفته‌ای و خودت اولین کسی هستی که از این چوب کتکی می‌خوری»

خلاصه چشمتان روز بد نبیند، 40 ضربه چوب - هر دست 20 ضربه - زد و گفت: «شین، چوب خوبی آوردی، آفرین!» سال‌ها از آن وقت می‌گذرد و این اولین آخرین باری بود که من در املا نمره تک گرفتم. همیشه در درس املا از بهترین‌ها بودم. پس، چوب معلم گله!

چوب معلم گله

فریبا عزیزی
فرهنگی از مریوان

رهایی احمد از دخانیات

وحید حاج سعیدی

سال 1382 در یکی از روستاهای استان گلستان، در دوره راهنمایی، درس زبان انگلیسی تدریس می کردم. دانش آموزان فعال و بانشاطی داشتم. اکثر آن ها علاوه بر درس خواندن، در کارهای کشاورزی هم به والدین خود کمک می کردند. تعدادی هم که والدینشان زمین کشاورزی نداشتند، به اموری نظیر دامداری مشغول بودند.

هر چند همه بچه ها درس خوان نبودند و نمرات درخشان نداشتند، ولی اکثر آن ها علاقه مند بودند و با علاقه به درس گوش می دادند.

اما یکی از آن ها به نام احمد، خیلی شرور و ناآرام بود. هنگام درس، اصلاً به صحبت های من گوش نمی داد و

دائم برای بقیه مزاحمت ایجاد می کرد. اول فکر کردم شاید از درس انگلیسی خوشش نمی آید یا حتی شاید از من خوشش نمی آید، اما وقتی از سایر معلم ها راجع به اوضاع احمد در کلاس پرسیدم، متوجه شدم، تازه در کلاس من خیلی هم آرام است و مراعات می کند! البته مشکل اصلی احمد درس نخواندن و مزاحمت برای سایرین در مدرسه نبود، مشکل اصلی احمد کشیدن سیگار بود.

بله، احمد سیگار می کشید و والدین و مدیر به هیچ عنوان یاری مقاومت در برابر او را نداشتند. حتی پدرش با سر و ته آویزان کردن وی در هوای سرد، نتوانسته بود او را مجبور به ترک سیگار کند. چند باری هم او را به مرکز مشاوره برده بودند، ولی بعد از چند روز، دوباره کشیدن سیگار را آغاز کرده بود. با خودم تصمیم گرفتم مشکل احمد را در حد توانم و با شیوه خودم حل کنم. در ابتدا با او طرح دوستی ریختم و سعی کردم رابطه ام را دوستانه کنم. با وجود این که درسش خوب نبود، از او سوالات آسان می پرسیدم و برایش نمرات خوب در دفتر نمره ثبت می کردم. مواقعی که دانش آموزان ممتاز را به منظور تشویق به زمین فوتبال می بردم، از او هم به خاطر پیشرفتش قدردانی می کردم و با وجود این که اصلاً فوتبال بلد نبود، او را نیز به بازی می گرفتم و مخفیانه از بچه ها می خواستم بگذارند او گل بزند یا خودم به او پاس گل می دادم.

کارهای جزئی کلاس، نظیر آوردن گچ یا برگه سفید برای امتحان، تمیز کردن تخته، حتی تصحیح برگه های آسان امتحانی را

هم به او می سپردم. بعد از چند هفته، اعتمادش را به خودم جلب کردم. پیشرفت نسبی هم در درس خواندن او حاصل شده بود.

یک روز برایم از اوضاع زندگی اش گفت. اوضاع خانه شان اصلاً مناسب نبود. ظاهر او دخوانده بیشترین نقش را در مصرف دخانیات وی داشتند. به جای صحبت مستقیم درباره مضرات سیگار، ابتدا با نشان دادن تصاویری از یک مجله خارجی که قسمت های داخلی بدن آدم سیگاری (همان تصاویری که درج آن ها اخیراً روی پاکت های سیگار الزامی شده است)،

سعی کردم او را از مضرات سیگار آگاه کنم. گاهی اوقات بریده مجلات را که خاطرات از هم پاشیده شدن زندگی های جوانان به خاطر اعتیاد بود، به او می دادم تا بخواند و عبرت بگیرد. دیگر کمتر، ولی باز هم سیگار می کشید. نکته جالب در رابطه من و احمد این بود که هیچ گاه به من دروغ نمی گفت و از سیر تا پیاز کارهایش را برایم تعریف می کرد. چند وقت بعد، از او خواستم به جای سیگار، آدامس بجود یا تخمه بخورد. مدتی که گذشت، سعی کردم ذهنش را به سمت چیزهایی دیگر

متمایل کنم. از ورزش خوشش نمی آمد، درس را هم چندان جلدی نمی گرفت. تصمیم گرفتم ذهنش را به سمت اقتصاد متمایل کنم تا با کسب درآمد، به اهمیت و ارزش پول پی ببرد و پس انداز کردن را یاد بگیرد. با اجازه از والدینش، یک بره به قیمت 30 هزار تومان برایش خریدم تا آن را بزرگ کند و بعد از بزرگ شدن و فروختن بره، پول آن را باهم نصف کنیم. بعد از امتحانات خرداد، او را ندیدم. اواخر تابستان با من تماس گرفت و گفت که بره بزرگ شده و موقع فروش آن فرار سیده است. باهم گوسفند را فروختیم و تصمیم گرفتیم با پولش چند بره دیگر بخریم. اصلاً دوست نداشتیم او به جای درس خواندن چوپانی کند، اما همین قدر که ذهنش از سوی دخانیات و سایر مواد مخدر به کسب درآمد متمایل شده بود، ارزش داشت.

حالا دیگر قدر پول را می دانست و حتی آدامس و تخمه هم نمی خرید. تابستان را در یک مزرعه کار کرده و مقداری پول هم پس انداز کرده بود. با پول حاصل از فروش بره و پس اندازش، شش بره خریدیم، ولی مدارس که باز شدند، از او خواستم پنج بره را به گله بسپارد و فقط یکی را خودش بزرگ کند تا به درس و تحصیلش لطمه نخورد.

آن سال احمد کلاس سوم بود. با تلاش خودش و همکاری چند دانش آموز در تدریس به او، سیکلش را گرفت، ولی به دلایل خانوادگی نتوانست ادامه تحصیل بدهد و مجبور به کار در کنار خانواده شد. من هم دیگر به آن روستا نرفتم، ولی هر از گاهی از احمد خبر می گیرم. الان احمد از دام دارهای موفق منطقه است. چندی قبل که او را دیدم، یادی از آن روزها کرد و ضمن قدردانی و تشکر از من، گفت قصد دارد درس را ادامه دهد و یک دامداری مجهز و مکانیزه راه اندازی کند

هر چند نتوانستم در آن دوره احمد را به درس و ادامه تحصیل وادارم، ولی دست کم موفق شدم جلوی اعتیاد او را بگیرم و او را به کار و تلاش علاقه مند کنم.



تجربه‌های موفق من

دیر مدرسه رضوان - ساری
فریبا صادق مهدوی

بیش از اندازه توجهم را جلب کرد. تقریباً صدایش را هنگام معرفی کردنش نشنیدم. دانش‌آموزان هر یک در مورد او حرفی می‌زدند:

«خانم اسمش زیبا همتی یه... اون همین جوریه، زیاد حرف نمی‌زنه، خیلی خجالتیه. با زیبا همین طور کج‌دار و مریض مدارا می‌کردم. گاهی درس می‌پرسیدم و گاهی پای تخته می‌آوردمش. نوبت به کارهای عملی و کارگاهی درس که رسید، تصمیم گرفتم در این حیطه بیشتر با او کار کنم. در مسیر مدرسه به خانه، به مغازه فروش محصولات کشاورزی رفتم، مقداری بذر سبزی خریدم و صبح روز بعد که به کلاس رفتم، بچه‌ها را به حیاط بردم. در آن‌جا وسایل کارشان را دیدم.

همه تقریباً آماده بودند. زیبا خیلی آرام نزدیکم شد و بیلچه‌ای را نشانم داد و آرام گفت، خانم، من هم این را آوردم. با خوش رویی

از او تشکر کردم و همه باهم شروع به کار کردیم. گوشه‌ای از حیاط را انتخاب کردیم، سنگ‌هایش را جمع‌آوری، خاکش را زیر و رو و آن را قسمت‌بندی کردیم. در همه این مراحل، زیبا نیز آرام ولی پر تلاش کار می‌کرد. کم‌کم خود را به او نزدیک کردم و گفتم، زیبا، به نظرت چگونه می‌توانیم باغچه مرتب و سرسبزی داشته باشیم؟ به آرامی گفت: «هی توانیم هر قسمت را یک نوع سبزی بکاریم.»

هر قسمت را به یک نوع سبزی اختصاص دادیم. از آن به بعد، دانش‌آموزان، هر زنگ تفریح، هم مراقب باغچه خود بودند و هم آن را آبیاری می‌کردند. بعد از مدتی که بذرها سبز شدند، هر زنگ کار عملی، برای چیدن علف‌های هرز، سله شکستن و آبیاری باغچه، به حیاط می‌رفتیم. زیبا خیلی اجتماعی‌تر شده بود و فعال‌تر به نظر می‌رسید. در زنگ‌های کار عملی هم سعی می‌کرد بیشتر به من نزدیک شود و صحبت کند. روزهای بعد، شاهد ترقی درسی او هم بودم. بیشتر می‌کوشید و نتایج بهتری هم به دست می‌آورد.

در اثنای کار باغبانی، توانسته بود مهارت‌های زیادی را یاد بگیرد. تمرکز کردن و اجتماعی شدن را آموخته بود و لذت بردن از لحظاتی را که در آن دیگر حرفی از نمره و ترسیدن از متن‌های سنگین درسی وجود نداشت. از این که توانسته بود باغچه زیبایی بیافریند و به واسطه آن برای اولین بار تشویق شود، احساس شادمانی و شغف بسیار می‌کرد و موفقیت را می‌آزمود.

حالا موقع آن بود که به هدف بزنم. روزی از روزهای کار عملی، به او گفتم، بین زیبا، تو پر از نیرو، تحرک و استعداد هستی. استعدادی که هیچ وقت موقعیت و جرئت شکوفایی آن را پیدا نکرده‌ای. حالا زمان آن رسیده است که کم‌کم دروس خود را دوره کنی و هر جا اشکال و ایرادی داشتی، از دانش‌آموزان دیگر بپرسی. با سر حرف مرا تأیید کرد و قول داد این کار را بکند. در روزهای آینده، با مادر زیبا هم هماهنگ شدم. قرار شد در خانه با کمک مادرش برنامه‌ریزی داشته باشد و اوقات بیشتری را به درس خواندن اختصاص دهد.

با این ترفند، زیبا هر روز بیشتر از قبل پیشرفت می‌کرد. موفقیت‌های او باعث شد در کلاس‌های دیگر هم تشویق شود. نمراتش کم‌کم از 10 به 12 و بعد هم 14 پیشرفت کرد. دیگر دبیران هم از او راضی بودند.

آن سال زیبا با معدل خوبی قبول شد. سال‌های دیگر نیز شاهد پیشرفت‌های تحصیلی و فعالیت‌های اجتماعی او بودم. هر وقت مرا می‌دید، می‌گفت خانم، باغچه خانه‌مان مال من است. هر وقت می‌خواهم به یاد آن روزهای شاد ساعت کار عملی بیفتم، در باغچه، با سبزی‌ها و گل‌هایی که کاشته‌ام، مشغول می‌شوم. امروز بعد از سال‌ها، من هم در باغچه خانه‌مان به یاد آن روزها سبزی و گل می‌کارم و واقعاً ساعتی که در باغچه هستم، به هیچ چیز فکر نمی‌کنم، جز خلقت پاک خدا و خاک خشکیده که به فضل پروردگار به دانه‌های کوچکی پر از طراوت و پاکی و زیبایی بدل می‌شود.

به امید روزی که باغچه عمرمان در دیار دیگر، حاصل خیز و زیبا باشد.

